



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



سائل منظر

بہترین نثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلوک منتظران

نویسنده:

سید محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	سلوک منتظران
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۷	بخش اول: اهمیت و تعریف انتظار
۲۷	اشاره
۲۹	فصل اول: وجوب انتظار
۲۹	اشاره
۲۹	انتظار؛ شرط قبولی اعمال
۳۲	وجوب انتظار
۳۹	فصل دوم: انتظار ظهور
۳۹	غیرقابل توصیف بودن انتظار
۴۱	تعریف انتظار از روی ملزومات و لوازم آن
۴۳	آمادگی برای ظهور امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۴۷	فصل سوم: انتظار فرج
۴۷	انتظار، ضدّ یأس
۵۲	انتظار فرج؛ بالاترین عبادت مؤمن
۵۴	انتظار فرج همراه با رضا و تسلیم به قضای الهی
۵۷	بخش دوم: انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اقسام آن
۵۷	اشاره
۵۹	فصل اول: انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۵۹	غیبت امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ بزرگترین گرفتاری عصر
۸۳	رنج و مصیبت مؤمن از وقوع ظلم در هر نقطه زمین

۹۱	فصل دوم: انتظار فرج منتظر
۹۱	انتظار فرج کامل
۹۳	سپرده شدن هدایت خلق به امام (علیه السلام)
۹۴	گرفتاری امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به سبب گرفتاری های شیعیان
۱۰۳	دعای عَبْرَات
۱۰۹	فصل سوم: مراتب انتظار فرج
۱۰۹	مراتب انتظار فرج
۱۱۱	قصد قربت در نیت
۱۱۴	مراتب قصد قربت
۱۲۰	قصد قربت در انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۱۲۵	انتظار فرج چه کسی؟
۱۳۳	بالاترین درجه انتظار متناظر با بالاترین درجه معرفت و محبت
۱۴۴	دعای قنوت امام عسکری (علیه السلام) در فرج فرزند خود
۱۴۷	دو نمونه از دعاهای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در تعجیل فرج خودشان
۱۴۹	عالی ترین رتبه انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۱۵۵	بخش سوم: انتظار لحظه به لحظه
۱۵۵	اشاره
۱۵۷	فصل اول: بدها پذیر بودن وقت ظهور و علائم آن
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	وقت قطعی برای ظهور تعیین نشده است
۱۶۷	مقدمات و علائم ظهور هم بدها پذیرند
۱۷۵	فصل دوم: ناگهانی بودن ظهور امام (علیه السلام)
۱۷۵	اشاره
۱۷۵	اصلاح امر ظهور در یک شب
۱۸۲	یأس از فرج در هنگام فرج
۱۸۶	ظهور به طور ناگهانی محقق می شود

- ۱۹۵ علائم حتمی ظهور چه می شود؟
- ۱۹۸ یأس از ظهور یک لحظه هم پذیرفته نیست
- ۲۰۳ بخش چهارم: آثار و برکات انتظار
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۵ مقدمه
- ۲۰۵ فصل اول: آثار و برکات انتظار در زمان غیبت
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۷ آثار و برکات انتظار در زمان غیبت
- ۲۰۸ آثار نزدیک دانستن ظهور
- ۲۱۵ مرحله اول از لوازم انتظار
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۷ ۱- رعایت تقوا و ورع، اهتمام به واجبات و پرهیز از محرمات
- ۲۲۸ ۲. خوف و رجاء واقعی
- ۲۴۳ ۳. بغض دنیا
- ۲۶۹ مرحله دوم از لوازم انتظار: آرزوی یاری امام (علیه السلام) و پیوستن به ایشان
- ۲۸۳ مرحله سوم از لوازم انتظار: آماده کردن خود برای پیوستن به امام علیه السلام
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۳ مرابطه با امام عصر علیه السلام
- ۲۸۷ وقف نمودن خود برای امام علیه السلام
- ۲۹۱ مرحله چهارم از لوازم انتظار: تربیت منتظران راستین
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۱ وظیفه دستگیری از ضعیفان
- ۳۰۴ مودت خالص برای امام علیه السلام ، نشانه کمال انتظار
- ۳۱۱ فصل دوم: آثار و برکات انتظار در زمان ظهور
- ۳۱۱ اشاره
- ۳۱۱ توفیق یاری امام (علیه السلام) در هنگام ظهور

۳۲۷ ثواب یاری امام منتظر

۳۳۰ همراهی با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در طلب خون سیدالشهدا (علیه السلام)

۳۳۹ یادی از مصیبت حضرت علی اکبر (علیه السلام)

۳۵۱ فهرست منابع

۳۵۴ درباره مرکز

سرشناسه : بنی هاشمی محمد، 1339 -

عنوان و نام پدیدآور : سلوک منتظران محمد بنی هاشمی

مشخصات نشر : تهران : منیر، 1382.

مشخصات ظاهری : 344ص.

شابک : 24500 ریال : 964-965-7965-10-9 ؛ 32000 ریال (چاپ چهارم) ؛ 35000 ریال (چاپ پنجم

یادداشت : چاپ چهارم: 1385.

یادداشت : چاپ پنجم: 1386.

یادداشت : کتابنامه ص 343 - 344.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. -- غیبت

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. -- یاری

موضوع : مهدویت -- انتظار

رده بندی کنگره : BP224/4 ب9س8 1382

رده بندی دیویی : 297/462

شماره کتابشناسی ملی : م 82-36558

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سلوک منتظران

دکتر سیده محمک بنی ہاشمی

ص: 4

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ

أَنَا مَوْلَاكَ ... وَأَنْتَ تَنْتَظِرُ ظُهُورَكَ

سلام بر تو ای مولای من

من غلام تو هستم... در انتظار ظهورت می باشم .

فرازی از زیارت حضرت بقیه الله دارد اماندار در روز جمعه

جمال الاسبوع صفحه 41 و 42

ص: 6

فهرست مطالب

پیش نهاد ۱۳

بخش اول: اهمیت و تعریف انتظار

۱۹-۴۸

فصل اول: وجوب انتظار ۲۱

انتظار؛ شرط قبولی اعمال ۲۱

وجوب انتظار ۲۴

فصل دوم: انتظار ظهور ۳۱

غیر قابل توصیف بودن انتظار ۳۱

تعریف انتظار از روی ملزومات و لوازم آن ۳۳

آمادگی برای ظهور امام عج ۳۵

فصل سوم: انتظار فرج ۳۹

انتظار، ضد یأس ۳۹

انتظار فرج؛ بالاترین عبادت مؤمن ۴۴

۱۰ * سلوک منتظران

انتظار فرج، همراه با رضا و تسلیم به قضای الهی ۴۶

بخش دوم: انتظار فرج امام عصر علیه السلام و اقسام آن

۴۹-۱۴۵

- فصل اول: انتظار فرج امام عصر علیه السلام ۵۱
- غیبت امام علیه السلام؛ بزرگترین گرفتاری عصر ۵۱
- غفلت از درد غیبت امام علیه السلام ۷۰
- رنج و مصیبت مؤمن از وقوع ظلم در هر نقطه زمین ۷۵
- فصل دوم: انتظار فرج منتظر ۸۳
- انتظار فرج کامل ۸۳
- سپرده شدن هدایت خلق به امام علیه السلام ۸۵
- گرفتاری امام عصر علیه السلام به سبب گرفتاری های شیعیان ۸۶
- دعای غبرات ۹۵
- فصل سوم: مراتب انتظار فرج ۱۰۱
- ارزش عمل به نیت آن است ۱۰۱
- قصد قربت در نیت ۱۰۳
- مراتب قصد قربت ۱۰۶
- قصد قربت در انتظار فرج امام عصر علیه السلام ۱۱۲
- انتظار فرج چه کسی؟ ۱۱۷
- بالاترین درجه انتظار متناظر با بالاترین درجه معرفت و محبت ۱۲۵
- دعای قنوت امام عسکری علیه السلام در فرج فرزند خود ۱۳۶
- دو نمونه از دعا های امام عصر علیه السلام در تعجیل فرج خودشان ۱۳۹
- عالی ترین رتبه انتظار فرج امام عصر علیه السلام ۱۴۱

فهرست مطالب * ۱۱

بخش سوم: انتظار لحظه به لحظه

۱۴۷-۱۹۳

- فصل اول: بداء پذیر بودن وقت ظهور و علانم آن ۱۴۹
- وقت قطعی برای ظهور تعیین نشده است ۱۴۹
- مقدمات و علانم ظهور هم بداء پذیرند ۱۵۹
- فصل دوم: ناگهانی بودن ظهور امام علیه السلام ۱۶۷
- اصلاح امر ظهور در یک شب ۱۶۷
- یأس از فرج در هنگام فرج ۱۷۴
- ظهور به طور ناگهانی محقق می شود ۱۷۸
- علانم حتمی ظهور چه می شود؟ ۱۸۷
- یأس از ظهور یک لحظه هم پذیرفته نیست ۱۹۰

بخش چهارم: آثار و برکات انتظار

۱۹۵-۳۴۶

- مقدمه ۱۹۷
- فصل اول: آثار و برکات انتظار در زمان غیبت ۱۹۹
- آثار نزدیک دانستن ظهور ۲۰۰
- مرحله اول از لوازم انتظار: زندگی با یاد امام علیه السلام و مطابق پسند ایشان ۲۰۷
- ۱- رعایت تقوا و ورع، اهتمام به واجبات و پرهیز از محرّمات ۲۰۹
- ۲- خوف و رجاء واقعی ۲۲۰
- ۳- بغض دنیا ۲۳۵
- مرحله دوم از لوازم انتظار: آرزوی یاری امام علیه السلام و پیوستن به ایشان ۲۶۱
- مرحله سوم از لوازم انتظار: آماده کردن خود برای پیوستن به امام علیه السلام ۲۷۵
- مربطه با امام عصر علیه السلام ۲۷۵

۱۴ * سلوک منتظران

۲۷۹	وقف نمودن خود برای امام <small>علیه السلام</small>
۲۸۳	مرحله چهارم از لوازم انتظار: تربیت منتظران راستین
۲۸۳	وظیفه دستگیری از ضعیفان
۲۹۶	مودت خالص برای امام <small>علیه السلام</small> ، نشانه کمال انتظار
۳۰۳	فصل دوم: آثار و برکات انتظار در زمان ظهور
۳۰۳	توفیق یاری امام <small>علیه السلام</small> در هنگام ظهور
۳۱۹	ثواب یاری امام منتظر
۳۲۲	همراهی با امام عصر <small>علیه السلام</small> در طلب خون سیدالشهدا <small>علیه السلام</small>
۳۳۱	یادی از مصیبت حضرت علی اکبر <small>علیه السلام</small>
۳۴۳	فهرست منابع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیش نہادہ

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَیْنَ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللّٰهِ الَّذِیْ يَهْتَدِیْ بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَيَقْرَحُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَفِیْنَةَ النِّجَاةِ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَیْنَ الْحَیَاةِ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَایَ. اَنَا مَوْلَاكَ

اَتَقَرَّبُ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰی بِكَ وَبِآلِ بَیْتِكَ وَاَنْتَظِرُ ظَهْرَكَ وَظَهْرَ الْحَقِّ عَلٰی يَدَيْكَ.

وَأَسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ يُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ یَجْعَلَ لِي مِنَ الْمُنتَظِرِیْنَ لَكَ (1).

ص: 13

1- جمال الاسبوع ص 41 و 42 زیارت روز (جمعه)

مولای من

اما من .

حجت خدا در زمین تویی

چشم خداوند در میان خلق تویی

نور هدایت پروردگار و مشکل گشای، مؤمنان تویی

کشتی نجات تویی

چشمه حیات، تویی...

و تو از همه آنچه بر شمردم بهتر و بالاتری

زیرا مقام و منزلت تو بالاتر از آن است که به وصف آید یا حتی به دل خطور نماید! (1)

فقط یک فضیلت دارم که خود را جز به آن نمیشناسم

أنا مولاك

تنها افتخارم این است که مرا به غلامی بپذیری و مدال عبودیت خود را با دستان پاک خویش بر سینه ام بیاویزی.

وسیله تقرب من به سوی، خداوند فقط تو و اهل بیت گرامی ات هستید. و من با اینکه نمیتوانم خود را از صف منتظران ظهورت دور بینم

اما در خود لیاقت انتظارت را سراغ ندارم پس از خدای بزرگ درخواست میکنم که مرا جزء منتظران قدومت قرار دهد.

مولای من،

این دعا تنها وقتی اجابت میشود که حقیقت انتظار و چگونگی سلوک

ص: 14

1 - 1 - فان الله عز و جل قد اعطانا اكبر واعظم مما يصيه فنه واصيه فكم او يخطر على قلب احدكم. فاذا عرفتمونا هكذا، فانتم المؤمنون

(فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث نورانیت، بحار الانوار ج 26، ص 2)

منتظران را بیاموزم تا توفیق عمل به آئین انتظار را پیدا کنم و آنگاه از آثار و است

برکات این موهبت الهی در قبل و بعد از ظهورت بهره مند گردم و اینهمه میسر نمیشود مگر با لطف و عنایت تو؛ زیرا انتظار از تو و برای تو پس تا تو نخواهی در صف منتظران قرار نمیگیرم

حرارت انتظارت در دلهای مؤمنان شعله ای است از آتش سوزان انتظار در قلب پاک تو؛ پس اگر گوشه چشمی به فقیران درگاہت نمایی همگی به خیل منتظران میپیوندند

مولای من

آنچه در این نوشتار به آستان مقدّست تقدیم میشود قطره ای است از دریای بیکران لطف تو پدر مهربان در حق یتیمان که به این وسیله آنها را به سوی خویش خواندی و در کمند محبت خود گرفتار ساختی.

این سطور بهانه ای است برای عرض ارادت و عریضه ای است که به تمنای سوز انتظارت به بارگاه ملکوتیات عرضه میشود و تقاضای گدایانی است که هیچ لیاقتی جز گدایی در خود سراغ ندارند

مولای من

ما خود را شایسته منتظر شما بودن نمیدانیم و همین اعتراف به عدم لیاقت را انگیزه توجه شما به سوی خویش قرار میدهیم تا به حق پدران گرامی و مادر شهیده و مصیبت زده‌تان از ما مفتقران دستگیری فرمایی.

مطالب این کتاب در چهار بخش و ده فصل تنظیم شده و تقدیم خوانندگان محترم میگردد.

در بخش نخست به اهمیت انتظار و جایگاه آن در دین اشاره شده است و سپس با توجه به وجدانی بودن حال انتظار از سه جهت به

ص: 15

تعریف آن پرداخته ایم.

توضیح اینکه چرا انتظار فرج بالاترین عبادت خداوند و محبوب ترین عمل نزد او میباشد در همین بخش آمده است.

در بخش دوم ابتدا مفهوم دقیق انتظار فرج امام عصر علیه السلام با توجه به اینکه بزرگترین گرفتاری، عصر غیبت ایشان میباشد مورد بحث قرار گرفته و سپس گوشه ای از انتظار سوزان حضرت نسبت به فرج خودشان تبیین شده است.

مراتب مختلف انتظار فرج امام در آخرین فصل از همین بخش مورد بحث قرار گرفته است. بخش سوم مربوط به ناگهانی بودن ظهور امام علیه السلام است و در آن از طریق اعتقاد به «بداء» در مورد وقت ظهور و علائم آن، ثابت میشود که انتظار فرج باید همیشگی باشد و یأس از آن در یک لحظه هم قابل قبول نیست.

آخرین بخش کتاب به آثار و برکات انتظار اختصاص دارد که در دو مرحله زمان غیبت و پس از ظهور مطرح شده است. در فصل نهم سعی شده تا تصویری صحیح و شایسته از آمادگی مؤمنان برای ظهور مولایشان در زمان غیبت ارائه گردد که از جهت عملی مهمترین فصل این مجموعه به شمار می آید.

بالاترین آرزوی اهل ایمان که همانا توفیق یاری امام منتظر و همراهی با ایشان در طلب خون سیدالشهدا علیه السلام میباشد در آخرین فصل کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

حُسن ختام همهٔ مباحث یادی است از برخی فضائل و مصائب جگر گوشه سالار شهیدان و روح مقدس حسین علیه السلام، حضرت

علی اکبر علیه السلام که امیدواریم این تلاش ناچیز مورد قبول و امضای آن شهید والا مقام قرار بگیرد.

اللهم ربّ الحُسَيْنِ، اشفِ صَدْرَ الحسینِ علیه السلام.

اللهم ربّ الحُسَيْنِ، اطلبِ بَدَمِ الحسینِ علیه السلام.

اللهم ربّ الحُسَيْنِ، انْتَقِمِ مِمَّنْ رَضِيَ بِقَتْلِ الحسینِ . اللهم ربّ الحُسَيْنِ، انْتَقِمِ مِمَّنْ خَالَفَ الحسینِ علیه السلام .

اللهم ربّ الحُسَيْنِ، انْتَقِمِ مِمَّنْ فَرِحَ بِقَتْلِ الحسینِ علیه السلام(1).

آمین رب العالمین

سید محمد بنی هاشمی

ربیع الاول 1424 - اردیبهشت 1382

ص: 17

1- عباراتی از دعاهاى امام صادق علیه السلام در کنار قبر مطهر سیدالشهدا علیه السلام، کامل الزیارات باب 79، فرازی از حدیث 23

بخش اول: اهمیت و تعریف انتظار

اشاره

ص: 19

انتظار؛ شرط قبولی اعمال

هر عمل دینی برای آنکه عبادتی مقبول در پیشگاه خدای متعال تلقی شود، باید شرایطی داشته باشد که بخش عمده ای از این شرایط به شخص عمل کننده مربوط می شود. اینها همان اموری است که گاهی به عنوان «دین» از آن یاد می شود؛ دین صحیح و مطابق خواست خداوند. در فرمایشی از امیرمؤمنان (علیه السلام) به این حقیقت اشاره شده است که هیچ کار خوبی از غیر شخص دیندار پذیرفته نیست: **أَيُّهَا النَّاسُ! دِينَكُمْ! دِينَكُمْ! تَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَا يُزِيلَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ. لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ. لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ.** (1)

ای مردم! مراقب دین خود باشید! مراقب دین خود باشید! به آن تمسک کنید و کسی شما را از آن خارج نسازد و

ص: 21

برنگرداند. زیرا کار بد در دین، از کار خوب در غیر دین بهتر است. چون کار بد در دین بخشوده می شود، اما کار خوب در غیر دین پذیرفته نمی شود. پس قبل از انجام هر عملی، باید دینی را که شرط پذیرفته شدن همه اعمال است، بشناسیم. و این امر با مراجعه به احادیث کاملاً روشن می گردد. فردی در حالی که نوشته ای همراه خود داشت، خدمت حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) رسید. ایشان پیش از آنکه او نوشته اش را باز کند، فرمودند: هَذِهِ صَحِيفَةٌ مُخَاصِمٌ يَسْأَلُ عَنِ الدِّينِ الَّذِي يُقْبَلُ فِيهِ الْعَمَلُ. این، نوشته بحث کننده ای است که سؤال می کند درباره آن دینی که عمل در آن پذیرفته است. آن شخص گفت: خدا شما را رحمت کند. این همان چیزی است که من می خواهم. آنگاه حضرت فرمودند: شَهِادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَتُقَرَّرُ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَالْوِلَايَةُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِنَا، وَالْوَرَعُ، وَالتَّوَّاضُعُ، وَانتظار قائمنا؛ فَإِنَّ لَنَا دَوْلَةً إِذَا شَاءَ اللَّهُ جَاءَ بِهَا. (1) گواهی دادن به توحید پروردگار و اینکه حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بنده و فرستاده اوست، و اقرار به آنچه از جانب خداوند آمده و

ص: 22

پذیرفتن ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام)، و بیزاری جستن از دشمن ما، و تسلیم شدن نسبت به امر ما، و ورع، و فروتنی، و در انتظار قیام کننده ما بودن؛ چون برای ما دولتی است که هرگاه خداوند بخواهد، آن را محقق می سازد. طبق این بیان، انتظار قائم اهل بیت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از ارکان دینی است که عمل در آن پذیرفته می شود. در حدیث دیگری ابوبصیر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند که ایشان روزی چنین فرمودند: **أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِهِ؟** آیا شما را خبر ندهم به آنچه خدای عز و جل هیچ عملی را از بندگان جز به سبب آن نمی پذیرد؟ ابوبصیر عرض می کند: بله، بفرمایید. آنگاه حضرت چنین توضیح می دهند: **شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَبْدُهُ [وَرَسُولُهُ]، وَالْإِقْرَارُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَالْوَلَايَةُ لَنَا، وَالْبِرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِنَا،** یعنی **الأئمة خاصة** - و التسلیم لهم، و الوریع، و الاجتهاد، و الطمأنینة، و الانتظار للقائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف). (1) گواهی دادن به توحید پروردگار و اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بنده (و فرستاده) اوست، و اقرار به آنچه خداوند دستور فرموده، و ولایت ما، و بیزاری جستن از دشمنان ما - منظور خصوص ائمه (علیهم السلام) است - و تسلیم شدن نسبت به ایشان، و

ص: 23

ورع، و کوشش (در راه عمل به شرع)، و طمأنینه، و در انتظار حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودن. بنابراین هیچ عملی در دین، بدون حالت انتظار مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مقبول درگاه الهی نیست. منظور از مقبول شدن این است که آن عمل، عبادتی تلقی شود که مشمول پاداش پروردگار قرار گیرد و باعث تقرب شخص به پیشگاه الهی شود. پاداش هایی که برای انجام یک عمل خاص در کتاب و سنت آمده است، همگی بر عمل مقبول، مترتب می شود و اگر آن عمل، حائز شرایط قبولی نباشد، انجام دهنده آن استحقاق هیچگونه پاداشی از جانب خداوند ندارد. با این وصف بدون حال انتظار قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) استحقاق هیچ خیر و پاداشی بابت انجام عبادت برای انسان پدید نمی آید. البته اگر خداوند بخواهد از روی فضل و کرم خویش، یک عبادت ناقص و فاقد بعضی شرایط را از بنده ای بپذیرد، بحث دیگری است، ولی آنچه طبق وعده های الهی و براساس مقررات وضع شده، سبب قبولی اعمال است، همان شرایط اعلام شده می باشد.

وجوب انتظار

در احادیث متعددی از معصومین (علیهم السلام)، قیام کننده از اهل بیت (علیهم السلام) که انتظار ظهورش از ارکان دین به شمار آمده، دقیقاً معرفی شده است. به عنوان نمونه از حضرت جواد الائمه (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: **إِنَّ الْقَائِمَ مِمَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي عَمِّيَّتِهِ. (1)** همانا قیام کننده از ما (اهل بیت (علیهم السلام)) همان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است

ص: 24

که انتظار او در (زمان) غیبتش واجب است. تعبیر و جوب، در فرمایش حضرت جواد (علیه السلام) نشان دهنده ضرورت حال انتظار در زمان پنهانی امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. و نتیجه ای که از کلّ این بحث گرفته می شود این است که دینداری و بندگی خدا جز به شرط تحقق این رکن مهم - یعنی انتظار قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - امکان ندارد و کسی که به دنبال عبادت پروردگار است، نباید از این امر واجب غفلت بورزد. اما نکته ای که در اینجا صورت سؤال یا اشکال مطرح می شود این است که: مگر حالت انتظار یک حالت اختیاری است که بتواند متعلّق و جوب قرار گیرد؟ آیا اساساً امر به انتظار داشتن صحیح است؟ هرکس حال انتظار را در خودش وجدان کرده باشد، تصدیق می کند که این حال بدون وجود مقدماتش در انسان ایجاد نمی شود و اگر مقدمات آن به طور کامل موجود شود، «انتظار» قهراً حاصل می شود و نیاز به امر و دستوری در مورد آن نیست. بنابراین می توان گفت: اصل حالت انتظار داشتن بسان افعالی چون خوردن و آشامیدن، اختیاری انسان نیست. و اگر کسی طالب ایجاد این حال باشد، باید مقدمات آن را در خودش فراهم کند و در صورت تحقق آن مقدمات، حالت انتظار خودبخود به وجود می آید. پس امر به انتظار و جوب آن، در حقیقت به ایجاد آن مقدمات برمی گردد. البته انتظار دارای شدّت و ضعف می باشد و هر درجه ای از آن، مقدمات خاصّ خود را دارد. پایین ترین درجه انتظار وقتی است که انسان احتمال وقوع چیزی را بدهد. شدّت انتظار بستگی به قوت این احتمال دارد. احتمال بالاتر، انتظار قوی تری را موجب می گردد و قوت

انتظار منشأ پیدایش آثاری در فرد منتظر می شود که این آثار در مراتب پایین تر به چشم نمی خورد. بحث فعلی ما به درجات پایین انتظار که اثر چندانی در فرد ندارد، ناظر نیست. بر این اساس، مقدماتی که حال انتظار را در فرد به درجه قابل توجه و مؤثری می رساند، در چهار عامل خلاصه می کنیم: اول: یقین داشتن به وقوع چیزی. یعنی اینکه انسان واقع شدن چیزی را به طور قطع و یقین بداند و هیچ شک و تردیدی در آن نداشته باشد. در این صورت انتظار وقوع آن خودبخود در شخص حاصل می گردد. و هر قدر این علم و یقین قوی تر باشد، انتظار وقوع آن هم شدیدتر است. دوم: نزدیک دانستن وقوع آن چیز. ممکن است واقع شدن چیزی را انسان با قطع و یقین بداند، ولی وقوع آن را در آینده ای دور ببیند. در این صورت حالت انتظار برای آن واقعه ضعیف است. و هر قدر وقوع آن را نزدیک تر ببیند، انتظارش در مورد آن بیشتر خواهد بود. سوم: دوست داشتن آن وضعیتی که به وقوع آن علم دارد. انسان هر اندازه چیزی را که خبر از وقوعش داده اند بیشتر دوست بدارد، حالت انتظارش نسبت به آن شدیدتر می شود. چه بسا خبر قطعی از واقع شدن چیزی به انسان داده شود ولی آن چیز مطبوع و محبوب او نباشد، در این صورت قطعاً انتظارش نسبت به آن کمتر و ضعیفتر می باشد. چهارم: دوست داشتن آن کسی که خبر از آمدنش داده اند. اگر انسان به آمدن کسی یقین داشته باشد، هر قدر او را بیشتر دوست بدارد، آمدنش را بیشتر انتظار می کشد.

اگر این چهار عامل در مورد وقوع چیزی موجود باشد، قهراً و قطعاً انتظار وقوع آن هم قابل توجه خواهد بود و هیچ نیازی به امر نسبت به آن نیست. به کسی که این مقدمات برایش حاصل شده، لازم نیست گفته شود که: «منتظر باش!» چون او قطعاً منتظر هست. حتی نمی توان گفت: «منتظر نباش!» زیرا با وجود این عوامل، او نمی تواند منتظر نباشد. در مورد انتظار ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم مطلب از همین قرار است (1). برای آنکه حال انتظار ایشان در کسی پیدا شود، باید مقدماتش فراهم شود. اگر مقدمات محقق باشد، انتظار هم هست و نیازی به امر نسبت به آن نیست. و اگر آن مقدمات نباشد، انتظار حاصل شدنی نیست. مهم ترین این مقدمات همان چهار عامل مذکور است: اول، یقین به ظهور حضرت: هر قدر علم و یقین شخص به ظهور امام (علیه السلام) بیشتر و عمیق تر باشد، انتظارش نسبت به آن بیشتر است. و اگر خدای ناکرده شک و تردیدی در اصل وقوع آن داشته باشد، یا اعتقادش به آن سست و ضعیف باشد، انتظارش هم به همان اندازه کم و ضعیف و سست خواهد بود و چه بسا به صفر برسد. یقین قوی و محکم در این مسأله رابطه مستقیم با ایمان و اعتقاد شخص به وعده های قرآن و سنت دارد و هر قدر این ایمان و اعتقاد راسخ تر و عمیق تر شود، خودبخود انتظارش نسبت به وقوع آن هم شدیدتر خواهد شد.

ص: 27

1- البته انتظار ظهور یک مصلح جهانی در غیر اسلام هم مطرح بوده است ولی مبنای ما در این کتاب بحث انتظار در فرهنگ امامیه (شیعیان دوازده امامی) است که در آن، منجی بشر شخص حضرت حجة بن الحسن العسکری (عج) هستند و انتظار را صرفاً نسبت به ظهور ایشان مطرح می کنیم.

دوم، نزدیک دانستن امر ظهور: ممکن است کسی به اصل ظهور حضرت یقین داشته باشد ولی وقوع آن را در آینده ای دور ببیند. در این صورت انتظارش نسبت به آن سست و ضعیف می شود. ولی اگر آنچنانکه در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) آمده است، امر ظهور را دور نپنداریم، بلکه آن را نزدیک ببینیم، آنگاه انتظار ما نسبت به آن شدیدتر می گردد. اینکه فرموده اند: **إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً**. (1) آنها (کافران و ناباوران) ظهور امام (علیه السلام) را دور می بینند، ولی ما آن را نزدیک می بینیم. برای این است که حالت انتظار در ما شدیدتر گردد. چنین اعتقادی خودبخود درجه انتظار را در انسان بالاتر می برد. البته نزدیک دانستن ظهور با «استعجال» که در روایات مذمت شده کاملاً متفاوت است و لازمه آن پیشگویی در مورد زمان ظهور هم نیست. (2) سوم، دوست داشتن ظهور امام (علیه السلام): کسی که به ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صددرصد معتقد است و وقوع آن را هم نزدیک می بیند، هر قدر آن وضعیت موعود را بیشتر دوست بدارد، انتظارش نسبت به آن بیشتر خواهد بود؛ و اگر آن را خوش نداشته باشد، انتظارش ضعیف و سست می شود. این دوست داشتن تنها زمانی به وجود می آید که مؤمنان تصویر روشنی از زمان ظهور حضرت داشته باشند تا اینکه نه تنها از

ص: 28

1- بحار الانوار ج 102 ص 112.

2- توضیح بیشتر در این زمینه را می توانید در کتاب «معرفت امام عصر (عج)» صفحات 274 تا 276 ملاحظه کنید.

آن نترسند بلکه برای وقوعش لحظه شماری کنند. در قرآن و سنت، بشارت‌های متعددی در مورد نعمت‌های بیشتر نظیر زمان ظهور ذکر شده است که در بخش دوم کتاب به گوشه‌ای از آن اشاره خواهد شد. اعتقاد و باور محکم نسبت به این بشارت‌ها، خودبه‌خود انتظار مؤمن را نسبت به آن بالاتر می‌برد. چهارم، دوست داشتن خود امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف): هرکس محبت و علاقه‌اش به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیشتر باشد، ظهور ایشان را بیشتر دوست می‌دارد و قهراً انتظارش نسبت به قدوم ایشان بیشتر و قوی‌تر خواهد بود. با وجود این چهار عامل، انتظار نسبت به ظهور امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خودبخود به وجود می‌آید. و در صورت نبود یا ضعف این عوامل، انتظار هم ضعیف و کم‌اثر می‌شود. هرچه این مقدمات قوی‌تر باشد انتظار هم شدیدتر می‌شود. بنابراین برای عمل به وظیفه انتظار حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باید این مقدمات را تقویت کرد. امر به انتظار حضرت، در حقیقت امر به ایجاد اینهاست. و اگر بعضی از اینها هم اختیاری نباشند، باید مقدمات آنها را فراهم کرد. مثلاً محبت به امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به محض اراده انسان و اختیارش حاصل می‌شود و ایجاد آن هم احتیاج به مقدماتی دارد. زیرا چنین نیست که به محض اراده انسان، محبت نسبت به چیزی یا کسی در او به وجود آید. باید با انجام افعال اختیاری مناسب، کم‌کم زمینه‌های ایجاد آن را فراهم کرد تا خداوند لطف کند و محبت انسان را نسبت به امامش بیشتر کند.

به طور کلی شاید بتوان مهم ترین عامل را در ایجاد محبت نسبت به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ظهور ایشان، معرفت آن عزیز دانست که در محلّ خود دربارهٔ زمینه های اختیاری آن بحث شده است. (1) در مورد عامل اول و دوم نیز آشنایی بیشتر با کتاب و سنت و بشارت های مذکور در آنها، از طریق مطالعه کردن و جدّی گرفتن و اهمیت دادن و... که همه، افعال اختیاری هستند، می تواند زمینه ساز علم و ایمان قوی تر و باور محکم تر باشد. به طور کلی عمل به وظایف اهل معرفت امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت ایشان، در این خصوص می تواند بسیار مؤثر باشد که توضیح آنها در محل مناسب خود آمده است. ناگفته نماند که امر به انتظار و به طور کلی همهٔ امور غیراختیاری که در شرع موارد متعددی از آنها به چشم می خورد، باعث می شود که توجّه مکلف نسبت به آن جلب شود و فکر و دل او را به خود مشغول نموده، آن را مهم بشمارد و برای تحقّق بخشیدن آن به فکر و تلاش بیفتد و این خود یک عامل اصلی برای به وجود آمدن آن حالت غیراختیاری است. پس اوامری که در دین نسبت به امور غیراختیاری (از جمله انتظار) وارد شده است، در تحقّق آنها بسیار مؤثر می باشند.

ص: 30

1- دربارهٔ این بحث می توانید به بخش دوم کتاب «معرفت امام عصر (عج)» و همچنین بخش دوم کتاب «آفتاب در غربت» مراجعه کنید.

در معنای انتظار، توصیفات و توضیحات مختلفی ذکر شده که هیچکدام بیان کننده اصل معنای انجام نیستند. اگر در معنای آن گفته شود که انتظار یعنی «چشم به راه بودن»، این صرفاً ترجمه لفظ از عربی به فارسی است و نمی تواند به عنوان تعریف تلقی شود. اگر بخواهیم توصیف صحیحی از انتظار ارائه کنیم، باید از اموری غیر خود آن کمک بگیریم، و گرنه صرفاً ترجمه ای از لفظ آن را ارائه کرده ایم. ولی آیا چنین کاری ممکن است؟ آیا می توانیم مفهوم انتظار را با تحویل به مفاهیم دیگری توضیح دهیم؟ آیا انتظار، قابل تحویل و تحلیل به مفاهیم دیگر می باشد؟ اگر خوب دقت کنیم، درخواستیم یافت که «انتظار» یک امر کاملاً وجدانی است و اگر کسی واقعیت آن را وجدان نکرده باشد، هرگز با توصیفات ذهنی، حقیقت آن را نمی فهمد. انتظار یک معنای پایه و

بسیط است. پایه است چون قابل «تحویل» به مفاهیم دیگر نیست. و بسیط است چون قابل تجزیه و «تحلیل» به مفاهیم ساده تر نمی باشد. تنها راه درک آن، وجدان حقیقت آن می باشد. این ویژگی در مورد همه شناخت های پایه ای انسان وجود دارد. به عنوان مثال معرفت های وجدانی از قبیل گرسنگی و تشنگی، شادی و خشم، حبّ و بغض و... همگی از همین سنخ هستند. تنها راه شناخت گرسنگی و تشنگی، گرسنه و تشنه شدن است. و تنها راه فهمیدن شادی و خشم، شاد و عصبانی شدن می باشد، و تنها راه درک محبت، محبت شدن. اگر کسی محبت را وجدان نکرده باشد، با هیچ تعریف و توصیفی نمی توان محبت را به او شناساند و از هیچ معنای دیگری نمی توان برای درک محبت کمک گرفت. تمام شناخت های پایه و بسیط، دارای این ویژگی هستند. معنای انتظار هم فقط برای شخص منتظر، روشن و آشکار می شود. اگر کسی هیچگاه حالت انتظار را نچشیده باشد، با توصیف و توضیح، نمی توان معنای انتظار را برایش روشن کرد. حتی ممکن است توضیحات زیاد، باعث ابهام بیشتر در مفهوم آن گردد. اما کسی که انتظار را چشیده است، به خوبی معنای آن را می فهمد. به چنین شخصی می توان یادآوری کرد که: «آن زمانی که یکی از عزیزانت به سفر رفته بود و تو از او خبر نداشتی و گفته بود تا فلان موقع بر می گردم و...» قبل از آمدن او چه حالی داشتی؟ آن حال وجدانی «انتظار» نام دارد. بدین ترتیب برای یادآوری مفهوم انتظار، یک سری نشان ها به مخاطب می دهیم تا حال انتظار خود را به یاد آورد و یا اگر در حال انتظار می باشد، به آنچه دارد، متذکر گردد و آن را تصدیق نماید.

همان گونه که در فصل گذشته اشاره شد، پیدایش حالت انتظار مترتب بر تحقق مقدمات آن است. اگر آن مقدمات حاصل شود، حال انتظار خودبخود به وجود می آید. بنابراین برای تذکر درباره این حال، می توان از تذکر به آن مقدمات (عوامل چهارگانه ای که در فصل قبل بیان شد) استفاده کرد. «انتظار» لازمه تحقق آن عوامل است که البته نقش مؤثر «امر به انتظار» را هم در تحقق آن نباید نادیده گرفت. از همه این شرایط و زمینه ها می توانیم به عنوان «ملزومات انتظار» یاد کنیم. و این یکی از راههای تعریف وجدانی انتظار است و ما در فصل گذشته برای توضیح «وجوب انتظار» از آن بهره بردیم. گاهی هم برای تنبّه به امور وجدانی، برخی از لوازم و آثار آنها را بیان می کنیم تا مخاطب از روی لوازم به ملزوم آنها پی برد. این آثار و لوازم غیر از خود آن حال وجدانی است، ولی بیان آنها به معرفت آن حال کمک می کند. به عنوان مثال اگر بخواهیم درباره مفهوم محبت توضیح بدهیم، می توانیم بگوییم که اگر کسی را زیاد دوست داشته باشید، از او زیاد یاد می کنید، آرزوی دیدن او را می کنید، اگر مدتی او را نبینید برایش دلتنگی می کنید و... این امور هیچکدام خود محبت نیستند، ولی جزء لوازم و آثار آن می باشند. کسی که این اوصاف را می شنود، اگر قبلاً خود محبت را چشیده باشد، این قبیل لوازم آن را هم فهمیده است. و لذا از روی اینها، خود محبت برایش یادآوری می شود. در مورد انتظار هم که یک امر پایه و وجدانی است، همین مطلب صدق می کند. منتظر بودن هم لوازمی دارد که اگر کسی اصل آن را

وجدان کرده باشد، به لوازمش هم پی برده است، و لذا با تذکر به لوازم آن، حال انتظار برایش تداعی می شود. نوع تعریفی که از انتظار می شود، از قبیل تذکر دادن به لوازم آن می باشد، و این دومین راه تعریف انتظار است. به تعریفی که یکی از منتظران واقعی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مطرح کرده اند، توجه کنید: معنی الانتظار... هو كَيْفِيَّةٌ نَفْسَانِيَّةٌ يَنْبَعُثُ مِنْهَا التَّهَيُّؤُ لِمَا تَنْتَظِرُهُ... فَكُلَّمَا كَانَ الْإِنْتِظَارُ أَشَدَّ كَانَ التَّهَيُّؤُ أَكْثَرَ. أَلَا تَرَى أَنَّهُ إِذَا كَانَ لَكَ مُسَافِرٌ تَتَوَقَّعُ قُدُومَهُ، إِزْدَادَ تَهَيُّوكَ لِقُدُومِهِ كُلَّمَا قَرَّبَ حِينَهُ. (1) معنیای انتظار عبارت است از یک حالت قلبی و روحی که از آن آماده شدن برای چیزی که در انتظارش هستی، بر می آید... پس هر قدر انتظار شدیدتر باشد، آماده شدن هم بیشتر می شود. آیا نمی بینی که وقتی مسافری داشته باشی که منتظر آمدنش هستی، هرچه زمان آمدنش نزدیکتر شود، آمادگی تو برای این امر بیشتر می شود. در این بیان، انتظار یک حالت قلبی و نفسانی معرفی شده و درباره حقیقت آن توضیحی داده نشده است، ولی یکی از مهم ترین لوازم آن را بیان کرده اند که عبارت است از آماده شدن برای پذیرایی از کسی که منتظر آمدنش هستیم. این آماده شدن یک حالت قلبی است، ولی آثار خارجی هم پیدا می کند. کسی که منتظر آمدن عزیز سفرکرده خویش است، خودش را برای آمدن او آماده می کند. منزل را مطابق خواست او مرتب و منظم

ص: 34

می نماید، هر چیزی را به صورتی که عزیزش می پسندد، می آراید، لباس هایی را که او دوست دارد به تن خود و بچه ها می کند. غذایی را که او می ل دارد آماده می کند، کسانی را که او دوستشان دارد، برای استقبال از او به منزل دعوت می کند، و... اینها همه لوازم و آثار انتظار است که در یک کلمه «تهیّو» در عبارت کتاب شریف مکیال المکارم جمع شده است.

آمادگی برای ظهور امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

«تهیّو» به معنای آماده شدن و لازمه انتظار است. کسی که منتظر ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد، لازمه انتظارش این است که خود را برای ظهور ایشان آماده سازد. چگونه؟ آماده شدن به این است که انسان زندگی خود را در همه ابعادش مطابق می ل و خواست امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار دهد. و معلوم است که خواسته ایشان این است که فرد دقیقاً مطابق احکام دین عمل کند. آمادگی، به این است که انسان به گونه ای باشد که اگر امامش امروز ظاهر شد، هیچ دل مشغولی و دغدغه ای که او را از استقبال امامش و پیوستن به ایشان بازدارد، در زندگی اش نباشد. بهترین معیار برای شناخت ابعاد گسترده آمادگی، این است که اگر کسی به طریقی بفهمد که امامش قرار است دو روز دیگر ظهور فرماید، در این دو روز به چه کارهایی می پردازد؟ قطعاً اگر واجبی از واجبات دینی به گردنش باشد آن را ادا می کند، اعم از حق الله و حق الناس. اگر عیب و نقصی در رفتار فردی و اجتماعی اش باشد، آن را برطرف می سازد. و مسلماً توجه قلبی اش نسبت به امام زمانش در این دو روز، بسیار زیاد است و همه نگرانی اش این است که مبادا به خاطر نقصی که در دینداری اش وجود

دارد، آن حضرت در هنگام ظهور به او توجّهی نکنند و آنگاه که به سراغ ایشان می رود، بایستی اعتنائی حضرت مواجه شوند. او از هر چیزی که این نگرانی را ایجاد می کند، دوری کرده، سعی در اصلاح گذشته خویش می نماید. در این دو روز وقت زیادی برای امور دنیوی و زندگی حیوانی خود صرف نمی کند و هم و غم خود را گذران دنیا قرار نمی دهد. خلاصه اینکه از هر جهت خود را آماده می کند تا وقتی حضرت ظهور فرمودند، بتواند جزء کسانی باشد که به ایشان می پیوندند و از یاران امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار می گیرند. «تهیّو» که لازمه انتظار است، چنین چیزی است و انصافاً باعث تغییر کلی و عمیق در انسان می شود. به همین جهت مرحوم صاحب مکیال به دنبال فرمایش خود درباره «تهیّو» اضافه کرده اند: **فَالْمُؤْمِنُ الْمُنْتَظِرُ لِقُدُومِ مُوَلَّاهُ، كَلَّمَا اِنَّهُ تَدَّ اِنْتَظَارُهُ اِزْدَادَ جَهْدُهُ فِي التَّهَيُّو لِدَلِكَ بِالْوَرَعِ وَ اِلْجْتِهَادِ وَ تَهْذِيبِ نَفْسِهِ عَنِ الْاَخْلَاقِ الرَّذِيْلَةِ وَ اِقْتِنَاءِ الْاَخْلَاقِ الْحَمِيْدَةِ.** (1) پس مؤمنی که در انتظار آمدن مولایش می باشد، هر قدر انتظارش شدیدتر می شود، تلاشش در آماده شدن برای این امر - از طریق ورع و اجتهاد و پاک کردن نفس خود از اخلاق ناپسند و کسب اخلاق پسندیده - افزایش می یابد. منتظر ظهور برای کسب این آمادگی حدود شرعی را که ائمه (علیهم السلام) به رعایت آنها سفارش فرموده اند، کاملاً رعایت می کند. اگر انسان به بهانه آمادگی برای ظهور و حتی به نیت خالصانه برای این منظور، دست به کاری بزند که مورد نظر شرع و تأیید ائمه (علیهم السلام) نیست، همچون

ص: 36

کسی است که منتظر آمدن مسافر خود و استقبال از او می باشد، اما برای استقبال، کاری را که او دوست ندارد انجام می دهد، مثلاً همراه با ساز و برگ موسیقی و آلات لهو و لعب به استقبال مسافرش می رود در حالی که می داند او از این امور حرام به شدت غضبناک می شود. بنابراین، حوزه و قلمرو آمادگی برای ظهور حضرت، انجام همان اموری است که ایشان می پسندند و پدرانشان اجازه فرموده اند، نه آنچه که به نظر قاصر ما می رسد. تا اینجا سعی شد که معنای انتظار با توجه به ملزومات (چهار عامل مقدماتی) و برخی از لوازم آن («تهیّو» برای ظهور امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف))، روشن شود. در فصل آینده راه سوم در تعریف انتظار که تکمیل کننده دوراه گذشته است، توضیح داده می شود.

ص: 37

انتظار، ضد یأس

یکی از راههای شناخت چیزی، شناخت ضد آن است؛ تا آنجا که گفته اند: «انّما تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا». «جز به ضد، ضد را همی نتوان شناخت». آری؛ قطعاً شناخت ضد هر چیز، در شناخت حقیقت آن مؤثر و مفید است. این قاعده در مورد «انتظار» هم صدق می کند؛ به طوری که برای شناخت انتظار از ضد آن کمک می گیرند. در کتاب شریف مکیال المکارم پس از ذکر «تهیؤ» که از لوازم انتظار است، برای تکمیل آن تعریف، از ضدش - که یأس می باشد- کمک گرفته شده است. یأس به معنای ناامیدی، نقطه مقابل انتظار است که امید در آن موج می زند. اگر انتظار به معنای «انتظار ظهور» باشد، ضد آن «یأس از ظهور» می باشد که مفهوم آن کاملاً وجدانی است. اما بسیاری اوقات انتظار به معنای «انتظار فرج» به کار رفته است که در این صورت ضد

آن یأس از امداد و کمک الهی می باشد. چنین یأسی از بزرگترین گناهان کبیره به شمار آمده است. برای شناخت معنای دقیق «انتظار فرج» قدری در مورد آن توضیح داده می شود. در قرآن کریم، سفارش حضرت یعقوب به فرزندانش در مورد یافتن حضرت یوسف نقل شده است که فرمود: «لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (1) از رحمت و گشایش الهی ناامید نباشید؛ که جز گروه کافران کسی از رحمت خدا ناامید نیست. در احادیث وقتی گناهان کبیره را برشمرده اند، بعد از «شُرک به خدا» که بزرگترین گناه است، «یأس از رحمت خدا» را دومین گناه بزرگ محسوب کرده اند. از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) منقول است که فرمودند: أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ - الشِّرْكُ بِاللَّهِ... وَبَعْدَهُ الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَا تَيْأَسُوا...» (2) بزرگترین گناه کبیره شرک به خداست... و پس از آن ناامیدی از رحمت خدا. زیرا خدای عز و جل می فرماید: «و لا تياسوا...». انسان اگر در گرفتاری واقع شود، چه این گرفتاری، مصیبت و سختی دنیوی باشد و چه گرفتاری معنوی و روحی که در اثر ابتلا به معاصی برایش حاصل می شود، نباید از کمک خداوند و رحمت او

ص: 40

1- یوسف/87.

2- عیون اخبار الرضا (ع) ج 1 ص 285 و 286.

ناامید شود. ناامیدی از رحمت و دستگیری خداوند، گناهی است بالا-تر از هر گناه دیگری که انسان گناهکار را گرفتار کرده است. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: **أَعْظَمُ الْبَلَاءِ انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ**. (1) بزرگترین گرفتاری، ناامید شدن است. پس هر قدر گرفتاری انسان شدید باشد، ناامیدی از رحمت خداوند، از آن شدیدتر و سخت تر است. هیچگاه امید انسان به دستگیری خداوند نباید از بین برود. زیرا چه بسا از طریقی که انسان تصوّرش را نمی کند، رحمت الهی شامل حالش گردد. لذا فرموده اند: **كُنْ لِمَا تَرْجُو أَوْ جِي مِّنْكَ لِمَا تَرْجُو**. (2) به چیزی که امید (وقوعش را) نداری، از آنچه امید (وقوعش را) داری، امیدوارتر باش.

اگر کسی امیدش به دستگیری پروردگار باشد، چه بسا در زمانی که به لحاظ محاسبات عادی هیچگونه امیدی نمی رود، باب فرج و گشایشی برایش باز شود که وقتی روی حسابهای معمولی امید آن می رفت، باز نشده باشد. هر قدر اعتقاد به «توحید» در انسان قوی تر باشد، امیدش به دستگیری خداوند در گرفتاری ها بیشتر و ناامیدی اش از رحمت الهی کمتر است. این امر در مورد همه گرفتاری ها، چه مادی و چه معنوی، صدق می کند. فرض کنید برای کسی یک گرفتاری مالی پیدا می شود. رفع این گرفتاری به چیست؟ اگر آن فرد مؤمن موحد باشد، کاملاً توجه دارد که

ص: 41

1- غرر و درر، ش 1323.

2- بحار الانوار ج 71 ص 134 ح 9.

رفع این گرفتاری فقط و فقط به دست خداوند است. او باید موجبات و اسباب رفع این گرفتاری را فراهم کند. تا خداوند اراده نکند، تلاش هیچکس در این زمینه به جایی نمی‌رسد. البته به اسباب و وسائط رجوع می‌کند، ولی آنها را فقط وسیله می‌داند و کار را تنها و تنها به خداوند می‌سپارد. همین‌طور، اگر فرزند انسان بیمار شود، باید به پزشک مراجعه کند ولی موحد کسی است که مراجعه به پزشک را صرفاً سبب وسیله ای می‌داند که عقلاً و شرعاً موظف به انجام آن است، و رفع بیماری و گرفتاری را فقط و فقط به دست خداوند می‌داند. در مقابل، غیر موحد یا موحدی که عقیده دارد ولی در عمل از اعتقادش غافل است و درجه بالایی در توحید ندارد، در هنگام گرفتاری، بدون توجه به اینکه رفع آن فقط به دست خداوند است، به اسباب و وسائط رجوع می‌کند و به آنها دل می‌بندد؛ یعنی به صورت ناآگاهانه و از روی غفلت، برای غیر خداوند (مخلوقات) به نوعی استقلال در تأثیر قائل می‌شود. و این همان شرکی است که متأسفانه بیشتر اهل ایمان گرفتارش هستند: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (1) و بیشتر ایشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنکه مشرک هستند. این شرک البته غیر از شرک در عبادت و بندگی خداست و انسان را از دایره توحید به کلی خارج نمی‌کند، ولی البته نشان دهنده ضعف در اعتقاد به توحید می‌باشد که اکثر مؤمنان از روی غفلت و بی‌توجهی - و البته ضعف اعتقادی - به آن مبتلا می‌گردند. هرچه انسان اعتقادش به

ص: 42

توحید قوی تر شود، امیدش در گرفتاری ها به خداوند بیشتر و به غیر او کمتر می شود. و بالاترین حدّ مطلوب این است که انسان فقط و فقط به خدای خود امید داشته باشد. رئیس موحدان در این باره فرموده اند: **اجْعَلُوا كَلَّ رَجَائِكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ لَا تَرْجُوا أَحَدًا سِوَاهُ. (1)** همه امیدتان به خدای سبحان باشد و جز او به کسی امید نداشته باشید. بسیاری از انسانهای باایمان، اگر گرفتاری بزرگی پیدا کنند، بیشتر و عمیق تر به خدا امید می بندند. ولی همین افراد اگر گرفتاری کوچکتری داشته باشند، کمتر به خدا توجه می کنند و بیشتر به اسباب دل می بندند. اگر کسی بیماری سرماخوردگی پیدا کند، کمتر به یاد خدا و دستگیری او می افتد و بیشتر به دارو و معالجات پزشکی امید می بندد. ولی همین شخص اگر به سرطان مبتلا شود، چون امید زیادی به تأثیر معالجات پزشکی ندارد، بیشتر و عمیق تر به یاد خدا می افتد و با انقطاع بیشتری نسبت به اسباب، از خداوند کمک می خواهد. ولی موحد واقعی این طور نیست. او در هر گرفتاری - چه سخت و چه سبک - به یک اندازه، فقط و فقط به خدا امید می بندد و در کنار خداوند و در عرض او، از غیر او ناامید است. او به این حقیقت به طور کامل توجه دارد که: گرفتاری سخت و آسان برای ما انسانها تفاوت می کند و نسبت به خداوند فرقی بین اینها نیست. شفای سرماخوردگی برای خداوند از شفای سرطان ساده تر نیست. بنابراین چه اسباب و وسایل عادی فراهم باشد یا نباشد، باید یک جور به خداوند - آنهم به طور کامل و صددرصد - امیدوار بود و از غیر

ص: 43

خدا هم ناامید. موحد کامل کسی است که خود را در همه حال - حتی وقتی ظاهراً هیچ گرفتاری هم ندارد- به یک اندازه محتاج و فقیر نسبت به خدای خود ببیند؛ نه اینکه اگر زمانی گرفتاری خاصی ندارد، توجه و امید و اتکالش به خداوند در آن زمان نباشد یا کمتر باشد. او با همه وجودش اعتقاد دارد که در یک چشم به هم زدن ممکن است سخت ترین گرفتاری ها را پیدا کند و اگر خدایش او را به حال خود رها سازد، به انواع و اقسام بلاها، مبتلا می شود. البته چنین افرادی بسیار کم یافت می شوند، ولی ارزش آنها بسیار زیاد است. انتظار ضد یأس است و «انتظار فرج» دقیقاً به این معناست که انسان در گرفتاری هایش هر قدر هم سخت و شدید باشد، از رحمت و دستگیری خداوند ناامید و مأیوس نباشد. و همین انتظار است که بالاترین عبادت خداوند است.

انتظار فرج؛ بالاترین عبادت مؤمن

با توضیحات گذشته می توان تصدیق کرد که «انتظار فرج» محبوب ترین عمل نزد خداوند می باشد. چون نشان دهنده بالاترین مرتبه توحید در انسان است و ارزش هر عملی در اسلام با معیار توحید سنجیده می شود. امیر مؤمنان (علیه السلام) در این خصوص فرموده اند: *إِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ. وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ مَا دَامَ عَلَيْهِ الْمُؤْمِنُ. (1)* منتظر فرج (از جانب خدا) باشید. و از رحمت و دستگیری خداوند ناامید نباشید. همانا دوست داشتنی ترین کارها در

ص: 44

پیشگاه خدای عز و جل انتظار فرج است تا وقتی که مؤمن این حالت خود را حفظ کند. «فرج» یعنی گشایش و راحتی و در گرفتاری ها معنا دارد. کسی که گرفتاری ندارد، فرج برایش بی معناست. چون فرج به معنای رفع گرفتاری است. انتظار فرج یعنی امید به رحمت خداوند در گرفتاری ها. و هر قدر اعتقاد به توحید در انسان قوی تر باشد، انتظار فرج در او بیشتر و شدیدتر می شود. به همان اندازه که یأس از رحمت خداوند، مبعوض ذات مقدّسش می باشد، انتظار فرج، محبوب اوست. و چون آن یأس به شرک منتهی می شود که مبعوض ترین عمل در پیشگاه خداوند است، انتظار فرج - که ضدّ آن می باشد- محبوب ترین اعمال نزد او به شمار می آید. سخن دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) «انتظار فرج» را بالاترین عبادت مؤمن دانسته است: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ اِنْتِظَارُ فَرَجِ اللّهِ. (1) برترین عبادت مؤمن انتظار فرج از جانب خداوند است. «فرج الله» یعنی «فرج من الله»: گشایشی از جانب خداوند. بالاترین عبادت مؤمن، انتظار فرج از جانب خداوند است. این عبادت یک عمل قلبی می باشد که ارزش آن از همه عبادات دیگر بیشتر است. ممکن است انسان عبادت های زیادی انجام دهد، ولی روح و اساس همه عبادتها «توحید» و اعتقاد قوی به خداوند است که در گرفتاری ها عمق آن روشن می شود. تا وقتی کسی گرفتار نشده است، معلوم نیست اعتقادش به خداوند- به عنوان تنها نقطه امید- چقدر است و

ص: 45

حتی خودش هم نمی داند. در گرفتاری ها- به خصوص گرفتاری های سخت - خودش و دیگران، قوت اعتقادش به خداوند را می فهمند. اگر کسی سالها با گرفتاری های مختلف دست و پنجه نرم کند، ولی هیچگاه صبر خود را از دست ندهد و رضای قلبی خود را نسبت به قضای الهی حفظ کند، آنگاه معلوم می شود که مؤمن واقعی است. وقتی کسی از امام صادق (علیه السلام) می پرسد: «بأی شیء یعلم المؤمن بأنه مؤمن؟» به چه چیزی معلوم می شود که شخص مؤمن است؟ حضرت در پاسخ می فرمایند: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخَطٍ. (1) به تسلیم خدا بودن و راضی بودن به آنچه برایش پیش می آید اعم از شادی یا ناراحتی. اگر آنچه در زندگی برای انسان پیش می آید، همیشه شادی بخش باشد، راضی بودن از قضای الهی کار سختی نیست. ولی اگر اموری باعث ناراحتی انسان گردند، آنوقت حفظ رضا بسیار مشکل می شود.

انتظار فرج همراه با رضا و تسلیم به قضای الهی

بی جهت نیست که در مذهب اهل بیت: بالاترین عبادت خدا، صبر و رضا نسبت به قضای الهی می باشد. امام صادق (علیه السلام) در این باره فرموده اند: رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ. (2)

ص: 46

1- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح 12.

2- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح 1.

سر طاعت خداوند، صبر و خشنودی از خداست در آنچه بنده دوست می دارد یا ناپسند می شمارد. «سر» در انسان شریف ترین و مهم ترین عضو است. زیرا حیات و بقای بقیه اعضا، به بقا و حیات سر او بستگی دارد. اگر سر در بدن کسی نباشد، مرده ای بیش نیست و دیگر اعضا و جوارحش فایده ای به حال او ندارند. حیات معنوی انسان نیز همین طور است. زندگی واقعی انسان، به ایمان و بندگی کردن او در پیشگاه خداوند می باشد. هدف از خلقت انسان، بندگی کردن اوست. و روح بندگی - که حیات معنوی انسان به وجود آن بستگی دارد- همانا صبر در گرفتاری ها و رضا نسبت به خداوند به خصوص در اموری است که برای انسان مکروه و ناپسند می باشد. مؤمن موحد با همه وجودش معتقد است که سرنخ همه گرفتاری ها به دست خداست و او خود بنده اش را به گرفتاری مبتلا می کند تا میزان بندگی او را بیازماید. همه ما باید امتحان بندگی خدا را بدهیم. باید معلوم شود که هرکس چقدر واقعاً بنده است. و بهترین نشانه بنده بودن این است که انسان در هر حالی فقط و فقط به خدای خود متکی و امیدوار باشد؛ نه خوشی ها انسان را از اینکه خود را حقیقتاً بنده خدا بداند خارج کند و نه ناخوشی ها صبر و رضایت را از کف او برباید. بهترین بندگی خدا به این است که در گرفتاری ها انتظار فرج را از دست ندهیم بلکه هرچه گرفتاری شدیدتر می شود، انتظار فرج در ما بیشتر و شدیدتر گردد. روح بندگی خدا و رأس طاعات، همین عبادت

قلبی است که ریشه در اعتقاد عمیق و قوی به توحید پروردگار دارد. پس می توانیم تصدیق کنیم که برترین و بالاترین عبادت مؤمن، انتظار فرجی است که در گرفتاری ها از خدای متعال دارد و این عبادت قلبی روح همه عبادات دیگر می باشد.

ص: 48

بخش دوم: انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف) و اقسام آن

اشاره

ص: 49

فصل اول: انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف)

غیبت امام (عجل الله تعالى فرجه الشريف)؛ بزرگترین گرفتاری عصر

همان طور که گذشت، معمولاً انسان ها در گرفتاری های سخت تر توجه بیشتری به خدای خود دارند و به همین دلیل «انتظار فرج» در ایشان شدیدتر می شود. هرچه گرفتاری دشوارتر و شدیدتر باشد، امید به رحمت خدا و دستگیری او در انسان بیشتر است و اتکا و توجه به اسباب و وسائط، کمتر و ضعیف تر می گردد. پس شدت و قوت انتظار فرج، بستگی مستقیم به شدت گرفتاری انسان دارد. یک بیماری سخت و صعب العلاج بیشتر از یک بیماری معمولی انسان را گرفتار می کند و در نتیجه، حال انتظار فرج در اولی بیش از حالت دوم است. نکته دیگر اینکه: گرفتاری در انسان یک حالت روحی و معنوی است که می تواند منشأ مادی داشته باشد یا نداشته باشد. یک بیماری خاص ممکن است از جهت شدت گرفتاری تأثیرات متفاوتی بر افراد مختلف داشته باشد، یکی را بیشتر و دیگری از کمتر گرفتار کند. و این

ص: 51

بستگی دارد به اینکه شخص از لحاظ روحی در مقابل آن بیماری چه عکس العملی نشان دهد. لذا نوع بیماری تنها عاملی نیست که شدت رفتاری را معین می کند و عامل مهمتر، تأثر روحی شخص از آن بیماری است. پس به طور کلی میزان رفتاری انسان را تعلقات روحی و عاطفی او در یک مورد خاص تعیین می کند. هرچه این تعلقات عمیق تر و شدیدتر باشد، رفتاری سخت تر و شدیدتر خواهد بود. بهترین مثال برای این مسأله وقتی است که فرزند کوچک انسان مریض می شود. در این حالت، هرچند که پدر یا مادر خودشان مریض نشده اند، ولی در بسیاری موارد رفتاری ایشان در بیماری فرزندشان بیش از زمانی است که خود آنها بیمار می شوند. مادر که عاطفه و محبتش به فرزند معمولاً بیش از پدر می باشد، بیماری خودش را بسیار راحت تر تحمل می کند تا بیماری فرزندش را. در این مورد هرچه فرزند کوچکتر باشد، این تعلق عاطفی قوی تر است و رفتاری مادر نیز وقتی که کودکش رنجور می شود، طاقت فرساتر و سخت تر است. مادر حقیقتاً آرزو می کند که ای کاش خود او به جای فرزندش بیمار شده بود و به واقع در بیماری فرزند، خودش هم بیمار می شود. علت این امر تعلق روحی شدیدی است که مادر نسبت به کودک خویش دارد و آنجا که این اندازه وابستگی روحی وجود ندارد چنین نیست. لذا همین مادر وقتی که فرزند شخصی دیگر را به همان بیماری مبتلا می بیند، آنچنان گرفتار نمی شود و اگر بشنود یک کودکی به آن مرض گرفتار شده است، قدری از لحاظ روحی متأثر می شود ولی

خیلی زود این تألم روحی از بین می رود و آن مسأله زندگی عادی او را به هم نمی زند و فکرش را مشغول نمی سازد. در حالی که همین مادر نسبت به بیماری فرزند خودش هرگز چنین نیست و آسایش و راحتی او در آن هنگام از بین می رود و تا وقتی کودکش بهبود نیافته است از فکر ناراحتی اش بیرون نمی رود. این مسأله، مخصوصاً اطرافیان انسان که رابطهٔ نسبی نزدیک با او دارند، نمی باشد، بلکه نزدیکی عاطفی و روحی مهم است. چه بسا کسی از لحاظ ارتباط نسبی رابطهٔ نزدیکی با انسان نداشته باشد، ولی چون وابستگی شدید روحی با او دارد، در سختی ها و گرفتاری های او، ناراحت و گرفتار می شود. با این مقدمه می توانیم به سراغ مقصود اصلی خود برویم. در بحث «انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)» مهمترین عامل این است که بینیم غیبت آن حضرت چقدر انسان را گرفتار کرده است. اگر دوری از امام (علیه السلام) کسی را گرفتار کرده باشد، انتظار فرج برای او معنادار می شود و هر چقدر این گرفتاری شدیدتر باشد، انتظار فرج شدیدتری خواهد داشت. هرکس به تناسب ارتباط معرفتی و روحی خود با امام زمانش، می تواند میزان گرفتاری اش در غیبت ایشان را بسنجد. ممکن است کسانی باشند که از غیبت امام خود، هیچگونه احساس گرفتاری نکنند و اصلاً برایشان مسأله آنقدر مهم نباشد که دژه ای فکرشان را مشغول سازد و آنها را به فکر چارهٔ این درد بیندازد! آیا برای این گونه افراد، انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مطرح می شود؟! همین افراد، اگر یک اسکناس هزار تومانی از جیب لباس یا کیف دستی آنها بدزدند، چه بسا ناراحت و نگران می شوند و فکرشان

مشغول می شود که چه کار کنند، از چه کسی کمک بگیرند، دزد را چگونه پیدا کنند و ... این نگرانی و دل مشغولی حداقل دقایقی طول می کشد، ولی آیا تاکنون دوری از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به همان اندازه آنها را گرفتار و مشغول کرده است؟! آیا برای چند لحظه فکر کرده اند که چه کاری از دست ایشان برای رفع این گرفتاری بر می آید؟! هر چیزی که برای انسان اهمیت بیشتری داشته باشد، گرفتاری نسبت به آن برایش سخت تر است و فکر و قلب انسان را بیشتر به خودش مشغول می سازد. تحمل بعضی گرفتاری ها، آنچنان برای انسان مشکل می شود که خواب و آسایش را از او می گیرد و عیش و نوش زندگانی را برایش تلخ می سازد. شاید هرکس در زندگی خود کمابیش این مسأله را چشیده باشد و درگیری با آن را این گونه تجربه نموده باشد. ولی جای این سؤال وجود دارد که: درد دوری از امام (علیه السلام) چند درصد شیعیان را اینچنین گرفتار ساخته است؟ چند نفر هستند که در این مصیبت راحتی و آسایش خویش را- هرچند موقت و محدود- از دست داده اند؟ برای کدامیک از ما اتفاق افتاده که حتی برای چند دقیقه از درد فراق حضرت (علیه السلام) نتوانسته باشیم به خواب برویم؟ البته این را نمی توان از همه انتظار داشت، ولی آیا هر یک از ما تاکنون فکر کرده ایم که چرا امامان غایب شده اند و چرا این مصیبت تاکنون بیش از 1163 سال طول کشیده است؟ برآستی این موضوع چقدر ما را به خود مشغول ساخته است؟ اگر متوجه شویم که خدای ناکرده به بیماری سرطان گرفتار شده ایم، ناگهان همه غم ها و غصه های عالم بر دلمان می نشیند و به

فکر فرو می رویم که برای خلاصی از این درد چه باید بکنیم. ولی از وقتی شنیده ایم که امام زمان ما (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به امر خدا و خواست او از ما دور شده و غیبت کرده اند، چقدر غصه خورده ایم؟ چقدر اندیشیده ایم که این بلا از کجا به سرمان آمده و راه نجات و خلاصی از آن چیست؟ فرمایش امام باقر (علیه السلام) را شنیده ایم که فرمودند: إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ. (1) هر وقت خدای تبارک و تعالی بر خلق خود غضب فرماید، ما (امامان) را از کنار ایشان دور می سازد. معنای این سخن آن است که دوری از امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نتیجه غضب و ناخشنودی خداوند است. و اگر چنین است باید بیندیشیم که چرا به چنین تنبیهی گرفتار آمده ایم و برای رفع آن چه کاری از دست ما ساخته است. برای اینکه عمق درد برایمان بیشتر آشکار شود، از اینجا شروع کنیم که: اگر امام (علیه السلام) ظاهر و آشکار بودند، برای فرد فرد ما چه نعمت هایی فراهم بود که اکنون نیست؟ چه بهره های شخصی از وجود ایشان می توانستیم ببریم که در حال حاضر از آنها محروم هستیم؟ اگر هر یک از ما امکان دسترسی عادی و سهل به حضور امامان داشتیم، چه مشکلاتی که دامنگیر ما نمی شد و چه سرگردانی ها و بلا تکلیفی ها که پیدا نمی کردیم؟ گاهی پیدا کردن یک حکم شرعی فقهی آنچنان مشکل می شود و آراء مختلف در یک مسأله آنقدر زیاد می گردد که افراد سست عقیده از اصل

ص: 55

عمل به آن و یافتن وظیفه شرعی خویش منصرف شده و راه بی خیالی و لأبالی گری را پیش می گیرند و آنها که عقیده محکم تری دارند، جداً حیران و سرگردان می مانند. در صورتی که اگر یافتن امام (علیه السلام) و پرسیدن از ایشان برای آنها به راحتی میسر بود، به این گرفتاری ها دچار نمی شدند و از خود حضرت کسب تکلیف می کردند. در مسائل اعتقادی، بلا تکلیفی بیشتر از احکام شرعی است و عموم انسانها در برخورد با نظریه ها و مکاتب مختلف دینی - که هر کدام خود را حق می دانند و نظریات دیگر را رد می کنند- توانایی تجزیه و تحلیل صحیح ندارند و گرایش آنها به یک مکتب خاص نوعاً از روی اعتمادی است که شخصیت های مقبول خود می کنند؛ یعنی از روی «رجال» به حق یا باطل بودن یک نظریه پی می برند، در حالی که باید عکس این مطلب باشد. (1) به فرموده حضرت امیر (علیه السلام): انّ دین الله لا یُعَرَفُ بالرجال بلّ بآیة الحقّ. فأعْرِفِ الحقَّ تَعْرِفُ أهله. (2) همانا دین خدا نه از طریق شخصیت ها بلکه با نشانه حق شناخته می شود. پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

ص: 56

1-2.. البته در مورد اهل بیت عصمت و طهارت چنین نیست. چون ایشان معیار حق و باطل هستند و خشنودی آنها نشانه حقانیت و ناخشنودیشان نشانه بطلان می باشد. این حقیقت در زیارت حضرت مهدی (عج) چنین آمده است: «الحقُّ ما رضیتُموه. و الباطلُ ما سَخَطْتُموه.» حق آن چیزی است که شما از آن خشنودید. و باطل عبارت است از آنچه مورد ناخشنودی شماست. (احتجاج طبرسی ج 2 ص 317، بحار الانوار ج 102 ص 82) «سخطتموه» در بسیاری از کتابها- از جمله «مفاتیح الجنان»- به اشتباه «أسخطتموه» آمده است، در حالی که در منابع موجود از این زیارت بدون استثنا «سخطتموه» ذکر شده. علاوه بر اینکه «أسخطتموه» یعنی «آن را ناخشنود ساختید» که هیچ مناسبتی با معنای عبارت زیارت ندارد.

2-3.. امالی طوسی ص 625.

متأسفانه اکثر مؤمنان شناخت دقیق و کافی نسبت به نوع مباحث اعتقادی ندارند تا بتوانند به این سفارش حکیمانه عمل کنند، بلکه درست عکس آن را انجام می دهند و از طریق شخصیت های افراد به حقانیت چیزی معتقد می شوند. افراد متخصص هم چون مبانی مختلف و بعضاً متضادی در شناخت دین دارند، کمتر با گفتگو به تفاهم و وحدت نظر می رسند. و گروه معدودی نیز که دارای مبانی مشترک اعتقادی هستند، در استنباط از ادله - قرآن و سنت - یا در برداشتهای عقلی و نظری خود، اختلاف دارند. به هر حال حداکثر دارایی ما در زمان غیبت امام (علیه السلام)، علاوه بر عقل - که در حدّ بدیهیات و مستقلّات عقلیّه حجّیت قطعی و ضروری دارد - ادله نقلی و متون کتاب و سنت است که در معرض تفسیرها و برداشت های مختلف و گاه متعارض قرار می گیرند و چیزی بیش از سیاهی روی سپیدی نیستند؛ تعبیری که رسول خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) در وصیّت خود به امیرمؤمنان (علیه السلام) برای مؤمنان آخرالزمان به کار برده اند: یا علی، و اعلم أنّ أعجب الناس إيماناً وأعظمهم يقيناً قومٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حَبَّبَتْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ. (1) ای علی، بدان که شگفت انگیزترین ایمان ها در مردم و بزرگترین یقین ها در ایشان، از آن گروهی است در آخرالزمان که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را درک نکرده اند و امام (علیه السلام) هم از دیدگانشان پوشیده است و ایمان آنها به واسطه سیاهی روی سپیدی است. ایمان از طریق سیاهی روی سپیدی، براساس اعتماد و اتّکال بر

ص: 57

قرآن و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) می باشد که تنها مرجع صحیح برای دینداری است. چنین ایمانی به دلیل سختی و دشواری اش، ارزش و قیمت زیادی دارد، و درست به همین دلیل بسیار کمیاب است؛ تا آن حدّ که خود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) آنگاه که با وصیّ خود حضرت امیر (علیه السلام) سخن از زمان غیبت امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مطرح کردند، فرمودند: **إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ، لَأَعَزُّ مِنْ الْكِبْرِيَةِ الْأَحْمَرِ. (1)** همانا ثابت قدم ها بر اعتقاد به او (حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) در زمان غیبتش از گوگرد سرخ کمیاب تر هستند. گوگرد سرخ مثلی است برای چیزهای بسیار کمیاب. در زمان غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دینداران صرفاً با تکیه بر سیاهی های روی سپیدی (یعنی نوشته ها) باید ایمان خود را حفظ کنند و لذا تعداد ایشان بسیار اندک خواهد بود و ثابت قدمان بر عقیده به امام غایب از گوگرد سرخ کمتر یافت می شوند. همه اینها از عوارض و لوازم غیبت امام (علیه السلام) می باشد که دامنگیر امت ایشان شده و متأسفانه عمق این بلا و گرفتاری برای بسیاری از شیعیان هنور ناشناخته مانده است. محرومیت از ظهور امام (علیه السلام) در اجتماع و طولانی شدن این درد، کم کم مسأله را برای بسیاری از مردم - حتی دوستان و شیعیان حضرتش - عادی ساخته و چنان به آن خو گرفته اند که ناخودآگاه می پندارند گویی باید همیشه چنین باشد و کمتر احساس خلاً از حضور علنی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای ایشان پیدا می شود. برای اینکه میزان حرمان و بیچارگی شیعه در زمان غیبت امامش

ص: 58

بیشتر روشن شود، یکی از بهترین راهها مقایسهٔ زمان غیبت با زمان ظهور ایشان است و توجه کردن به اینکه پس از ظهور چه برکاتی آشکار می‌شود و چه نعمت‌هایی از طرف خداوند بر کلّ عالم سرازیر می‌گردد؛ نعمتها و برکاتی که رنگ عالم را به کلی با زمان غیبت متفاوت می‌سازد. به عنوان نمونه از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَجَعَلَ قُلُوبَهُمْ كُزْبِرَ الْحَدِيدِ. (1) وقتی قادم ما (اهل بیت (علیهم السلام)) قیام کند، خدای عزّ و جلّ امراض و ناراحتی‌ها را از شیعیان ما دور می‌کند و دل‌های ایشان را همچون پاره‌های آهن می‌گرداند. ناراحتی‌های شیعیان تنها با ظهور امامشان رفع می‌شود و دل‌های آنها مانند آهن محکم و استوار می‌گردد، به طوری که هیچ عاملی در ایشان سستی و انحراف در عقیده و دینداری ایجاد نمی‌کند. یکی دیگر از بشارت‌های زمان ظهور این است که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، شیعه را از گرفتاری‌ها و تنگناهای سخت نجات می‌دهند. به فرمودهٔ حضرت صادق (علیه السلام): هُوَ الْمَفْرَجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكٍ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ طَوِيلٍ وَجَوْرِ. فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ. (2) اوست برطرف‌کنندهٔ گرفتاری و پریشانی شیعیانش پس از

ص: 59

1-6. الخصال ج 2 ص 541.

2-7. کمال الدین باب 55 ح 8.

بینوایی و بدبختی سخت و بلای طولانی و ستم. پس خوشا به حال کسانی که آن زمان را درک کنند. بیچارگی و بدبختی سخت و بلای طولانی شیعیان، مربوط به زمان غیبت امام (علیه السلام) است که در فشار و تنگنا زندگی را سپری می کنند. با ظهور امام (علیه السلام) همه این ناراحتی ها رفع می شود و مؤمنان در همه عالم به آسایش و راحتی می رسند. به همین جهت یکی از اوصاف حضرت در دعاها «مُزِيلُ الْهَمِّ»⁽¹⁾: برطرف کننده ناراحتی است. یکی دیگر از القاب ایشان «جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَيَّ التَّقْوَى»⁽²⁾: گردآورنده اعتقاد بر محور تقواست. براساس این صفت اعتقادات مختلف که بعضاً به خاطر غرض ورزی ها و سوءاستفاده ها، با یکدیگر تعارض پیدا کرده اند، همگی بر محور تقوا و اساس خدایی گردآورده می شوند و تنها عقیده حق و قول مرضی خداوند بر دلها و افکار حاکم می گردد. امام صادق (علیه السلام) در توصیف همین ویژگی فرموده اند: أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظَهَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَقُّ وَالْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ فِي أَرْضِهِ؟!⁽³⁾ آیا دوست ندارید که خداوند متعال حق و عدالت را در همه سرزمین ها آشکار گرداند و وحدت کلمه (عقیده) به وجود آورد و بین دلهای جدا و پراکنده آفت برقرار نماید و هیچکس خداوند را در زمینش نافرمانی نکند؟!

ص: 60

1-8.. بحار الانوار ج 102 ص 102.

2-9.. دعای ندبه (الاقبال ص 297).

3-10.. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر فی حال الغیبه، ح 2.

با ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداه، ادیان و مذاهب ساختگی و منحرف همگی از بین می روند و مردمان بر محور دین حق - اسلام - اتفاق عقیده پیدا می کنند. خدای متعال فرموده است: «هو الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».(1) اوست آنکه فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمامی دین ها چیره گرداند هرچند که مشرکان را خوش نیاید. حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر قسمت اول آیه چنین فرمودند: هو الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. اوست آنکه فرستاده خود را به ولایت وصی خویش فرمان داد. و ولایت همان دین حق است. و در توضیح ادامه آن اضافه کردند: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ (عجل الله تعالى فرجه الشريف). (2) دین حق را هنگام قیام حضرت قائم (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بر همه ادیان چیره می گرداند. در توضیح همین مطلب امام صادق (علیه السلام) به مفضل فرمودند: فَوَاللَّهِ يَا مُفَضَّلُ لَيَرْفَعَنَّ عَنِ الْمَلِكِ وَالْأَدْيَانِ الْاِخْتِلَافَ وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ وَاحِدًا. كَمَا قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: «إِنَّ الدِّينَ

ص: 61

1-11.. برائت/33.

2-12.. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية، ح 91.

عند الله الاسلام»(1). (2) ای مفضّل، به خدا قسم آن حضرت از آئین ها و مذاهب رفع اختلاف می کند و دین (خدا) یکی خواهد بود. همانگونه که خداوند- جلّ ذکره - فرموده: همانا دین نزد خداوند اسلام است. با ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همه اختلاف ها و سوءبرداشت ها و کج فهمی ها و انحرافات دینی و اخلاقی از بین می رود و انسانها در روی کره زمین به وحدت کلمه و عقیده بر محور حق و دین صحیح نائل می شوند، و به این وسیله راه بندگی صحیح خدا برای همه خلایق هموار می گردد. در عصر ظهور، عقل و ایمان مردم به کمال می رسد و راه رسیدن به کمالات اخلاقی برایشان به طور کامل فراهم می گردد. حضرت باقر (علیه السلام) در این باره فرموده اند: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَ أَكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ. (3) آنگاه که قائم ما قیام نماید، دست خود را بر سر بندگان می گذارد و به این وسیله عقل های ایشان را جمع می گرداند و اخلاق ایشان را کامل می فرماید. آنقدر عقل ها کامل می شود که مؤمنان دیگر برای امور مادی و دنیوی ارزشی قائل نمی شوند و به خاطر پول و مقام با یکدیگر به نزاع

ص: 62

1-13.. آل عمران/19.

2-14.. بحارالانوار ج 53 ص 4.

3-15.. بحارالانوار ج 52 ص 336 ح 71.

و اختلاف برنمی خیزند و کینه ها از دل‌های ایشان رخت بر می بندد و رأفت و گذشت بین آنها حاکم می شود. امیر مؤمنان (علیه السلام) در این خصوص فرموده اند: لَوْ قَدَامَ قَائِمُنَا... لَأَذْهَبَتْ الشُّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ. (1) آنگاه که قائم ما قیام کند... کینه از دل‌های بندگان رخت بر می بندد. در فرمایش دیگری امام باقر (علیه السلام) آن زمان را چنین توصیف می کنند: إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ... يَجِيءُ أَصْحَابُ الزَّكَاةِ بِزَكَاتِهِمْ إِلَى الْمَحَاوِيحِ مِنْ شِيعَتِهِ فَلَا يَقْبَلُونَهَا فَيَصِرُّونَهَا وَيُدُورُونَ فِي دُورِهِمْ فَيَخْرُجُونَ إِلَيْهِمْ فَيَقُولُونَ: لَا حَاجَةَ لَنَا فِي دَرَاهِمِكُمْ. (2) آنگاه که حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آشکار شوند... آنها که زکات بر عهده دارند، زکات خود را به نزد نیازمندان شیعه می برند ولی آنها نمی پذیرند. پس زکات ها را در کیسه می کنند و به در خانه های آنها می برند ولی آنها (از خانه) خارج می شوند و می گویند: ما نیازی به پول‌های شما نداریم. و آنگاه که حرص پول و مقام و دنیا از انسانها رخت بر بندد و هرکس فقط به اندازه‌ی احتیاج خود از امکانات مادی بهره‌برد و به همان قناعت ورزد، راه برای ایمان کامل بندگان هموار می گردد. فرد عاقلی خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض می کند: می ترسیم که مؤمن نباشیم. حضرت می فرماید: چطور چنین می گوید؟ عرض

ص: 63

1-16.. بحار الانوار ج 52 ص 316 ح 11.

2-17.. بحار الانوار ج 52 ص 390 ح 212.

می‌کند: برای اینکه ما در میان مؤمنان، کسی را سراغ نداریم که ارزش برادر ایمانی اش نزد او از پول بیشتر باشد و همواره در میان ما (مؤمنان معتقد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)) پول مهمتر و عزیزتر از برادر دینی مان است. حضرت در پاسخ چنین می‌فرماید: کَلَّا، إِنَّكُمْ مُؤْمِنُونَ، وَلَكِنْ لَا تُكْمِلُونَ إِيْمَانَكُمْ حَتَّىٰ يَخْرُجَ قَائِمُنَا. فَعِنْدَهَا يَجْمَعُ اللَّهُ أَحْلَامَكُمْ فَتَكُونُونَ مُؤْمِنِينَ كَامِلِينَ. (1) چنین نیست، شماها مؤمن هستید، ولی ایمانتان را به کمال نمی‌رسانید تا وقتی که قائم ما ظهور فرماید. در آن هنگام خداوند خزدهای شما را جمع می‌کند، پس به ایمان کامل می‌رسید. بیان این احادیث صرفاً باز کردن روزنه‌ای بود به سوی عصر طلایی ظهور تا بتوانیم بین آن شرایط ایده آل و دوست داشتنی با آنچه در زمان غیبت گریبانگیر شیعه و اهل ایمان است مقایسه‌ای به عمل آوریم و از این طریق به محرومیت و ناداری خود بیشتر پی ببریم و آنگاه برایمان روشن شود که چه گوهر گرانبه‌تر و چه ذخیره ارزشمندی سالهای سال بلکه قرن‌هاست در پس پرده غیبت به سر می‌برد. و همو که با ظهورش دنیا را بهشت و گلستان می‌کند، چگونه غریبانه در حجاب ظلمانی غیبت پنهان گشته است. از طرف دیگر انسانهای محتاج و تشنه را می‌بینیم که چگونه سرگردان و حیران جستجوی آب زلال و چشمه حیات بخش را رها کرده و به سرایی دلخوش کرده و راضی شده‌اند.

ص: 64

اگر برکات و جودی این امام همام و این دُرْدانه الهی برای ما بیشتر آشکار شود، درد دوری و محرومیت از ایشان را بیشتر و عمیق تر حس می کنیم و تنها در این صورت است که واقعاً گرفتاری خود را می یابیم و آنگاه کم کم حال «انتظار فرج» واقعی در ما ایجاد می شود. اگر مصیبت ها و گرفتاری های خود را در غیبت امامان درک نکنیم، هیچگاه سوز انتظار فرج در ما به وجود نمی آید و از ژرفای دل به درگاه خداوند شکایت نمی بریم. تعبیر «شکایت» از غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در بعضی دعاهای مأثور به ما تعلیم داده شده است. در دعایی که نایب اول حضرت، جناب شیخ عمروی املا فرموده اند و مرحوم سید بن طاووس سفارش زیادی به خواندن این دعا در عصر روز جمعه داشته اند⁽¹⁾، به درگاه خداوند این گونه عرضه می داریم: اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا وَعَيْبَةَ وَلَيِّنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَوُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقَلَّةَ عَدَدِنَا. اللَّهُمَّ فَفَرِّجْ (فَأَفْرِجْ) ذَلِكَ بَفَتْحِ مِنْكَ تُعَجِّلْهُ وَنَصِّرْ مِنْكَ تُعِزَّهُ وَإِمَامٍ عَدْلٍ تُظْهِرْهُ، إِلَهَ الْحَقِّ رَبَّ الْعَالَمِينَ. (2) خدایا به درگاهت شکایت می بریم از فقدان پیامبران و غیبت سرپرستان و سختی روزگاران و گرفتار شدنمان به فتنه ها و همدستی دشمنان علیه ما و زیادی دشمنانمان و

ص: 65

1-19.. ایشان فرموده اند که: اگر نسبت به خواندن همه آنچه در تعقیبات عصر روز جمعه آوردیم، عذری داشتی، مبادا در خواندن این دعا سستی بورزی. هر آینه این امر را از فضیلت های اختصاص خداوند در حق خود می دانیم، پس بر آن اعتماد کن. (جمال الاسبوع ص

315)

2-20.. جمال الاسبوع ص 318؛ کمال الدین باب 45 ح 43.

کمی تعدادمان. پروردگارا، از طریق پیروزی از جانب خودت که هرچه زودتر نصیب (ما) می گردانی و یاری خودت که عزیزش می داری و پیشوای عدالت که او را ظاهر می فرمایی فرج و گشایشی (از این گرفتاری ها) قرار ده، ای معبود حق، ای پروردگار جهانیان. در دعای دیگری که از نایب دوم حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اعمال ماه مبارک رمضان به ما رسیده نیز، همین تعبیر به چشم می خورد: **اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَدِّ لِمَوَاتِكُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْبَةَ وَلِيِّنَا (إِمَامِنَا) وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا. فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ (وَآلِ مُحَمَّدٍ) وَاعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ تُعَجِّلُهُ (كُلُّهُ مِنْكَ بِفَتْحٍ تُعَجِّلُهُ) وَبِضَرْرٍ تَكْشِفُهُ وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ وَسُلْطَانٍ حَقٍّ تُظَهِّرُهُ وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تُلَبِّسُنَاهَا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (1)** خدایا به درگاہت شکایت می بریم از اینکه پیامبرمان را از دست داده ایم و سرپرست (امام) ما پنهان است و از زیادی دشمنانمان و کمی تعدادمان و سخت شدن فتنه ها بر ما و هماهنگی (قدرت های) روزگار علیه ما. پس بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و آل ایشان درود بفرست و ما را در برابر (همه) اینها از جانب خودت یاری فرما از طریق پیروزی که هرچه زودتر نصیب می فرمایی و با رفع پریشانی و بدحالی از جانب خود و یاری کردنی که عزیزش می داری و غلبه و سیطره

ص: 66

1-21.. دعای افتتاح. (اقبال الاعمال ج 1 ص 61).

حق که آن را آشکار می فرمایی و رحمتی از جانب خودت که ما را با آن می پوشانی و عافیتی از ناحیه خودت که لباس ما قرار می دهی، (امید ما) به رحمت تو (است) ای ارحم الراحمین. شکایت در هنگام بلا و گرفتاری مطرح می شود: انسان از چیزی که برایش رنج آور و دردناک است، به پیشگاه خداوند شکر می کند. این دعاها از ناحیه مقدّس خود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به ما رسیده است، بنابراین چنین شکایت هایی به درگاه الهی نه تنها اشکالی ندارد بلکه نشان دهنده درک و فهم صحیح دعا کننده در غیبت امام (علیه السلام) است که احساس بلا و مصیبت از دوری مولایش می کند و از خدای خویش گشایش و فتح طلب می نماید. در این عبارات به گوشه ای از گرفتاری های زمان غیبت اشاره شده است: فتنه های سخت و فشارهای روزگار بر شیعه و «ضُرّ» که به معنای پریشانی و بدحالی مؤمن است و زیادی دشمنان شیعه و کم بودن عدد مؤمنان. اینها اندکی از ناراحتی ها و رنج های بسیار مؤمنان در زمان غیبت مولایشان است و همه اینها مصادیق «بلا» و «ضُنْک» و «کَرْب» هستند که باید برای رفعشان به فرج الهی امیدوار بود. نالیدن و شکوه کردن به درگاه الهی تنها چاره این دردهاست. اما از یک نکته نباید غفلت کرد؛ و آن اینکه: «شکایت» در اینجا از روی ناخشنودی و بی صبری نسبت به قضای الهی و خواست خدا نمی باشد. گاهی انسان از چیزی شکایت می کند به خاطر اینکه از آن ناراضی است، ولی مؤمن در هیچ حالی و در هیچ شرایطی از آنچه خداوند برایش مقدر فرموده، ناخشنود نیست هر چند که بلا و

مصیبت برایش تقدیر شده باشد. بلاها و گرفتاری‌ها برای مؤمن رنج آور و ناراحت کننده هستند ولی ناراحتی او به معنای ناراضی بودنش نیست. به طور کلی ناراحتی به دو معنا به کار می‌رود: یکی: ناملایمتی و ناخوشی و دوم: نارضایتی و ناخشنودی. این دو معنا لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. ممکن است انسان از چیزی ناراحت (بمعنای اول) باشد ولی از آن ناراضی نباشد. درد و بیماری برای انسان معمولاً ناراحت کننده و ناخوشایند است ولی اگر اهل ایمان باشد از اینکه خداوند - به هر دلیل و حکمتی - برایش بیماری را مقدر فرموده، ناخشنود و ناراضی نیست. بله؛ اگر خودش گناهی مرتکب شده که احتمال می‌دهد به خاطر آن به مرض مبتلا شده، از انجام آن گناه ناراضی است ولی به خاطر اینکه خداوند او را به عقوبت گناهش گرفتار ساخته، از ذات اقدس پروردگار و عدل او ناخشنود نمی‌باشد. بنابراین اگر برای رفع آن بیماری دست به دعا بلند کند، و از خدا بخواهد که به عدل خود با او رفتار نکند، به سبب عدم رضایت از عدالت پروردگارش نیست؛ بلکه می‌داند عافیت طلبی از خدای متعال، محبوب اوست و از همین رو خواهان عافیت و سلامتی می‌شود. (1).

اما در هیچ حالی - قبل از دعا و پس از آن - از آنچه خداوند برایش مقدر فرموده ناراضی نیست. پس اگر دعایش در رفع بیماری مؤثر

ص: 68

1 - 22.. رجوع شود به دعای بیست و سوم صحیفه سجادیه که در آن امام زین العابدین (ع) از خداوند به عبارات مختلف طلب عافیت کرده اند. یکی از دعاهای حضرت این است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَافِنِي عَافِيَةً كَافِيَةً شَافِيَةً عَالِيَةً نَامِيَةً، عَافِيَةً تُؤَلِّدُ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ».

واقع نشد، از اینکه خدا برایش چنین خواسته، قلباً خشنود و راضی است. این شرط وجود ایمان در انسان می باشد. به هر حال مؤمن باید برای رفع گرفتاری هایش به درگاه خدا بنالد و خدا همین شکایت را از مؤمن می پسندد، اما مشروط بر اینکه هیچگونه ناخشنودی نسبت به آنچه خداوند می خواهد، در مؤمن نباشد. خداوند دوست دارد که بندگانش وقتی در تنگنا و سختی قرار می گیرند، به خود او روی آورند و از هیچ مخلوقی چیزی نخواهند (مگر آنها که خداوند خود امر به توسل به ایشان کرده که توسل به آنها در حقیقت توسل به خداست) و به طور کلی یکی از حکمت های بلا یا می تواند همین امر باشد. ولی در عین حال از آنها خواسته است که همواره به آنچه او در مورد بندگانش می پسندد، راضی و خشنود باشند. لذا همان طور که در روایات ائمه (علیهم السلام) آمده است، «رضا» به قضای الهی و «صبر» در بلا یا، همراه با شکر نعمت های خداوند، انسان را به مقام «صِدِّیقین» می رساند. (1) «صبر جمیل» که در قرآن به آن امر شده است، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد. فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا. (2) وقتی جابر جعفی از حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) از معنای «صبر جمیل» در آیه فوق پرسید، حضرت در پاسخ فرمودند:

ص: 69

1-23.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح 6.

2-24.. معارج/5.

ذَلِكَ صَبْرٌ لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى إِلَى النَّاسِ. (1) آن، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد. روح صبر همان رضایت و خشنودی مؤمن از قضای خداوند است و اگر با حفظ صبر برای رفع بلا و گرفتاری اش به درگاه الهی شکایت کند، کار نادرستی انجام نداده است. آنچه با صبر جمیل سازگار نمی باشد، شکایت به غیر خداست؛ به مردمی که خود محتاج دستگیری و رحمت خدا هستند. مؤمن فرج خود را فقط و فقط از خدایش می طلبد و به کسی جز او امید نمی بندد. بنابراین دوری از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که مهم ترین گرفتاری مؤمنان در این زمان است، آنها را وا می دارد تا از این امر به درگاه الهی شکایت کنند و از ذات اقدسش گشایش در این گرفتاری بخواهند. چنانکه در هر دو مورد نقل شده، پس از شکایت به سوی پروردگار، از او می خواهند تا فرج آنها را هرچه زودتر برساند و آنها را از گرفتاری هایشان خلاصی بخشد؛ که فرج الهی با ظهور «امام عدل» یا «سلطان حق» حاصل می شود. خلاصه اینکه شکایت به درگاه الهی، اگر با ناخشنودی بنده همراه نباشد، نه تنها مذموم نیست، بلکه پسندیده و مأوربه می باشد.

غفلت از درد غیبت امام (علیه السلام)

نتیجه بحث گذشته این است که زندگی یک مؤمن فقط با ظهور امامش به حالت ایده آل و خداپسندانه می رسد و قبل از آن، ایمان انسانها به کمال مطلوب خود نمی رسد و مؤمنان نخواهند توانست مسیر بندگی خدا را آنچنانکه شایسته است طی کنند. یک مانع جدی

ص: 70

در این طریق، تعلقات دنیوی و مادی است و بندگان خدا تا وقتی به رشد عقلانی کامل نرسیده اند، همواره مزاحمت های اساسی در راه ترقیات معنوی خود دارند. این مانع با رشد عقلانی بندگان به دست باکفایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پس از ظهور ایشان برطرف می گردد و مؤمنان - که همه زمین را دربر می گیرند- به خوبی خواهند توانست مسیر ترقی و تکامل روحی را پیمایند. در آن زمان علم و حکمت الهی به وفور در اختیار اهل ایمان قرار می گیرد؛ تا آنجا که امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: **تُؤْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ حَتَّى أَنْ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِي فِي بَيْتِهَا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ).** (1) در زمان آن حضرت (علیه السلام) به شما (مؤمنان) حکمت ارزانی می شود؛ تا آنجا که یک زن (بدون آنکه به اختلاط با نامحرم گرفتار شود) در خانه اش به کتاب خدای متعال و سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) حکم می کند. و به این ترتیب روزگار شادی و خوشی های معنوی شیعیان، با ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه فرا خواهد رسید. این شادمانی چنان فراگیر است که مؤمنان از دنیا رفته را نیز در قبرهایشان دربر می گیرد: **لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ مَيِّتٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ الْفَرَحَةُ فِي قَبْرِهِ وَ ذَلِكَ حَيْثُ يَتَزَاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ وَ يَتَبَاشَّرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ (عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف).** (2) هیچ مؤمنی از مردگان نمی ماند مگر آنکه شادی و خوشحالی

ص: 71

1-26.. بحار الانوار ج 52 ص 352 ح 106.

2-27.. غیبت نعمانی باب 19 ح 5.

در قبرش به او می‌رسد. و این در هنگامی است که یکدیگر را در قبرهایشان ملاقات می‌کنند و قیام حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به یکدیگر بشارت می‌دهند. و نه تنها انسانها بلکه همه حیوانات و گیاهان و حتی جمادات هم از خیر و برکت ظهور حضرت بهره مند می‌شوند: فَعِنْدَ ذَلِكَ تَفْرَحُ الطُّيُورُ فِي أَوْكَارِهَا وَ الْحَيْتَانُ فِي بَحَارِهَا وَ تُمَدُّ الْأَنْهَارُ وَ تَقِيضُ الْعُيُونُ وَ تُثْبِتُ الْأَرْضُ ضِدَّ عَفَا أَكْلِهَا. (1) در آن هنگام پرنده‌گان در لانه‌های خود و ماهی‌ها در دریا‌هایشان شادمان می‌شوند و رودخانه‌ها جاری شده و چشمه‌ها می‌جوشد و زمین چندین برابر محصولات خود را می‌رویند. پس هنگام ظهور، هنگامه ظهور همه خوبی‌ها و زیبایی‌هاست و مؤمنان در آن زمان هستی را با همه طراوتش و زمین را با تمام خرمی‌اش و دنیا را با تمامی برکاتش مشاهده می‌کنند. اکنون زندگی در چنین فضایی را مقایسه کنیم با محرومیت‌ها و کاستی‌ها و دردهای اهل ایمان در زمان غیبت مولایش تا تصدیق کنیم که زیستن بدون ظهور امام (علیه السلام) زندگی همراه با بدبختی و بیچارگی است. ولی افسوس که این بیچارگی را اکثر مردم احساس نمی‌کنند! درد بزرگتر از خود غیبت، احساس نکردن این درد است! مَثَلُ مَا مِثْلُ آن طفل صغیری است که پدر خویش را در سنّ کودکی از دست می‌دهد و یتیم می‌گردد ولی خودش به دلیل عدم بلوغ عقلی نمی‌فهمد که چه بلایی به سرش آمده است، امّا بزرگترها که عاقل

ص: 72

هستند متوجه می شوند و برای او دلسوزی می کنند در حالی که خود کودک مشغول بازی و سرگرم به امور بچه گانه است. او در هنگام بازی غم و غصه از دست دادن پدر را به کلی فراموش می کند و به اسباب بازی هایش دل خوش می کند. همین کودک غافل، وقتی کم کم رشد می کند و به سن بلوغ می رسد، تازه درد یتیمی را احساس می کند و آنوقت متوجه می شود که در کودکی چه مصیبتی دامنگیرش شده بود. آنگاه که جای خالی پدر را حس کند و دردی بی پدری را بچشد، تازه غم و غصه هایش شروع می شود و رنجهای سالها یتیمی را یکجا احساس می کند. یتیمی زمان غیبت هم چنین است. مؤمنان در این هنگام یتیمانی هستند که از پدر واقعی خویش دور افتاده اند و راهی برای اینکه ارتباط عادی با ایشان برقرار کنند و از ایشان بهره کافی ببرند، ندارند. این حقیقت را پدر بزرگوار امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از قول پدرانشان از شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) قرن‌ها قبل گوشزد کرده اند: **أَشَدُّ مِنْ يُتْمِ الْيَتِيمِ الذِّي انْقَطَعَ عَنْ أَبِيهِ يُتْمٌ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ...** (1) سخت تر از یتیمی آن که از پدرش جدا شده، یتیمی آن یتیمی است که از امامش بریده شده و نمی تواند به او برسد (دسترسی به او ندارد)... آری؛ این یتیمی سخت تر و مصیبتش شدیدتر است. زیرا این یتیم، پدر واقعی و حقیقی اش را گم کرده و آن یتیم صرفاً پدر نسبی اش را از دست داده است. اما دریغ و درد که بیشتر این یتیمان چون عقل و رشد

ص: 73

کافی ندارند، پسان آن طفل نابالغ، درد یتیمی خویش را احساس نمی کنند و از این بابت هیچ نگرانی و غصه ای هم در زندگی خویش ندارند؛ به سرگرمی ها و دلخوشی های مختلف مشغول شده اند و به کلی این درد را فراموش کرده اند. گردوغبار این غفلت بسیاری از اهل ایمان را فراگرفته و کمتر مؤمنی یافت می شود که در تب و تاب این مصیبت گرفتار آمده و غم و غصه این گرفتاری او را بی تاب نموده باشد. اگر از مؤمنان خواسته شود که گرفتاری های خود را بشمارند، چند درصد ایشان نخستین گرفتاری خود را دوری و محرومیت از وجود امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دانند؟ و چند درصد در مرتبه دهم و صدم و... از این گرفتاری یاد می کنند؟ و آیا نیستند شیعیانی که هرگز این مسأله را گرفتاری خودشان ندانند؟! درست مانند اینکه کودکی در یک نقطه از زمین که هیچ ارتباطی هم با ما ندارد، پدر خویش را از دست بدهد. ما در این مورد چقدر ناراحت می شویم؟! مهم این است که مسأله غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جزء گرفتاری های شخصی مؤمنان محسوب شود. و تنها وقتی چنین خواهد بود که تعلق خاطر روحی و معرفتی شیعیان نسبت به امامشان در یک حداقل مطلوب باشد. ولی متأسفانه چون در بسیاری از ایشان چنین نیست، این مسأله جزء گرفتاری های شخصی آنها به حساب نمی آید. و اصل مشکل همین جاست. تا این اشکال رفع نگردد و ارتباط روحی - معرفتی تک تک مؤمنان با امام غایب خویش آنچنان محکم نشود که دوری از ایشان گرفتارشان کند، سوز انتظار فرج برای آنها حاصل نمی شود. دلیل این

امر کاملاً روشن است. تا کسی گرفتار نباشد، فرج برایش معنا ندارد. آن که خود را گرفتار نمی بیند، انتظار چه فرجی را از جانب خداوند داشته باشد؟ ابتدا باید چیزی او را ناراحت و گرفتار سازد، تا برای رفع آن به رحمت خدا و دستگیری او امید بندد. پس برای خلاصی از این غفلت شوم، راهی جز معرفت بیشتر به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ارتباط و اتصال روحی قوی تر با آن قطب عالم هستی، وجود ندارد. و اگر چنین شود، حال انتظار فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خودبخود در انسان حاصل می شود. اما اگر چنین نشود، با هیچ توصیه و تکلیفی، این حال و سوز آن در فرد ایجاد نمی گردد. حال به یکی از زمینه هایی که بستر مناسب و مؤثری برای چشیدن درد غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، اشاره میکنیم.

رنج و مصیبت مؤمن از وقوع ظلم در هر نقطه زمین

می دانیم که مأموریت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از طرف خداوند برطرف کردن ظلم و جور از سراسر گیتی و برقراری عدل و قسط در کل جهان است. این مطلب به صورت متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نقل شده است. اهل سنت نیز این معنا را در احادیث خود نقل کرده اند. نمونه ای از احادیث شیعه را از زبان حضرت امام حسین (علیه السلام) نقل می کنیم: **لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَقِسَّةً طَأَّ كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا. كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ. (1)**

ص: 75

اگر از (عمر) دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا اینکه مردی از فرزندان من قیام کند و دنیا را پر از عدل و قسط نماید همان گونه که از ظلم و جور پر شده است. این گونه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم. این عنوان، یعنی پر کردن دنیا از عدل و قسط، در برگیرنده تمام مأموریتی است که حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از طرف خداوند دارد. مطابق آنچه صاحب کتاب شریف «مکیال المکارم» در توضیح حدیث آورده اند، «عدل» اعم از «قسط» است. چون قسط در موارد احقاق حق دیگری استعمال می‌شود ولی عدل اعم از این است. ایشان می‌فرمایند: العدل موافقة الحق مطلقاً. والقسط موافقة الحق فی مورد الخلاق... . و الجور ضد القسط. و الظلم ضد العدل. فالظلم هو التجاوز عن الحق مطلقاً. و الجور هو التجاوز عن الحق الراجع إلى الغير. (1) عدل رعایت کردن هر حقی است. و قسط رعایت حقوق مخلوقات... . و جور ضد قسط، و ظلم ضد عدل است. بنابراین ظلم رعایت نکردن هر حقیقت است، ولی جور رعایت نکردن حق دیگران (مخلوقات) است. با این بیان، «عدل» یعنی رعایت حقوق همه صاحبان حق. هرکس بر انسان حقی داشته باشد، رعایت عدل در مورد او به این است که حقش ادا گردد. ولی «قسط» مربوط به رعایت حقوق مردم و سایر خلائق می‌باشد.

ص: 76

اولین صاحب حق بر انسان، خدای متعال است که رعایت عدل نسبت به او یعنی احترام گذاشتن به حقوق الهی. ساده ترین حق خداوند بر انسانها این است که او را نافرمانی نکنند. چرا که هر معصیتی در حقیقت زیر پا گذاشتن یکی از حقوق الهی و «ظلم» به اوست. علاوه بر اینکه نفس و جان انسان هم بر او حق دارند و هر گناهی در واقع ظلم به خود هم به شمار می آید. پس لازمهٔ پر شدن دنیا از عدل این است که انسانها به حقوق خداوند بر خودشان احترام بگذارند. و توحید- که حق مسلم الهی است - در سراسر عالم برقرار گردد. پس از خداوند، پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) بیشترین حقوق را بر همهٔ خلائق دارند. لذا اجرای عدالت اقتضا می کند که حقوق ایشان ادا گردد و مذهب تشیع در روی کرهٔ زمین فراگیر شود. پس از خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) حقوق مردم بر یکدیگر مطرح می شود. لازمهٔ عدالت در این قلمرو آن است که پس از ظهور امام (علیه السلام) کسی نتواند جان و مال و آبروی مردم را به ناحق مورد تجاوز قرار دهد و این امر به طور کامل در عصر ظهور تحقق می یابد، ان شاء الله. مؤمنان که در انتظار تحقق چنین روزی هستند، از وقوع ظلم ها و جنایت هایی که روی زمین واقع می شود، رنجور و مصیبت زده هستند، هرچند که این ظلم و جنایت بر شخص ایشان وارد نشود. اصولاً مؤمن به دلیل ایمان و غیرت دینی اش نمی تواند تحمل کند که بندگان خدا روی زمین از انواع نعمت های الهی در جهت نافرمانی او بهره ببرند. مؤمن به وقوع هیچ معصیتی در عالم رضایت نمی دهد و از اینکه

دین الهی روی زمین حاکم نیست، در رنج و گرفتاری می باشد. پس قلمرو گرفتاری های مؤمنان، هر ظلم و جنایت و بی عدالتی را که در هر نقطه روی زمین واقع می شود، دربر می گیرد. انسان باایمان تاب مشاهده نافرمانی خدا را از هیچکس و در هیچ جا ندارد و از اینکه در زمان غیبت امام (علیه السلام) حق خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) و حقوق مظلومان پایمال می شود، به اندازه غیرت دینی اش ناراحت می شود. معاصی و ظلم ها «منکرات» هستند. و «نهی از منکر» وظیفه ای است که همه مؤمنان موظف به انجام آنند تا با رعایت شرایط شرعی آن، در برابر وقوع ظلم و معصیت ایستادگی کنند. اولین مرحله نهی از منکر که اساس مراحل بعدی است، «انکار قلبی» می باشد. و این همان چیزی است که ملازم با ناراحتی و رنج قلبی مؤمن از وقوع گناه است. هرچه ایمان کسی قویتر باشد، از مشاهده ظلم، بیشتر رنج می برد و گرفتارتر می شود. در اینجا نمونه ای از این گونه رنج و ناراحتی را در مورد یکی از نمونه ها و اسوه های کامل ایمان - امام (علیه السلام) - شاهد می آوریم تا روشن شود که هرکس غیرت دینی اش بیشتر باشد، در برابر ظلم و جنایت، رنج و گرفتاری اش بیشتر است. شخصی به نام «بشار» می گوید: در کوفه خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم. طبقی از خرما برای ایشان آورده بودند و حضرت مشغول خوردن از آن بودند. به من فرمودند: بیا جلو و بخور. عرض کردم: خداوند بر شما گوارا فرماید. من در راه که می آمدم، صحنه ای را دیدم که غیرت مرا برانگیخت و دل مرا به درد آورد و اثر عمیقی در من گذاشت. (کنایه از اینکه اشتهای خوردن ندارم.) حضرت فرمودند: به

حقی که من بر تو دارم، نزدیک بیا و بخور. من نزدیک رفتم و مشغول خوردن شدم. آقا فرمودند: آنچه را دیدی تعریف کن. عرض کردم: یکی از مأموران امنیتی حکومت را دیدم که بر سر زنی می زد و او را به سوی زندان می کشید و آن زن با صدای بلند فریاد می زد: الْمُسْتَعَاثُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ! ولی هیچکس به فریادش نمی رسید. حضرت فرمودند: چرا با او چنین می کردند؟ عرض کردم: از مردم شنیدم که می گفتند: این زن به زمین خورد. پس گفت: لَعْنُ اللَّهِ ظَالِمِيكِ يَا فَاطِمَةُ! ای فاطمه (علیه السلام) خداوند ستم کنندگان به شما را لعنت کند. و همین باعث شد که با او چنین رفتاری کردند. امام صادق (علیه السلام) با شنیدن این ماجرا دست از خوردن کشیدند و شروع به گریستن کردند تا آن حد که دستمال و محاسن و سینه ایشان از اشک خیس شد. سپس فرمودند: بشار! برخیز به مسجد سهله برویم تا به پیشگاه خداوند دعا کنیم و آزادی این زن را از او طلب نماییم. و از طرف دیگر یکی از شیعیان را به دارالحکومه فرستادند و سفارش کردند که اگر برای آن زن اتفاقی افتاد، خودش را به ایشان برساند و خبر دهد. بشار می گوید: با امام (علیه السلام) به مسجد سهله رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز خواندیم. آنگاه امام (علیه السلام) دست خود را به سوی آسمان بلند کردند و دعا فرمودند: یا الله... (بشار دعا را نقل نکرده است.) و بعد از دعا به سجده رفتند. و من در سجده جز صدای نفس ایشان را نمی شنیدم. سپس سر خود را از سجده برداشتند و به من فرمودند: بلند شو. آن زن آزاد شد. بشار می گوید: ما در خدمت امام (علیه السلام) از مسجد بیرون آمدیم. در راه

با همان شخص که حضرت او را به سوی دارالحکومه فرستاده بودند، برخورد کردیم. حضرت پرسیدند: چه خبر؟ گفت: زن آزاد شد. پرسیدند: چگونه آزادش کردند؟ گفت: نمی دانم. ولی من کنار در ایستاده بودم که نگهبان بیرون آمد و آن زن را صدا زد و به او گفت: چه سخنی بر زبان آوردی؟ گفت: زمین خوردم. پس گفتم: لَعَنَ اللَّهُ ظَالِمِيكَ يَا فَاطِمَةَ. پس آن بلا را به سرم آوردند. نگهبان دویست درهم درآورد و گفت: اینها را بگیر و فرماندار را حلال کن. ولی آن زن قبول نکرد. نگهبان که دید او نمی پذیرد، داخل شد و به رئیس خود گزارش داد. سپس بیرون آمد و گفت: برو به خانه ات (آزاد هستی). آن زن هم رفت. حضرت فرمودند: از گرفتن دویست درهم خودداری کردی؟! گفت: بله، در حالی که - قسم به خدا- به آنها نیاز داشت. سپس امام (علیه السلام) از جیب مبارکشان کیسه ای درآوردند که هفت دینار طلا در آن بود و به آن شخص فرمودند: اینها را به منزل آن زن ببر و از جانب من به او سلام برسان و این دینارها را به او بده. بشار می گوید: ما با هم رفتیم و سلام امام (علیه السلام) را به آن زن رساندیم. او گفت: شما را به خدا آیا جعفر بن محمد (علیه السلام) به من سلام رساندند؟ به او گفتم: خداوند تو را رحمت کند؛ قسم به خدا حضرت جعفر بن محمد (علیه السلام) به تو سلام رساندند. آن زن (از فرط شوق و محبت) گریبان چاک کرد و بیهوش افتاد. ما صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: یک بار دیگر سخن خود را تکرار کنید. ما حرف خود را تکرار کردیم (دوباره سلام حضرت را با او ابلاغ کردیم) تا اینکه سه بار سلام حضرت را به او رساندیم و او هر دفعه به

همان حال افتاد. بعد به او گفتیم: بگیر. اینها را حضرت برای تو فرستاده اند. بشارت باد بر تو. پولها را گرفت و گفت: از امام (علیه السلام) بخواهید تا از خدا بخشایش مرا طلب کند؛ که من وسیله ای به سوی خدا بهتر از ایشان و پدرانشان نمی شناسم. بشار می گوید: به سوی امام (علیه السلام) بازگشتیم و همه اتفاقات را برای ایشان تعریف کردیم. حضرت شروع به گریستن کردند و برای آن زن دعا نمودند. من هم گفتم: لَيْتَ شِعْرِي مَتَى أُرَى فَرْجَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم): ای کاش می دانستم که چه موقع فرج آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را می بینم! (1) این داستان را به دلیل نکات آموزنده اش به طور کامل نقل کردیم. بشار یکی از دوستان امام صادق (علیه السلام) بود که وقتی در طول راه صحنه کتک خوردن آن زن مظلوم را مشاهده کرد، غیرت ایمانی اش او را چنان منقلب کرد که نمی توانست دعوت امام (علیه السلام) را برای خوردن خرما اجابت کند. و آنگاه که خود امام (علیه السلام) از ماجرا آگاه شدند، بیش از بشار تحت تأثیر قرار گرفتند و گریستند، آنچنان که اشک صورت و سینه ایشان را مرطوب کرد. مشاهده ظلم و جنایت برای امام (علیه السلام) که «غیره الله» است، اینقدر رنج آور می باشد، به خصوص که این ظلم در حق یکی از دوستان حضرت روا شده باشد. محبت بین امام (علیه السلام) و شیعیان طرفینی است. زنی که امام (علیه السلام) آن طور برایش نگران بودند، وقتی شنید که حضرتش به او سلام رسانده اند، از خود بیخود شد و در عین حال به قدری عاقل و فهمیده بود که بهترین و لازم ترین حاجت خود را به عرض مولایش رساند.

ص: 81

آخرین سخن بشار در این ماجرا، حرف دل همهٔ مؤمنان بخصوص شیعیان زمان غیبت است که: ای کاش می دانستیم چه موقع فرج اهل بیت (علیهم السلام) را مشاهده می کنیم. دیدن آن مصیبت و گرفتاری، داغ دل بشار را تازه کرد و حرارت انتظار فرج را در او شعله ور نمود. مؤمن، وقتی گرفتاری و ناراحتی شیعیان و بالاتر از آن غم و غصهٔ امام زمانش را به خاطر گرفتاری های دوستانشان می بیند، سوز انتظار فرج بیشتر دلش را به درد می آورد؛ چرا که عمق مصیبت ها و دردها را بیشتر حس می کند. آری؛ هرچه انسان گرفتارتر شود، انتظار فرجش نیز شدت بیشتری به خود می گیرد.

انتظار فرج کامل

داستانی که از امام صادق (علیه السلام) در ارتباط با یکی از شیعیان ایشان نقل شد، شاهدهی است بر این واقعیت که هرچه درجه ایمان در فرد بالاتر باشد، از وقوع ظلم و معصیت در عالم، رنج بیشتری می برد و گرفتاری شدیدتری پیدا می کند. و چون براساس احادیثی که توضیح آنها گذشت، بزرگترین عبادت «مؤمن» انتظار فرج الهی در گرفتاری هایش می باشد، پس قطعاً آن که ایمانش کاملتر است، انتظار فرجش هم کاملتر و شدیدتر است. بنابراین کسی که در در روی زمین شدیدترین و کاملترین درجه انتظار فرج را دارد، همان کسی است که کاملترین درجه ایمان را داراست و او در زمان حاضر کسی جز وجود مقدّس حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فدا، که همه مؤمنان در انتظار اویند، نمی باشد. ایشان در حال حاضر بیشترین رنج و مصیبت را به خاطر وقوع

معاصی و ظلمها در عالم، متحمل می شوند. و اگر به این حقیقت توجه کنیم که ایشان - برخلاف بقیه مؤمنان که صرفاً اخباری از اطراف عالم آنها به طور ناقص می شنوند - به سبب داشتن مقام «شهادت بر خلق خدا»⁽¹⁾ همه آنچه را روی زمین رخ می دهد شاهد هستند، آنگاه تصدیق می کنیم که گرفتاری و مصیبت حضرت از وقوع ظلم و جنایت در عالم، اصلاً قابل مقایسه با دیگران نیست. ما گاهی یک خبر را می شنویم و سپس وقتی تصویر آن را می بینیم، تفاوت بسیاری در خود احساس می کنیم. یا اگر خبر مربوط به وقوع یک جنایت باشد، خواندن آن در روزنامه از لحاظ تأثیر روی خواننده و بیننده، با دیدن تصاویر آن بسیار تفاوت دارد، چه برسد به اینکه خودمان شاهد عینی ماجرا باشیم. از این همه معصیت و جنایت که روی زمین اتفاق می افتد، شاید کمتر از نصف آن گزارش شود. و بسیاری از آنچه گزارش می شود هم به ما نمی رسد. و چه بسا آنچه ما مطلع می شویم، ده درصد از کلّ این موارد هم نباشد. علاوه بر اینکه در این مقدار نیز معلوم نیست تا چه میزان ابعاد واقعی قضایا منعکس شود. نهایتاً ما از اکثر وقایع تلخ و جانکاه و حوادث ناراحت کننده حتی در میان شیعیان اطلاع صحیحی پیدا نمی کنیم. اینجاست که می فهمیم اگر درصد کمی از علم نافذ امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دارا بودیم و همه وقایع ظالمانه و جنایات را بعینه می دیدیم، چه بسا با همین ایمان ناقص و غیرت مختصر دینی، تاب تحمل این تباهی ها را از کف می دادیم. پس قدری بیندیشیم؛ که امام ما در پس پرده غیبت

ص: 84

1-1.. توضیح این مقام در کتاب «آفتاب در غربت» صفحات 210 الی 220 آمده است.

همه این ماجراهای نگران کننده را- خصوصاً در میان دوستان و شیعیان خود- شاهد هستند، چه رنجی را از این بابت تحمل می کنند و روزگار غیبت به ایشان چه سخت می گذرد!

سپرده شدن هدایت خلق به امام (علیه السلام)

همه این مطالب تنها به یک بُعد از وجود امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مربوط می شود که همان ایمان و غیرت دینی کامل آن حضرت می باشد. حال اگر بُعد دیگری از وجود ایشان را هم به این بُعد اضافه کنیم، مسأله بسیار بسیار عمیق تر می شود. بُعد دوم؛ مسؤولیت خطیر هدایت بشر است که خداوند متعال به آن وجود مقدس واگذار فرموده است و امام (علیه السلام) از طرف خدای متعال مسؤول هدایت خلق هستند. در زیارت جامعۀ کبیره از امام هادی (علیه السلام) چنین نقل شده است: بِحَقِّ مَنْ اَتَمَمْتُكُمْ عَلَي سِرِّهِ وَ اسْتَرَعَاكُمْ اَمْرَ خَلْقِهِ... (1) به حق آن که شما را نسبت به سرّ خود امین قرار داده و شما را مسؤول کار خلق خود کرده است... «رعایت» به معنای حفظ و نگهداری است. و «راعی» یعنی کسی که مسؤول رسیدگی و مراقبت از یک یا چند چیز یا شخص می باشد. خداوند اهل بیت (علیهم السلام) را مسؤول حفظ امت در مسیر بندگی خدا و مراقبت و رسیدگی به آنها قرار داده است. و امام (علیه السلام) این وظیفه سنگین را با کمال دلسوزی و شفقت نسبت به خلق - خصوصاً مؤمنان - به انجام می رساند. ایشان، به فرموده اجداد طاهرینشان در حق شیعیان از پدر

ص: 85

مهربان تر و از مادر نسبت به فرزند کوچک خویش دلسوزتر هستند، بلکه از خودشان هم به خودشان مهربان ترند. این مطلب را امام صادق (علیه السلام) به یکی از شیعیان خود فرمودند: **وَاللَّهِ لَأَنَا أَزْحَمُ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ**. (1) قسم به خدا همانا من نسبت به شما از خودتان به خودتان مهربان تر هستم. این تعبیر که با قسم به خدای متعال بیان شده است، نشانگر بالاترین درجه وابستگی روحی و قلبی بین امام (علیه السلام) و شیعیانشان می باشد. ما هر چقدر نگران حال خود و نزدیکان خود هستیم، باید یقین داشته باشیم که حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیش از خود ما نگران حال ما هستند. بنابراین اگر یک گرفتاری و ناراحتی برای شیعه ای پیدا شود، قطعاً امام (علیه السلام) بیش از خود او گرفتار می شوند.

گرفتاری امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به سبب گرفتاری های شیعیان

با این اوصاف بُعد وسیعی از ناراحتی ها و رنج های امام (علیه السلام) مربوط به گرفتاری ها شیعیان ایشان می شود. درست مانند یک پدر دلسوز و مادر مهربان که در گرفتاری فرزند خویش، گرفتار می شوند. هیچ پدر و مادر علاقمند به فرزندشان؛ وقتی ناراحتی ها و مشکلات او را می بینند، نمی توانند نسبت به آنها بی تفاوت باشند؛ بلکه هر قدر فهم و درایت آنها بیشتر از فرزندشان باشد، مسائل و مشکلات او را بهتر و عمیق تر درک می کنند و لذا بیش از خود او نگران وضعیت او

ص: 86

می شوند. چنین پدر و مادری هرگز خود را نسبت به ناراحتی های فرزندشان، بیگانه نمی دانند، بلکه نوعاً بیش از خود او برای رفع آنها تلاش می کنند. امام (علیه السلام) نیز که لطف و رحمت بیشتری از پدر و مادر نسبی نسبت به فرزندان معنوی خود (مؤمنان) دارند، هرگز خود را با مصیبت های ایشان بیگانه نمی دانند، بلکه بیش از خودشان؛ غصه مشکلات آنها را می خورند. در این میان مشکلات روحی و معنوی بیش از مشکلات مادی و دنیوی حضرتش را نگران می کند؛ چون آنها مهم ترند و در تباهی شخص نقش مؤثری دارند. ممکن است از نظر برخی شیعیان مشکلات مادی نظیر فقر نگران کننده تر باشد. البته این امور نیز جای نگرانی دارد و قطعاً امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم که خود را جدای از شیعیانش نمی دانند، نگران این نوع گرفتاری های آنها هستند؛ ولی مشکلات معنوی مانند گناه یا سستی در اعتقادات مهم تر هستند. در بسیاری مواقع، خود شخص آنقدر که برای حل مسائل مادی اش غصه می خورد، به مشکلات روحی اش اعتنا نمی کند و آنها جدی و خطرناک نمی داند. این امر به غفلت و بی توجهی او بر می گردد، و لذا یک مربی آگاه و دلسوز به مراتب بیش از خود او نگران حال و روزش می باشد. امام (علیه السلام) چون بیش از هرکس و بهتر از هر پدر و مادر فهمیده ای و عمیق تر از هر مربی باتجربه ای به این خطرها و مشکلات آگاه هستند، لذا بیش از همه از مشکلات دینی و روحی مؤمنان، اذیت می شوند و از آنها رنج می برند.

نمونه هایی از این رنج ها را در فرمایش های خود حضرت می توانیم ببینیم. در زمان غیبت صغری وقتی گروهی از شیعیان در بعضی مسائل اساسی اعتقادی به اختلاف با یکدیگر افتادند، نامه ای خدمت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نوشتند و آن را توسط نایب اول حضرت جناب عثمان بن سعید عمروی به خدمت ایشان ارسال کردند. ایشان در پاسخ، نامه ای برای آنها مرقوم فرمودند که در ابتدایش چنین آمده است: إِنَّهُ أَنْهَى إِلَيَّ إِزْتِيَابَ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وُلَاةِ أُمَرِهِمْ. فَغَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا وَسَاءَنَا فِيكُمْ لَا فِينَا. لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ. (1) از تردید گروهی از شما در امر دین و شک و سرگردانی آنها در امر امامت آگاه شدم. این خبر ما را غمناک کرد، به خاطر شما نه به خاطر خودمان، و ما را در مورد خودتان ناراحت کرد و نه نسبت به خودمان، چون خداوند با ماست و نیازی به غیر او نداریم. حضرت از اینکه گروهی از شیعیان در مورد اعتقادات اساسی خود به تردید افتاده اند، نگران و ناراحت شده و فرموده اند که این ناراحتی ما به خاطر خود آنهاست، و گرنه امام (علیه السلام) هیچ نیازی به ایشان ندارند و اگر دلسوزی می کنند و در گرفتاری آنها غمگین می شوند، به خاطر خودشان است. در ادامه همین نامه فرموده اند: وَ لَوْ لَا مَا عِنْدَنَا مِنْ... رَحْمَتِكُمْ وَ الْإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ، لَكُنَّا

ص: 88

عَنْ مُخَاطَبَيْكُمْ فِي شُغْلٍ. (1) و اگر ما دلسوزی و نگرانی نسبت به شما نداشتیم؛ از اینکه با شما سخن بگوییم، منصرف بودیم. اگر نیاز مردم به امام (علیه السلام) و دلسوزی و شفقت ایشان نسبت به آنها نبود، ائمه (علیهم السلام) باب سخن گفتن را هم با مردم نمی گشودند. انگیزه ایشان برای معاشرت با خلق، چیزی جز نگرانی از وضعیّت آنها و رسیدگی به حالشان نیست. و شکّ در اعتقادات و سستی در ایمان یکی از مهم ترین اسباب نگرانی و ناراحتی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در این روزگار است. در نامه دیگری که خود ایشان برای «محمد بن هلال کرخی» مرقوم فرمودند، چنین آورده اند: یا محمد بن علی، قد آذانا جُهَلَاءُ الشَّيْعَةِ وَ حُمَقَاؤُهُمْ وَ مَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبُعُوضَةِ أَوْ جَحْ مَنَه. (2) ای محمد بن علی، نادان ها و کم خردان شیعه و کسانی که یک بال مگس بر دین آنها ترجیح دارد، باعث رنجش خاطر ما شده اند. بال مگس کنایه از کوچکی و بی ارزش بودن یک چیز است. کسانی که بال مگس بر دینشان ترجیح دارد، کسانی هستند که به خاطر چیزهای پست و بی ارزش حاضر می شوند از اعتقادات صحیح خود دست بردارند و ایمان خویش را به منفعت های جزئی و پست بفروشند. اینها افراد سست اعتقادی هستند که به دلیل عدم تقه در دین و سطحی بودن ایمانشان، به راحتی از اصول اعتقادی خویش

ص: 89

1-5.. احتجاج طبرسی ج 2 ص 279.

2-6.. احتجاج طبرسی ج 2 ص 289.

دست برداشته، به انواع انحرافات کشیده می شوند. این گونه افراد نوعاً چوب نادانی و حماقت خود را می خورند و معمولاً سوءنیت ندارند، ولی به خاطر کم خردی فریب افراد مغرض و منحرف را می خورند و از گوهر دینداری اصیل محروم می شوند. اینها باعث رنجش خاطر و اذیت و آزار قلب مقدس و پاک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می شوند و دل ایشان برای تک تک این افراد به درد می آید. حال باید پرسید آیا در طول این مدت طولانی غیبت، کم بوده اند کسانی که این گونه اسباب اذیت و آزار امام رؤوف خود را فراهم آورده اند؟! آیا فکر کرده ایم که این قلب پاک تاکنون چه مقدار برای این مصیبت ها به درد آمده است و تحمل این آلام چقدر برایش سنگین و سخت بوده است؟! اینک به نمونه دیگری از ارتباط عمیق میان امام (علیه السلام) و امتش توجه کنید. امام هشتم (علیه السلام) می فرمایند: ما مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا لِمَرَضِهِ. وَلَا يَغْتَمُّ إِلَّا اغْتَمَمْنَا لِغَمِّهِ. وَلَا يَفْرَحُ إِلَّا فَرَحْنَا لِفَرَحِهِ. وَلَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَيْنَ كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا. وَ مَنْ تَرَكَ مِنْ شِيعَتِنَا دِيناً، فَهُوَ عَلَيْنَا. (1) هیچیک از شیعیان ما بیمار نمی شود مگر آنکه ما هم به سبب بیماری او، بیمار می شویم. و غمگین نمی شود مگر آنکه به خاطر غم او ما هم غمگین می شویم. و شاد نمی گردد مگر آنکه به شادی او ما هم شادمان می گردیم. و هیچیک از شیعیان ما هر جا که باشد- در شرق و غرب زمین - از ما

ص: 90

پنهان نیست. و اگر یکی از آنها پس از مرگش بدهکار باشد، دین او بر عهده ماست! غم و غصه های امت، امام (علیه السلام) را غمناک می سازد. و آنقدر این ارتباط روحی از جانب امام (علیه السلام) نسبت به شیعیان قوی است که ایشان در بیماری آنها بیمار می شوند. و آنچنان احساس مسؤولیت حضرت نسبت به دوستانشان شدید است که بدهی آنها را بر عهده خودشان می دانند. آیا همدردی و وابستگی بین انسانها از این عمیق تر فرض می شود؟! از حدیث شریف به صراحت استفاده می شود که حال و روز شیعه در هر کجا که باشد، از چشمان امامش پنهان نیست. بنابراین هر چند شخص امام (علیه السلام) در هنگام غیبت از دیدگان شیعه پنهان است، ولی این پنهانی مانع آگاهی و اطلاع امام (علیه السلام) از وضعیت شیعیان نمی شود. و لذا حضرت در هر جای زمین که تشریف داشته باشند، بر جریان زندگی همه مردم نظارت دارند و نسبت به مؤمنان احساس مسؤولیت خاصی می کنند که باعث می شود غمهای آنها حضرتش را غمگین سازد. به هر حال، غرض از ذکر این موارد، توجه کردن عمیق تر به این حقیقت است که یکی از مهم ترین ابعاد گرفتاری های شخص امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در این زمان به مشکلات و رنج ها و گرفتاری های شیعیان ایشان مربوط می شود. البته چون امام (علیه السلام) مظهر قدرت الهی هستند، «می توانند» یک دوستان خود را از گرفتاری هایشان خارج کنند و با عنایت خاص خود، آنها را از رنج ها و مشکلاتشان رهایی بخشند؛ اما باید توجه داشت که ایشان از این قدرت خدایی فقط در مواردی که مرضی پروردگار است،

استفاده می برند. اما بنای خداوند متعال بر این بوده و هست که شیعیان را با بلاها و مصیبت ها در همه اعصار و خصوصاً در زمان غیبت امام (علیه السلام) بیازماید. لذا ائمه (علیهم السلام) از اظهار قدرت خویش جز در مواردی خاص و محدود- براساس حکمت های خاص - خودداری می کردند و حتی در مواردی که خودشان به شدت گرفتار می شدند- مانند زندان های سخت و همراه با شکنجه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) یا مصائب و شداید روز عاشورای امام حسین (علیه السلام)- برای حفظ سنت «امتحان» الهی و حکمت های دیگری که ما نمی دانیم، نوعاً قدرت خود را ابراز نمی کردند و جز در موارد استثنایی، روال عادی زندگی را برای مردم تغییر نمی دادند. تنها زمانی که خداوند اجازه چنین اظهار قدرتی را به طور کامل به امام (علیه السلام) می دهد، وقتی است که دیگر فرصت امتحانات به سر می آید و وقت پاداش مؤمنان و کیفر کافران «در دنیا» فرا می رسد. و این زمان همان عصر ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که خداوند به ایشان اذن می دهد تا مؤمنان را از همه گرفتاری هایشان خلاصی بخشند و کافران معاند را به سزای ظلمها و جنایات خود برسانند. بنابراین احقاق حقوق خود امامان (علیهم السلام) پس از ظهور امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)- با قبل از رجعت و یا بعد از آن - صورت می پذیرد. انتقام الهی از قاتلان سیدالشهدا (علیه السلام) نیز پس از ظهور فرزند ایشان انجام می شود. بنابراین ظهور حضرت هم فرج خود ایشان است و هم فرج همه دوستان و شیعیانشان.

به همین جهت است که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در انتظار اذن الهی برای فرج خودشان - که در واقع فرج همه مؤمنان است - دوره غیبت خویش را می گذرانند. و چون شدت گرفتاری ایشان در این زمان بیش از همه مؤمنان است و از طرف دیگر در بالاترین سطح ایمان قرار دارند، لذا به بالاترین عبادت مؤمن که همانا انتظار فرج الهی است، در برترین درجه آن عمل می کنند. در احادیث اهل بیت (علیهم السلام)، حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) علاوه بر اینکه «منتظر» نامیده شده اند، عنوان «منتظر» هم برای ایشان به کار رفته است. یکی از این موارد دعایی است که در روز عید فطر، هنگام خروج از منزل برای ادای نماز عید، خوانده می شود: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَلِيَّكَ الْمُنْتَظِرَ أَمْرَكَ، الْمُنْتَظِرَ لِفَرَجِ أَوْلِيَانِكَ. (1) خدایا، درود بفرست بر ولی خودت که در انتظار امر تو و در انتظار فرج دوستان تو است. در این دعای شریف، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) منتظر دو چیز معرفی شده اند؛ یکی امر خداوند که همان اذن ظهور ایشان است، و دوم فرج و گشایش دوستان خدا که همان مؤمنان هستند. و این دو امر با هم تحقق پیدا می کنند. چون فرج دوستان خداوند - به طور فراگیر و عمومی، نه به صورت خاص و موردی - فقط با اذن خداوند به قیام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - که فرج کلی است - تحقق پیدا می کند. و امام (علیه السلام) خود در انتظار این زمان هستند تا هم رفع گرفتاری از شیعیان بشود - که بخش عمده ای از گرفتاری های خود ایشان است - و هم رفع گرفتاری از خودشان.

ص: 93

در دعایی که امام صادق (علیه السلام) در صبح روز بیست و یکم ماه رمضان، پس از ادای فریضه صبح در سجده خوانده اند، چنین آمده است: **أَسْأَلُكَ... أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجٍ مَنْ يَفْرَجُهُ فَرَجِ أَوْلِيَائِكَ وَأَصْفِيَائِكَ مِنْ خَلْقِكَ. (1)** (خدایا) از تو می خواهم... تا بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت ایشان درود بفرستی و اجازه فرمایی برای فرج آن که فرج همه اولیا و برگزیدگان تو از آفریدگانت، به فرج اوست. از این حدیث هم می توان استفاده کرد که فرج همه مؤمنان - در طول تاریخ، نه فقط در عصر غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - به فرج خود امام (علیه السلام) که با اذن پروردگار به ظهور ایشان، انجام می شود، محقق می گردد. مورد دیگری در احادیث که اطلاق «منتظر» به امام (علیه السلام) شده، دعایی است که از ناحیه مقدس خود حضرت توسط نایب خاص ایشان در زمان غیبت کبری صادر شده است. یکی از عبارات دعا این است: **اللَّهُمَّ... تَبَّتْني عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ فَبِإِذْنِكَ غَابَ عَن بَرِيَّتِكَ وَأَمْرِكَ يَنْتَظِرُ. (2)** خدایا... مرا در اطاعت از ولی امر خود که او را از خلق خویش پنهان ساخته ای، ثابت قدم بدار. او با اجازه تو از مخلوقات غایب شده و در انتظار امر تو است. نتیجه نهایی این که امام غایب (علیه السلام) خود از منتظران فرج خویش

ص: 94

1-9.. بحار الانوار ج 98 ص 158.

2-10.. جمال الاسبوع فصل 47 ص 316.

هستند و با توضیحاتی که ارائه شد، می توان گفت بالاترین و شدیدترین درجه انتظار فرج، از آن امام «منتظر» می باشد.

دعای عِبَرَات

برای روشن شدن شدت و نوع گرفتاری های امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خوب است به یکی از دعاهاى ایشان به درگاه خداوند، اشاره کنیم که در آن از سوز انتظارِ وصف ناپذیر خود در رفع گرفتاری از مظلومان و مستضعفان و میزان تأثرات قلبی خویش در زمان غیبت پرده برداشته اند. این دعا که به دعای «عبرات»- یعنی اشکها- معروف است،⁽¹⁾ با این عبارت آغاز می شود: اللهم اِنِّی اَسْأَلُکَ یا رَاحِمَ العِبْرَاتِ و یا کَاشِفَ الزُّفْرَاتِ (الکُربَاتِ). خدایا، از تو درخواست می کنم؛ ای رحم کننده اشک ها و ای رفع کننده آه های بلند (گرفتاری ها). از آنجا که ابتدای دعا سخن از اشک و آه و گرفتاری است، می توان فهمید که ایشان دعا را با گریه و ناله شروع کرده اند. در اینجا عباراتی از

ص: 95

1 - 11.. این دعای شریف را مرحوم شیخ کفعمی در کتاب «البلد الامین» (ص 333) از حضرت مهدی (عج) روایت کرده است. همچنین مرحوم سید بن طاووس در کتاب «مهج الدعوات» این دعا را از دو طریق (ص 605 و 611) نقل کرده که اختلاف زیادی بین دو نسخه به چشم می خورد. مرحوم میرزا حسین نوری در کتاب «جنة المأوی» (ص 221) از قول بعضی از بزرگان نقل کرده که این دعا از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده است. اما این ادعا با متن دعا (مطابق نقل شیخ کفعمی و نسخه دوم مرحوم سید بن طاووس) سازگار نیست؛ زیرا در آن از امام صادق (ع) با تعبیر «مولای جعفر بن محمد الصادق» یاد شده است که نمی تواند به خود آن حضرت منسوب باشد. ما بدون اینکه بخواهیم درباره گوینده دعا اظهار نظر قطعی کنیم، با اعتماد به سخن مرحوم کفعمی که این دعا را از امام زمان (عج) دانسته، بعضی از عبارات آن را از «البلد الامین» و نسخه دوم «مهج الدعوات» که در بعضی قسمت ها اختلافات جزئی با یکدیگر دارند، نقل می کنیم.

این دعای سوزناک را به صورت پراکنده نقل می کنیم و دوستداران حضرت را به مطالعه متن کامل آن سفارش می نمایم. (1) **إلهی إنَّ الأمرَ قد هالَ فهُوئُهُ، وَحَشْنُ فَأَلْنُهُ. وَإنَّ القلوبَ كاعَتَ فَطَمَّنْهَا، وَالنُفوسَ از تاعَتَ فَسَكَّنْهَا. إلهی إلهی، تَدَارِكُ أَقْدَاماً زَلَّتْ وَأَفْكَاراً فِی مَهَامِهِ الحَیْرَةِ صَلَّتْ.** (2) **خدای من! کار و وحشتناک و سخت شده، پس آن را آسان و سهل بگردان. و دل ها به اضطراب افتاده است، پس به آنها آرامش بخش. و جانها به ترس و وحشت گرفتار شده، پس آنها را تسکین بخش. خدای من خدای من، قدم های لغزیده و افکار گم گشته در بیابان های خشک سرگردانی را دریاب. در این عبارات نوع نگرانی های امام (علیه السلام) و نیز شدت و سختی آنها کاملاً منعکس شده است. أَنْتَ الَّذِی لَا یُحِیْبُ آمَلُکَ وَ لَا یُرِدُّ سَائِلُکَ. إلهی ألهی أینَ أینَ رَحْمَتُکَ الَّتِی هِی نُصْرَةُ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الْأَنْامِ -؟ وَ أینَ أینَ کِفَايَتُکَ الَّتِی هِی جُنَّةُ الْمُسْتَهْدَفِینَ لِجَوْرِ الْأَیَّامِ؟ إلیَّ إلیَّ بها یا رَبِّ. نَجِّنِ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ. إنی مَسْنِیَ الصُّرِّ وَ أَنْتَ أُرْحَمُ الرَّاحِمِینَ.** (3) **(خدایا) تو آن کسی هستی که امیدوار به تو ناامید نمی شود و**

ص: 96

1-12.. البلد الامین ص 333 و مُهَجُّ الدعوات ص 611.

2-13.. مهج الدعوات ص 612.

3-14.. مهج الدعوات ص 614.

درخواست کننده از تو دست خالی بر نمی گردد. خدای من! خدای من! کجاست؟، کجاست رحمت تو که همان یاری مردم ضعیف نگه داشته شده است؟ و کجاست؟، کجاست دستگیری و بی نیاز کردن تو که همان سپر کسانی است که هدف جور روزگاران قرار گرفته اند؟ ای پروردگار من! (رحمت و کفایت خود را) به من ارزانی دار! مرا از ستمکاران نجات ده. من بدحال و پریشان خاطر شده ام و تو مهربان ترین مهربانان هستی. در این عبارات، حضرت، یاری همه مستضعفان و نجات همه مظلومان را - کسی خود رأس همه آنها هستند - از خدا درخواست کرده اند و روشن است که ایشان به سبب استضعاف ها و ظلم ها، چنان رنجور و گرفتار شده اند که تعبیر «مَسْنَى الضَّرِّ» را به کار برده اند (یعنی «من» بدحال و پریشان خاطر شده ام) و از خداوند نجات «خود» را طلب کرده اند (نَجْنَى). معلوم می شود که هم سختی و گرفتاری انسانهای مظلوم و رنج دیده حقیقتاً گرفتاری امام (علیه السلام) است و هم نجات و خلاصی آنها فرج و نجات امام (علیه السلام) می باشد. مَوْلَايَ تَرَى تَحْيِيرِي فِي أَمْرِي وَ تَقْلُبِي فِي ضُرِّي وَ انْطَوَايَ عَلَى حُرْقَةِ قَلْبِي وَ حَرَاةِ صَدْرِي. فَصَلِّ يَا رَبِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله وسلم) وَ جُدْلِي يَا رَبِّ بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ فَرَجًا وَ مَخْرَجًا. وَ يَسِّرْ لِي يَا رَبِّ نَحْوَ الْبُشْرَى مِنْهُجًا. (1) ای مولای من! سرگردانی مرا در کارم و بالا و پایین شدنم را در گرفتاری ام و در آمیخته بودنم را با سوز دل و آتش سینه ام

ص: 97

می بینی. پس ای پروردگار من، بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) درود فرست و به من ای پروردگارم، به شایستگی خود فرج و گشایشی ببخشای. و برایم ای پروردگارم، راهی به سوی بشارت و شادی بگشای. ملاحظه می شود که امام (علیه السلام) با سوزناک ترین عبارات، ناراحتی ها و غم های قلبی خود را اظهار کرده اند. «تقلّب» مطاوعه «قلّب» است و «قلب» یعنی زیور و کردن. پس تقلّب به معنای زیور و شدن و بالا و پایین رفتن است. گرفتاری های امام ما در حدّی است که به تعبیر خودشان ایشان را در بد حالی زیور و می کند و رنج های ایشان - که همان رنج ها و مصائب مظلومان و ستمدیدگان بلکه عمیق تر از آنهاست - به اندازه ای عمیق است که قلب مقدّسشان را به آتش کشیده و دل مبارکشان را سوزانده است. از همه بالاتر تعبیر «تجیر» است که به معنای سرگردانی می باشد؛ سرگردانی در کار خودشان (فی امری). کار ایشان چیست؟ کار ایشان رسیدگی و مراقبت و نجات مظلومان و مستضعفان و مؤمنان است. اما این منظور به طور کامل و فراگیر فقط با اذن ظهور از جانب خداوند محقّق می شود. امام (علیه السلام) در حال غیبت، شاهد و ناظر رنج ها و مظلومیت های مردم - خصوصاً شیعیان خود - هستند و از طرفی دارای مقام «قدرة الله» و «ید الله» بودن می باشند. اما چون هنوز اجازه الهی برای دستگیری کامل حضرت از گرفتاران داده نشده است و زمان صدور این اجازه هم معلوم نیست (1)، و امام (علیه السلام) هم کاری جز با رضای پروردگار انجام نمی دهند، این است که آن عزیز پرده نشین و کیمیای

ص: 98

هستی به تحیّر و سرگشتگی می افتند و تب و تاب ایشان در انتظار اذن خداوند برای ظهور، روز به روز شدیدتر می شود. البته همان طور که پیشتر بیان شد، امام (علیه السلام) در همین زمان هم به قدرت الهی خویش از بسیاری مؤمنان در رنج و گرفتاری دستگیری می فرمایند، ولی این مقدار در مقایسه با آنچه در سطح کلّ دنیا می توانند و قرار است که ان شاء الله انجام دهند، آنقدر نیست که مرهمی بر غم های بزرگ ایشان باشد. اگر منظور از «تحیّر» را در عبارت امام (علیه السلام) درست فهمیده باشیم، باید بگوییم که این معنای لازمۀ انتظار عمیق و چشم به راهی شدید امام (علیه السلام) نسبت به ظهور و فرج خودشان - که فرج همه عالم است - می باشد. و اگر به لطف خدا ذره ای از این سوز و بی تابی شدید مولایمان را حس کنیم، آنوقت در مسیر انتظار فرج ایشان آنچنانکه شایسته است، قرار می گیریم. در انتهای این دعا، حضرت چنین عرضه داشته اند: یا من یجیب المصّطرّ إذا دعاه، یا کاشف ضّرّ ایّوب، یا راحم عبّرة یعقوب... اِفْتَحْ لِي وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ. وَ الطُّفُّ بِي يَا رَبِّ وَ بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ... (1) ای کسی که وقتی مضطر او را بخواند، او را اجابت می کنی، ای برطرف کننده گرفتاری ایّوب، ای رحم کننده به اشکهای یعقوب... پیروزی نصیب من بگردان، و تو بهترین پیروز کنندگان هستی. و ای پروردگارم، لطف خویش را به من و به همه مردان و زنان باایمان ارزانی دار... .

ص: 99

نتیجه سخن در این فصل این است که گرفتاری های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت بیش از هر مؤمن دیگری است، و چون بالاترین درجه ایمان از آن خود ایشان است، پس در رأس منتظران فرجشان، خود آن وجود مقدس قرار دارند.

ص: 100

مراتب انتظار فرج

ارزش عمل به نیت آن است

یک عمل خاص، بسته به شرایط و حالات مختلفی که فاعل آن دارد، می تواند ارزشهای مختلفی نزد خداوند داشته باشد. عوامل گوناگونی در میزان ارزش یک عمل تأثیرگذار است که در رأس همه آنها «نیت» آن می باشد. یک عمل خاص اگر با نیت های مختلف انجام شود، در حقیقت اعمال مختلفی می شود که هر کدام ارزشی غیر از دیگری دارد. «نیت» همان انگیزه فاعل و محرک او در انجام عمل است. در حقیقت می توان گفت هر عملی یک کالبد و جسم دارد که همان ظاهرش می باشد و آنچه به نظر دیگران می آید، همان جسم عمل است. ولی روح عمل همان نیت و قصد فاعل از انجام آن می باشد. و هر قدر آن نیت در پیشگاه خداوند ارزش والاتری داشته باشد، عمل هم

ص: 101

ارزش بیشتری پیدا می کند، و هر چقدر پست تر باشد، عمل هم بی ارزش تر خواهد بود. بنابراین درجات و مراتب مختلف یک عمل، به نیت انجام آن عمل بستگی دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در اهمیت و نقش «نیت» در یک عمل، فرمایش زیبایی دارند: **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى. فَمَنْ غَزَى ابْتِغَاءَ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَمَنْ غَزَى يُرِيدُ عَرَضَ الدُّنْيَا. أَوْ نَوَى عِقَالاً، لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا مَا نَوَى.** (1) ارزش اعمال به این نیت های انجام آنهاست. و بهره هرکس (از عمل) همان چیزی است که نیت کرده. پس اگر کسی به انگیزه خدایی به جنگ برود، پاداشش با خدای عز و جل است. و اگر برای به دست آوردن منفعت دنیوی، یا به قصد گرفتن عقال (چیزی که پاهای چارپایان را به وسیله آن می بندند) بجنگد، بهره اش چیزی جز آنچه قصد کرده نیست. شرکت در جنگ با دشمنان خدا، عملی است که می تواند با نیت های مختلفی انجام شود. اگر انگیزه شرکت کننده قصد قربت به سوی خدای عز و جل باشد، بهره و پاداشش از جنگیدن، رضای پروردگار و اجر گرانبه اوست. ولی اگر مثلاً برای گرفتن غنیمتی به جنگ برود، ارزش جنگیدنش به اندازه ارزش آن غنیمت خواهد بود. و به طور کلی هرکس متناسب با نیتی که از انجام یک کار دارد، از آن بهره می برد و ارزش اعمال به نیت های انجام آنها بر می گردد.

ص: 102

حال که روشن شد ارزش هر عملی به نیت انجام آن بستگی دارد، باید عوامل تشکیل دهنده نیت را بررسی کنیم که مهم ترین آنها «قصد قربت» می باشد. قصد قربت یعنی اینکه قصد و انگیزه فاعل در انجام کار، کسب رضای خداوند و تقرّب به سوی او باشد. چنین قصدی در انجام عمل ارزش آن را بسیار بسیار متفاوت می کند با وقتی که فاعل کار را برای غیر خدا انجام می دهد. عمل کسی که برای خدا می جنگد با آن که برای به دست آوردن غنیمتی پیکار می کند، از نظر روح و ارزش کاملاً متفاوت خواهد بود. بنابراین می توان گفت قصد قربت زمانی وجود دارد که انگیزه شخص از انجام کار، اطاعت خداوند و امتثال امر او باشد. در این صورت کار او را می توان «عبادت» نامید. عبادت بودن یک عمل به همین قصد قربت بستگی دارد. البته بعضی اعمال هستند که ذاتاً عبادت هستند و «صحّت» آنها به قصد قربت در انجام آنها بستگی دارد، به طوری که اگر بدون چنین قصدی انجام شوند، مانند این است که اصلاً انجام نشده اند؛ مانند نماز. اگر کسی امر خداوند به انجام نماز را به قصد قربت اطاعت نکند، اصلاً نماز نخوانده است. ولی همه دستورات پروردگار متعال این گونه نیستند. مثلاً امر به اینکه مؤمنان به دیدن یکدیگر بروند (تَراوُروا) (1)، چنین نیست که اگر بدون قصد قربت امتثال شود، صحیح نباشد. مؤمنان اگر با قصد قربت یا بدون آن، به دیدن یکدیگر بروند، در هر دو صورت به این دستور الهی عمل کرده اند؛ ولی البته «عبادت» بودن عمل بستگی به وجود قصد قربت دارد.

ص: 103

دو نفر مؤمن که به ملاقات یکدیگر می روند، هر کدام که با این کار قصد امثال امر پروردگار و تقرب به سوی او داشته باشد، عملش عبادت خواهد بود، و اگر چنین قصدی نکند، عبادتی هم انجام نداده است. چه بسا یکی از این دو از این طریق خداوند را عبادت کند و دیگری که قصد قربت ندارد، به این عبادت موفق نشود. تفاوتی که در این دو حالت وجود دارد این است که اگر فاعل این کار را در انجام عملش قصد قربت داشته باشد، مستحق پاداش ها و ثوابهایی می گردد که خداوند برای این عمل مقرر فرموده است، در صورتی که اگر چنین قصدی نکند، مشمول وعده های الهی نمی گردد و استحقاق آنها را پیدا نمی کند. البته ممکن است خداوند اجر و پاداشی - کم یا زیاد- بابت انجام آن عمل به او عطا فرماید، اما چنین پاداشهایی از روی تفضل بوده و از خداوند به لطف و کرم خویش او را مورد مرحمت قرار داده است بدون آنکه استحقاقی نسبت به آنها داشته باشد. (1) به طور کلی حساب «فضل» پروردگار از وعده های او کاملاً جداست. چه بسا به کسی اصلاً وعده ای داده نشده باشد ولی بیش از کسی که به او وعده داده اند و او هم مطابق وعده عمل کرده است، مشمول لطف و عنایت پروردگار قرار بگیرد. البته این امر هیچ تعارضی با عدل پروردگار ندارد، چون فضل الهی بر پایه استحقاق فرد نمی باشد.

ص: 104

1-3.. گاهی در احادیث به مواردی بر می خوریم که خداوند برای کاری که به قصد قربت هم انجام نشده، پاداشی معین فرموده است. مانند این حدیث شریف از امام صادق (ع): «مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لِعَبْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَقَاةَ اللَّهِ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ.» (کافی ج 6 ص 430 ح 8) کسی که نوشیدن شراب را به خاطر غیر خدای عز و جل ترک کند، خداوند به او از نوشیدنی بهشتی که مُهر خورده است، می نوشاند. در این گونه موارد- که به صورت معدود و استثنایی به چشم می خورند- فضل مضاعف خ در حق بندگان ظهور و بروز پیدا می کند.

نکته دیگر در مورد قصد قربت این است که چه بسا فرد در انجام یک عمل، دو یا چند نیت داشته باشد؛ در این صورت دو حالت متصور است: یکی اینکه نیت ها در عرض هم باشند. یعنی هر کدام سهم مستقلی در انگیزه فاعل داشته باشند. و دوم اینکه انگیزه اصلی و واقعی یکی باشد. و نیت های دیگر در طول آن و به تبع آن مطرح گردند. در این صورت انگیزه مستقل در انجام عمل همان نیت اصلی است و انگیزه های تبعی در قصد فاعل از انجام کار به طور مستقل هیچ نقشی ندارد. به عنوان مثال کسی که روزه می گیرد، ممکن است دو انگیزه برای عمل خود داشته باشد: یکی اطاعت امر الهی نسبت به انجام روزه، دوم کسب سلامتی و بهداشت بدن. حال اگر این دو نیت در عرض هم مطرح باشند، یعنی هر کدام درصدی از انگیزه شخص را تشکیل بدهند، در حقیقت هر دو نیت؛ اصلی می شوند و برای عملی مانند روزه که صحت آن بستگی به قصد قربت فاعل دارد، وجود نیتی در کنار قصد قربت، باعث ابطال آن می گردد. ولی اگر نیت و انگیزه اصلی اطاعت امر خداوند باشد و سلامت بدن به عنوان تبعی و طفیلی و در حقیقت به صورت فایده روزه برای شخص مطرح باشد، چنین قصدی خلوص عمل برای خدا را از بین نمی برد. چون در حقیقت این نیت تبعی برای شخص به هیچ وجه به صورت استقلالی مطرح نیست و حتی درصد کمی هم در قصد اصلی او تأثیر ندارد. پس روزه او باطل نمی شود و عملش صحیح خواهد بود. عکس حالت دوم هم امکان پذیر است؛ یعنی اینکه شخص، نیت اصلی اش از انجام روزه بهداشت بدن باشد و به تبع آن قصد امتثال امر الهی را در این کار بکند. در این صورت آنچه در واقع نیت شخص را تشکیل می دهد، همان انگیزه اولی و اصلی است؛ به طوری که اگر آن انگیزه را نداشته باشد، روزه نمی گیرد. به همین دلیل می توان گفت که عملش را برای امتثال امر

خداوند انجام نمی دهد و لذا روزه اش باطل است. پس به طور خلاصه در مواردی که دو یا چند نیت برای فاعل مطرح است، قصد قربت در انجام عمل به دو صورت محقق می شود: یا اینکه انگیزه او در آن کار فقط و فقط کسب رضای خداوند و امتثال اوامر او باشد و هیچ قصد دیگری برایش مطرح نباشد. و دوم اینکه قصد دیگری هم داشته باشد ولی این قصد به تبع و به صورت طفیلی برایش مطرح باشد نه به صورت استقلالی. پس در این حالت هم آنچه مستقلاً نیت او را تشکیل می دهد، همان امتثال امر الهی است و به قصد قربت در این حالت لطمه ای نمی خورد.

مراتب قصد قربت

قصد قربت به معنایی که گفته شد، خود دارای درجات و مراتبی است که بعضی از آنها بر بعضی دیگر ترجیح دارند و بطور کلی همه قصد قربت ها در یک درجه و رتبه نیستند. هرچه خلوص فرد در قصد قربتش بیشتر باشد، ارزش و رتبه آن بالاتر است. و همان طور که وجود قصد قربت در انجام یک عمل، تضمین «عبادت» بودن آن را می کند، وجود قصد قربت خالص تر، ارزش آن عبادت را بالاتر می برد، و این امر عامل مهمی در تحقق مختلف عبادت می باشد. به این حدیث امام صادق (علیه السلام) در مراتب قصد قربت و عبادت توجه فرمایید:

ص: 106

[إِنَّ] الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا. فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ. فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ. وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ. فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. (1) [همانا] عبادت کنندگان (خداوند) سه گروه هستند: گروهی خدای عز و جل را از روی ترس (از عقاب الهی) عبادت کرده اند. این عبادت، عبادت بردگان است. و گروهی خدای متعال را به انگیزه پاداش گرفتن عبادت کرده اند. این عبادت، عبادت مزدبگیران است. و گروهی خدای عز و جل را به خاطر محبتی که به او دارند بندگی کرده اند. این عبادت، عبادت آزادگان است. و این بهترین و بافضیلت ترین عبادتهاست. در این حدیث سه درجه قصد قربت در انجام عبادت مطرح شده که هر کدام درجه ای از عبادت را به وجود می آورد. در فرمایشی از امیرمؤمنان (علیه السلام) انگیزه های عبادت خداوند، چنین مطرح شده است: إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً. فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ. وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً. فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا شُكْرًا. فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. (2) همانا کسانی خداوند را از روی شوق (به ثواب) بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی تجارت کنندگان است. و گروهی خداوند را از روی ترس (از کیفر الهی) بندگی کرده اند. این

ص: 107

1-4.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب العبادة، ح 5.

2-5.. بحار الانوار ج 78 ص 69 ح 18.

بندگی، بندگی بردگان است. و کسانی خداوند را به خاطر شکر (نعمت هایش) بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی آزادگان است. در اینجا به جای انگیزه «حُب»، انگیزه «شکرگزاری» از نعمت های الهی مطرح شده است. در فرمایش دیگری از همین بزرگوار- رئیس الموحّدين و امیرالمؤمنین (علیه السلام)- در مناجات با پروردگار چنین آمده است: مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَعْمًا فِي جَنَّتِكَ، وَلَكِنْ تَوَرَّا شَائِسْتَهُ بِنَدَاجِي كَرْدَن يَافْتَم، پَس عِبَادَتِن مَوْدَم. اینجا تعبیر دیگری مطرح شده که عبارت است از اینکه بنده ای خدای خود را شایسته بندگی کردن یافته باشد. توجه به دو نکته در این بحث لازم به نظر می رسد: نکته اول: «ترس از عذاب الهی» و «شوق نسبت به پاداش خداوند» و «شکر نعمت های پروردگار» هیچکدام با قصد قربت شخص در انجام عبادت برای خدا، منافات ندارد. کسی که خدا را به خاطر اینکه به آتش قهر او گرفتار نشود، بندگی می کند، در حقیقت خداوند را بندگی کرده، ولی انگیزه اش برای این عبادت، ترس از کیفر او می باشد. پس داعی و انگیزه اصلی و مستقلّ برای او، امثال امر خدا و بندگی اوست، ولی البته داعی بر این داعی و انگیزه این انگیزه، ترس از عقاب

ص: 108

الهی است که این ترس فی نفسه مطلوب و محبوب پروردگار است و دقیقاً در مسیر بندگی کردن اوست و چیزی نیست که با قصد قربت او در عبادت منافات داشته باشد. همین طور است انگیزه به دست آوردن پاداش و ثواب الهی که اینهم انگیزه عبادت پروردگار می تواند باشد و اگر کسی به این شوق، خداوند را بندگی کند، از دایره توحید و عبادت خداوند خارج نشده است. ملاحظه می شود که در احادیث مذکور هم، «عبادت کنندگان خدا» (عبدوا الله) به سه گروه تقسیم شده اند. پس معلوم است که همه اینها خدا را عبادت کرده اند ولی البته انگیزه هایشان در عبادت او مختلف بوده است و همین اختلاف، باعث اختلاف در درجه و مرتبه عبادت های آنها شده است. قطعاً کسی که خدا را به خاطر شکر نعمت هایش بندگی می کند از آن که بخاطر شوق به ثواب پروردگار عبادت می کند. در درجه بالاتر و عبادتش دارای ارزش بیشتری است، ولی رتبه بالاتر داشتن یک عبادت، دلیل بر این نیست که رتبه پایین تر، بندگی خدا نباشد و عمل او از عبادت بودن خارج گردد. انگیزه های مختلف در بندگی خداوند، درجات مختلف قصد قربت را به وجود می آورد که پایین ترین آنها ترس از عقاب و طمع نسبت به ثواب پروردگار می باشد و بالاترین آنها هم عبادتی است که امیرمؤمنان (علیه السلام) در وصف خود فرموده اند و آن اینکه کسی خداوند را شایسته بندگی یافته باشد و به این سبب او را عبادت نماید. به هر حال همه اینها عبادت خداوند است ولی هر کدام درجه ای دارد. نکته دوم: هر درجه ای از عبادت خداوند می تواند با درجات

پایین تر آن جمع شود. مثلاً کسی که خداوند را به خاطر شکر نعمت هایش بندگی می کند، ممکن است ترس از عذاب الهی و شوق به بهشت او هم داشته باشد و علی القاعده چنین است. بله؛ انگیزه او از بندگی خدا، ترس نیست، ولی ترس از عذاب های الهی هم دارد. همچنین است کسی که خداوند را چون شایسته بندگی کردن یافته است، بندگی می کند. او هم ممکن است ترس از جهنم و شوق به بهشت را داشته باشد، ولی اینها انگیزه عبادت او نباشند. دعاها و مناجات هایی که از امیرمؤمنان (علیه السلام) و سایر امامان (علیهم السلام) به ما رسیده است، شاهد قطعی بر این مطلب است که آن بزرگان - خدا را چون شایسته عبادت یافته بودند، عبادت می کردند- از عذاب و کیفر الهی می ترسیدند و به وعده ها و پاداشهای او طمع داشتند و این هیچ منافاتی با درجه بالای عبادت ایشان ندارد. و به طور کلی لازمه اینکه کسی خداوند را به خاطر ترس از آتش و طمع به بهشت بندگی نکند، این نیست که از آتش ترسد و به بهشت طمع نداشته باشد. در دعای شریف «کمیل» از زبان مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به درگاه الهی چنین می خوانیم: یا الهی و سیدی و ربی، اُتْرَاک مُعَذِّبِ بِنَارِکَ بَعْدَ تَوْحِیدِکَ. (1) ای معبود و آقا و پروردگار من، آیا واقعاً مرا به آتش خود عذاب می کنی با آنکه به توحید درباره تو اعتقاد دارم. اگر ترس از عذاب به آتش جهنم نبود، هرگز امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین مناجات نمی فرمود.

ص: 110

در دعای دیگری که به نام دعای «ابوحمزّه ثُمّالی» معروف است که ایشان آن را از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده است، چنین می خوانیم: أَجْرَنِي مِنَ النَّارِ بِعَفْوِكَ. وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ. وَزَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ بِفَضْلِكَ. (1) (خدایا) مرا به عفو و بخشایش خود از آتش پناه بده. و به سبب رحمت خود وارد بهشت گردان. و با فضل خود، حوریان بهشت را به من تزویج کن. ملاحظه می شود که امام سجاد (علیه السلام) از آتش قهر الهی به عفو او پناه برده اند و تقاضای بهشتی شدن به سبب رحمت الهی کرده اند و اظهار شوق نسبت به ثواب های اخروی را در دعای خویش به درگاه خداوند عرضه داشته اند. در این عبارات و امثال آنها ترس از آتش غضب الهی و طمع به بهشت و نعمت های اخروی پروردگار کاملاً آشکار است. البته نباید از این سخنان معصومان چنین برداشت شود که امامان (علیهم السلام) چون مرتکب معاصی شده اند، از آتش قهر الهی می ترسیده اند. هرگز چنین نیست! این بزرگواران دارای چنان مقام طهارت و عصمتی بوده اند که فکر انجام گناه را هم در سر نمی پروراندند، چه رسد به آنکه مرتکب آن بشوند. آنچه منشأ ترس این ذوات مقدّس و نورانی بوده، قطعاً چیزهایی نیست که غیر معصومین به آن مبتلا هستند، بلکه آنها در درجه ای بوده و هستند که بعضی امور غیر گناه را برای خود گناه می شمردند یا عوامل دیگری باعث خوف ایشان از عقاب الهی می شده است که به کلی با معاصی نهی شده از جانب خداوند، متفاوت است.

ص: 111

ما اکنون در مقام توضیح و توجیه این مطلب نیستیم (1) اما به هر حال می‌خواهیم نتیجه بگیریم: از اینکه ایشان - آنچنانکه امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند- در مقامی بوده‌اند که خداوند را نه از روی ترس و نه به شوق ثواب، بلکه چون او را شایسته عبادت می‌دیدند، عبادت می‌کردند، نمی‌توان نتیجه گرفت که ترس از آتش غضب پروردگار و طمع به پاداش‌های اخروی در ایشان نبوده است. عصاره مطلب اینکه: قصد قربت در انجام عبادت پروردگار دارای مراتب و درجاتی است. و هرکس بنا به رتبه ایمانی و معرفتی خود و متناسب با اخلاصی که در بندگی خداوند دارد، در یکی از این درجات قرار می‌گیرد، هرچند که همه اینها بالاخره عبادت خداست و مراتب بالاتر با درجات پایین تر قابل جمع می‌باشد.

قصد قربت در انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

مطالبی که از ابتدای فصل حاضر بیان شد، در حقیقت مقدمه‌ای بود برای بحث «انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)» و مراتب آن. در یک تقسیم اولیه می‌توانیم انتظار فرج امام (علیه السلام) را دارای دو رتبه بدانیم: با قصد قربت، و بدون قصد قربت. اگر این انتظار با قصد قربت و به انگیزه امتثال امر الهی انجام شود، «عبادت» است و گرنه عبادت نیست. اولین بحثی که در اینجا پیش می‌آید این است که: آیا اصولاً انتظار فرج بدون قصد قربت می‌توان داشت یا خیر؟ اگر کسی حال انتظار فرج را در گرفتاری‌هایش - و در رأس آن گرفتاری‌های ناشی از دوری

ص: 112

1-9. علاقمندان به این بحث می‌توانند به فرمایش مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار ج 25 ص 209 تا 211 مراجعه کنند.

و غیبت امام (علیه السلام) - به عنوان امثال امر الهی نداشته باشد، آیا «منتظر فرج» نامیده می شود و ادله ای که امر به این عمل کرده اند، بدون قصد قربت هم امثال می شوند یا نه؟ سؤال بعدی این است: آیا چنان کسی مشمول فضائل و پاداشهایی که خدای متعال به منتظران فرج وعده داده است، می شود؟ در پاسخ به این دو مسأله به نظر می رسد - آنچه آنکه صاحب کتاب شریف مکیال المکارم فرموده اند (1) - اگر کسی در گرفتاری های خود از رحمت و دستگیری خداوند ناامید نشود و «یأس از روح الهی» پیدا نکند، می توان او را «منتظر فرج خداوند» دانست، هر چند که در این عمل خویش قصد قربت و امثال امر الهی را نداشته باشد. و این پایین ترین درجه انتظار فرج را تشکیل می دهد. دلیلی که در کتاب مکیال المکارم مورد استناد قرار گرفته است، حدیث شریف امام صادق (علیه السلام) می باشد که وقتی ابوبصیر از ایشان پرسید: (متی الفرج) فرج و گشایش چه موقع است؟ حضرت در پاسخ به او فرمودند: یا أبا بصیر، و أنتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدنیا؟ مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ بَانْتِظَارِهِ. (2) ای ابوبصیر، آیا تو هم از کسانی هستی که (فرج و راحتی در) دنیا را می خواهند؟ هر کس معرفت به این امر (امامت و ظهور امام (علیه السلام)) داشته باشد، به سبب انتظارش برای او گشایش حاصل شده است. فرمایش حضرت به ابوبصیر در حقیقت این بوده است که برای

ص: 113

1-10.. مکیال المکارم ج 2 ص 155.

2-11.. اصول کافی، کتاب الحجّة باب أنه من عرف امامه لم يضّرّه...، ح 3.

مانند تو شایسته نیست که فرج و گشایش را برای مقاصد و اهداف دنیوی طلب نمایی و باید همت و نیت خود را در این کار جنبه های اخروی و پاداش های معنوی قرار بدهی. ولی در عین حال به طور ضمنی انتظار فرج با هدف گشایش در امور دنیوی را پذیرفته اند و آن را درجه پست و دون شأن کسانی چون ابوبصیر دانسته اند. با این ترتیب بر چنین کسی عنوان تارک (ترک کننده) انتظار فرج صدق نمی کند، حتی اگر نیت او از کارش صرفاً رفع گرفتاری های شخصی و دنیوی اش باشد. آری؛ انتظار این فرد را نمی توان «عبادت» خدا دانست. چون عبادت بودن یک عمل فرع بر قصد قربت در انجام آن است و فرض مسأله در موردی است که فاعل چنین قصد و نیتی نداشته باشد. به همین دلیل چنین شخصی مشمول فضائل و پاداش های اخروی که خداوند برای منتظران ظهور امام (علیه السلام) مقرر فرموده است نمی شود، هرچند که از آثار و فضایل دنیوی «انتظار فرج» تا حدی بهره مند می گردد. حداقل فایده ای که این انتظار برای او دارد این است که در مشکلات و گرفتاری های خود ناامید نمی شود و از پاسخ در نمی آید و این کمترین فرجی است که بر انتظار فرج مترتب می شود. اما این عمل شریف (انتظار فرج) در دنیا و آخرت نتایج و آثار و ثواب های فوق العاده ارزشمندی دارد که رسیدن به آنها صرفاً با احراز درجات بالاتر آن امکان پذیر می باشد. پس انتظار فرج بدون قصد قربت، انتظار فرج هست ولی عبادت نیست. ولی اگر همین عمل با قصد قربت انجام شود، «عبادت» خداوند خواهد بود و بلکه بزرگترین و بافضیلت ترین عبادات

می باشد. پس تا اینجا «انتظار فرج» دو رتبه کلی پیدا می کند: رتبه اول: انتظار بدون قصد قربت، و رتبه دوم: انتظار با قصد قربت. در انتظار فرج بدون قصد قربت، انگیزه اصلی فرد امتثال امر الهی نیست. او به خاطر رضای خدا و تقرب به او انتظار نمی کشد، بلکه یا اصلاً نیت خدایی برایش مطرح نیست و یا اگر هم مطرح باشد، به صورت تبعی و طفیلی است. حالت اول مربوط به کسی است که فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به خاطر رهایی از گرفتاری ها و سختی های دنیای خودش یا دیگران و رسیدن به خوشی های زمان ظهور، انتظار می کشد و هیچ انگیزه الهی و خدایی برایش مطرح نیست. و حالت دوم این است که انگیزه اصلی اش همان لذات خوش دنیوی است و به تبع آن قصد امتثال امر خدا را هم می کند. برای چنین فردی، اطاعت امر خداوند و عبادت او مستقلاً مطرح نیست، بنابراین با حالت اول از این جهت هیچ تفاوتی ندارد. پس در هیچیک از این دو حالت نمی توانیم انتظار فرج امام (علیه السلام) را عبادت خداوند بدانیم. و لذا وعده های الهی در مورد پاداش اخروی انتظار شامل این دو گروه نمی شود. البته خداوند به فضل و کرم خویش ممکن است ایشان را از بعضی آثار اخروی انتظار بهره مند بفرماید، ولی اگر چنین کند به خاطر استحقاقی که در ایشان کسب کرده اند نخواهد بود بلکه صرفاً لطف و احسان او تلقی می گردد. این در مورد انتظار فرج بدون قصد قربت. اما در انتظار فرج با قصد قربت هم دو حالت می توان فرض کرد: یکی اینکه انگیزه شخص منتظر صرفاً اطاعت امر الهی و کسب رضایت خداوند با این عمل باشد و هیچگونه قصد و نیتی نسبت به آثار و برکات دنیوی فرج

امام (علیه السلام) پس از ظهور ایشان نداشته باشد. دوم اینکه آنها هم مدّ نظر او باشند ولی به تبع امتثال امر خداوند و به طفیل تقرّب به سوی او. (1) وجه مشترک این دو حالت این است که شخص منتظر، فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به خاطر رضای خداوند می خواهد و آثار و برکات دنیوی ظهور تأثیری در نیت استقلالی او ندارد. پس به روشنی می توان گفت که هر دو فرد با انتظار فرج خود، خدا را عبادت می کنند و بسته به تفاوتی که در خلوص نیت خدایی آنها وجود دارد، درجات مختلفی از قصد قربت متصوّر است که هر درجه آن، رتبه ای از انتظار فرج را به وجود می آورد. همه آنچه درباره نیت و قصد قربت در آن بیان شد، اینجا هم می تواند مطرح گردد. مسأله بندگی کردن خدا به خاطر خوف از عقاب یا طمع به ثواب، در انتظار فرج هم که یک عبادت ارزشمند- بلکه بالاترین عبادت پروردگار- است، مطرح می شود و نیز درجات بالاتر نیت که عبادت از روی «شکر» یا انگیزه «حبّ خدا» و بالاتر از همه به خاطر «شایسته بودن خداوند برای عبادت» باشد، در اینجا هم مورد پیدا می کند. تا اینجا درجات انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را با در نظر گرفتن عامل قصد قربت در آن بررسی کردیم. به همین موضوع از دیدگاه دیگری هم می توانیم نظر کنیم تا بعد جدیدی از آن بر ما گشوده شود. آن دیدگاه عبارت است از اینکه منتظر ظهور امام (علیه السلام) قلباً در انتظار فرج چه کسی یا چه کسانی است. هرچه آن شخص یا اشخاص نزد خداوند قدر و منزلت والاتری داشته باشند و فرج آنها بیشتر محبوب پروردگار باشد، انتظار فرج آنها با ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ارزش بالاتری پیدا می کند و در پیشگاه الهی عبادت با فضیلت تری تلقی می گردد.

ص: 116

1-12.. در این قسمت ها از فرمایش مرحوم صاحب مکیال در ج 2 این کتاب ص 155 بهره برده ایم، ولی آنچه در اینجا آمده با مطالب ایشان در یک قسمت جزئی متفاوت است.

ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرج همه مؤمنان در عالم بلکه همه مظلومان و حتی فرج غیر انسانها هم هست. اینکه منتظر ظهور حضرت، انتظار فرج چه کسانی را دارد، ارزش آن را کاملاً متفاوت می کند و مراتب مختلفی از انتظار فرج را به وجود می آورد. اولین رتبه این است که مؤمنی از گرفتاری های شخصی خود به ستوه آمده و در انتظار فرج الهی نسبت به آنها باشد. چنین شخصی همه فکر و همش، خلاصی خودش از گرفتاری هایش می باشد و به غیر خود- از گرفتاران - توجه خاص ندارد. اینکه انسان رفع گرفتاری هایش را از خدا بخواهد و خلاصی از آنها را ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بداند، بسیار ارزشمند است و در مقایسه با آن که در گرفتاری های خود به خدا توجه نمی کند یا رفع آن را به ظهور امام (علیه السلام) نمی بیند، از رتبه ایمانی بسیار بالایی برخوردار است؛ ولی در عین حال چون فقط خودش را می بیند و تنها به سعادت خویش می اندیشد، از این لحاظ رتبه بالایی ندارد. دومین مرتبه این است که مؤمن به خاطر رفع گرفتاری از همه مؤمنان در روی کره زمین، ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه را انتظار می کشد. چنین فردی یقین دارد که راه نجات مؤمنان - به طور کامل - از سختی ها و ناراحتی های زمان غیبت در سطح جهان، همانا ظهور امام غایب (علیه السلام) است، لذا رنج ها و گرفتاری های همه مؤمنان او را رنج می دهد و برای فرج آنها در انتظار ظهور مولایش به سر می برد.

این حالت نسبت به حالت قبلی در رتبه بالاتری است و فضیلتی که انتظار فرج برای این فرد دارد، بیش از کسی است که فقط به فکر مشکلات خودش می باشد. رتبه سوم این است که مؤمن نه فقط به مشکلات و گرفتاری های اهل ایمان توجه داشته باشد، بلکه به فکر همهٔ مظلومان و مستضعفان عالم باشد و رهایی آنها را با فرج حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از خداوند طلب کند. امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متعلق به همهٔ انسانها هستند و فقط امام شیعیان نیستند. درست است که غیر شیعه نه شناختی از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارند و نه در گرفتاری های خود به ظهور ایشان می اندیشند، ولی مؤمنان می دانند که امام آنها با ظهور خویش نه فقط شیعیان را بلکه همهٔ انسانهای ستمدیده و رنج کشیده را از زیر ظلم و ستم مستکبران و زورگویان عالم نجات می بخشد. در دعای بسیار زیبایی که از حضرت صادق (علیه السلام) به نام «دعای عهد» به ما رسیده است، چنین می خوانیم: **وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ. (1)** و خداوندا، ایشان (امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) را پناه بندگان ستمدیدهٔ خود و یاور کسانی که جز یاری ندارند، قرار بده. در این عبارات امام (علیه السلام) برای همهٔ بندگان مظلوم خداوند - چه مؤمن و چه غیر مؤمن - و همهٔ کسانی که یار و یآوری جز پروردگار عالم ندارند، دعا کرده اند و رهایی آنها را از ظلم و ستمی که به ناحق بر ایشان می رود، با ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) درخواست کرده اند. پس مؤمن

ص: 118

باید سطح خواستِ خود را بالاتر از حدّ مؤمنان آورده و انتظار گشایش در امور همهٔ مستضعفان عالم را در فرج مولایش حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داشته باشد. این مرتبه از انتظار فرج بالاتر از دو رتبهٔ قبلی است. رتبهٔ بالاتر هم این است که یک مؤمن فقط به رهایی انسانهای مظلوم عالم نیندیشد، بلکه ظهور امام خود را برای رفع گرفتاری از همهٔ مخلوقات الهی اعم از انسانها و غیر انسانها بخواهد. غیر انسانها شامل فرشتگان، جّیان، حیوانات، گیاهان و جمادات می گردد. اعتقاد قطعی شیعه این است که ظهور امام (علیه السلام) فرج همهٔ اینهاست. (1) و در حدیثی که ابتدای بخش فعلی نقل کردیم، فرموده بودند که همهٔ اهل آسمان و اهل زمین از ظهور حضرت خشنود می گردند. نمونهٔ دیگری از فرمایشات حضرت امیر (علیه السلام) چنین است: لَوْ قَد قَامَ قَائِمُنَا لَأَنْزَلَتْ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ لَأَخْرَجَتْ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا... وَ اصْطَلَحَتِ السَّبَاعُ وَ الْبَهَائِمُ. (2) اگر قائم ما (اهل بیت) قیام کند، آسمان باران خود را (به طور کامل) فرو می ریزد و زمین گیاهانش را (در سطح وسیع و فراگیر) می رویاند... و حیوانات درنده و اهلی با یکدیگر سازش می کنند. کار به آنجا می رسد که زمین به نور وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نورانی شده و مردم از نور خورشید بی نیاز می گردند. خدای متعال می فرماید:

ص: 119

1- 14.. البته در مخلوقات عاقل مختار- مانند انسان - حساب ظالمان و منکران ولایت جداست، زیرا ظهور امام (ع) برای آنها نعمت است نه نعمت.

2- 15.. بحار الانوار ج 52 ص 316 ح 11.

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (1) و زمین به نور صاحب آن روشن می گردد. امام صادق (علیه السلام) در توضیح آیه شریفه فرموده اند: رَبُّ الْأَرْضِ یعنی إِمَامُ الْأَرْضِ. (2) منظور از ربّ زمین، امام زمین است. در اینجا از وجود مقدّس امام (علیه السلام) به «ربّ الارض» تعبیر شده است. «ربّ» در لغت به معنای صاحب اختیار و سرپرست می باشد و منظور از ربّ زمین در این آیه شریفه، صاحب اختیار زمین - که همانا وجود مقدّس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است - می باشد. امام صادق (علیه السلام) در توضیح بیشتر آیه مبارکه فرموده اند: إِنْ قَائِمْنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ اسْتَتَعْنَى الْعِبَادُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ ذَهَبَتِ الظُّلْمَةُ... وَ تُظْهِرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا حَتَّى تَرَاهَا النَّاسُ عَلَى وَجْهِهَا. (3) چون قائم ما (اهل بیت (علیهم السلام)) قیام کند، زمین به نور صاحب اختیار آن نورانی شده و بندگان از روشنایی خورشید بی نیاز می گردند و تاریکی ها از بین می رود... و زمین گنجهای خود را آشکار می کند به طوری که مردم آنها را بر روی زمین مشاهده می کنند. پس ظهور امام (علیه السلام) همه دنیا و ساکنان آن را متحوّل می سازد و زمین را نورانی و آسمان را پربرکت می گرداند. اگر مؤمنی برای فرج همه

ص: 120

1- 16.. زمر/ 69.

2- 17.. تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج 2 ص 224.

3- 18.. ارشاد مفید ج 2 ص 381.

دنیا و عالم هستی انتظار ظهور مولایش را از جانب خداوند داشته باشد، عبادت بزرگی انجام داده و رتبه انتظار فرجش از مراتب قبلی بالاتر است. چنین مؤمنی فقط به خودش و سایر مؤمنان و مظلومان عالم نمی اندیشد؛ بلکه فرج و سعادت همه مخلوقات خداوند را در نظر دارد. تا اینجا چهار مرتبه انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مطرح کردیم که در هر یک از آنها می توانیم با در نظر گرفتن قصد قربت یا عدم آن و نیز درجات مختلف قصد قربت، مراتبی را قائل شویم که در مجموع با توجه به نیت های مختلفی که مؤمنان از جهات مختلف در «انتظار فرج» امام خود دارند؛ اقسام بسیار متعددی در این عبادت بزرگ به وجود می آید. اما مرتبه پنجمی هم در انتظار فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می توانیم داشته باشیم که از همه مراتب قبلی بالاتر و بافضیلت تر است و در عین آنکه همه آنها را شامل می شود ولی بسیار کاملتر و در پیشگاه الهی عبادت با عظمت تری محسوب می شود. این مرتبه را می توان بالاترین درجه انتظار فرج برای مؤمنان و منتظران دانست. (1) این مرتبه از آن کسی است که فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به خاطر خود ایشان از خداوند طلب می کند و در انتظار رفع گرفتاری از خود امام (علیه السلام) می باشد. اگر وجود مقدس ایشان با هر مؤمنی و بلکه مجموع همه مؤمنان - غیر سیزده معصوم دیگر - مقایسه شود، قدر و منزلت ایشان از سایرین بالاتر است و وجود مقدسشان در پیشگاه الهی از

ص: 121

1-19.. البته در اینجا انسانهای عادی مراد هستند نه خود امام زمان (عج) که درجه انتظارشان از دیگران بالاتر است و ما درباره انتظار ایشان در فصل گذشته مباحث لازم را مطرح کردیم.

همه عزیزتر و محترم تر می باشد، بنابراین انتظار فرج ایشان و سرور و خوشحالی حضرتش در مقایسه با فرج سایرین، نزد خداوند عبادتی بافضیلت تر می باشد. اگر مظلومان و مستضعفان روی کره زمین را در نظر بگیریم، هیچ مستضعف و مظلومی را ستمدیده تر از اهل بیت (علیهم السلام) - و در این زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - نمی توان یافت. بزرگی هر ظلمی متناسب با میزان حقی که از مظلوم پایمال می شود، سنجیده می شود. هر قدر حق بیشتر و بزرگ تری از فرد ضایع و تباه گردد، ظلمی که به او رفته بیشتر و بزرگتر است. پس از خدای متعال - که بزرگترین حقوق را بر بندگانش دارد - کسی جز اهل بیت (علیهم السلام) صاحب حق عظیم بر همه انسانها - و بلکه همه موجودات - نیست. (1) و اگر گفته شود که حقوق ایشان از مجموع همه حقوقی که سایر انسانها بر گردن یکدیگر دارند بالاتر است، سخن مبالغه آمیزی نخواهد بود. بنابراین می توان فهمید که حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - به عنوان تنها باقیمانده خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) - در رأس همه مظلومان عالم قرار دارند، چون ظلمی که به ایشان رفته و می رود بیش از همه ظلم های دیگر در عالم می باشد. در زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان حضرت ابی الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنین می خوانیم: السلام علیک یا ولیّ الله. اَشْهَدُ اَنْکَ اَنْتَ اَوَّلُ مَظْلُوْمٍ وَّ اَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ. (2)

ص: 122

1-20.. توضیح این مطلب در کتاب «آفتاب در غربت» ابتدای بخش سوم آمده است.

2-21.. کامل زیارات باب 11 ح 2.

سلام بر تو ای ولیّ خدا. شهادت می دهم که تو اولین مظلوم و اولین کسی هستی که حقّ او را غصب کرده اند. «اَوَّل» در عبارت معصوم (علیه السلام) اوّل زمانی نیست. چون قبل از ایشان انبیا و اولیای الهی و در رأس همه آنها سیّد الانبیاء و خاتم المرسلین (صلی الله علیه و آله وسلم) مورد ظلم و ستم فراوان قرار گرفته بودند. «اَوَّل» در اینجا، اوّل رتبی است و دلالت بر بالاترین درجهٔ مظلومیّت می کند. و در این رتبه بین ایشان و سایر اهل بیت (علیهم السلام) تفاوتی نیست، با وجود اینکه هر کدام در زمان خود به صورتهای مختلفی مورد ظلم قرار گرفته اند. امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارث همهٔ انبیا و اولیا در این زمینه هستند و مظلومیّت را از جدّ غریب خود امیر مؤمنان (علیه السلام) به ارث برده اند. پس ایشان هم به همان معنایی که امیر عالم (علیه السلام)، اوّل مظلوم بودند، اوّل مظلوم عالم در این زمان هستند. بالاتر از هر مظلومیّتی این است که کسی را از حقوق مسلمّ خود محروم کنند و چنین وانمود کنند که او هیچگونه حقی نداشته است. متأسفانه نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت ایشان در طول تاریخ چنین ظلمی صورت گرفته است. لذا این ذوات مقدّسه غیر از اینکه مورد انواع ظلم ها واقع شده اند، «مستضعف» نیز بوده اند. «مستضعف» با «ضعیف» تفاوت دارد. ضعیف یعنی ناتوان؛ ولی مستضعف یعنی کسی که ناتوان شمرده شده است. [\(1\)](#) ائمه (علیهم السلام) ضعیف نبوده اند ولی اطلاق «مستضعف» به ایشان می توان کرد، چون در طول تاریخ «ضعیف شمرده شده» بوده اند. اینها از حقوق خویش توسط ظالمان محروم نگه داشته و به گونه ای با آنها رفتار شده است که

ص: 123

گویی صاحب هیچ حقی نبوده اند، لذا رفتاری با ایشان صورت گرفته که با ضعیفان صورت می گیرد. بنابراین در عین حال که نمی توان آنها را «ضعیف» دانست، اما «مستضعف» نامیده شده اند. این تعبیر در قرآن کریم به ایشان اطلاق شده است: «و نُزِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (1) و ما می خواهیم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شده اند منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم. این آیه در قرآن ضمن داستان بنی اسرائیل آمده است، ولی چنانکه حضرت سیدالعبادین (علیه السلام) فرموده اند، اشاره به اهل بیت (علیه السلام) فرموده اند، اشاره به اهل بیت (علیه السلام) و پیروان ایشان دارد: و الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ شِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَ شِيعَتِهِ. وَ إِنَّ عَدُوَّنَا وَ أَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ أَشْيَاعِهِ. (2) قسم به آن که پیامبر (صلى الله عليه و آله وسلم) را به حق بعنوان بشیر و نذیر مبعوث کرد، همانا نیکان از ما اهل بیت و شیعیان ایشان به منزله حضرت موسی و شیعیانش و دشمنان ما و پیروانشان به منزله فرعون و پیروان او هستند. از همین جهت در تفسیر آیه شریفه از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین نقل شده است: هم آل محمد (صلى الله عليه و آله وسلم). يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ

ص: 124

1- 23.. قصص / 5.

2- 24.. بحار الانوار ج 24 ص 167.

فَيَعِزُّهُمْ وَيُذِلُّ عَدُوَّهُمْ. (1) مستضعفین در آیه آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هستند که خداوند مهدی ایشان را پس از گذشت دوران سختی و مشقت آنها مبعوث می فرماید، پس او آنها را عزت داده و دشمن آنها را ذلیل و خوار می سازد. احادیث متعددی در این موضوع ذکر شده است که علاقمندان می توانند به تفاسیر روایی در ذیل این آیه رجوع کنند. به هر حال اگر کسی در انتظار فرج مستضعفان می باشد، باید متوجه باشد که در رأس همه آنها وجود مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند و اگر فرج ایشان از ناحیه خداوند برسد، فرج همه مستضعفان عالم نیز رسیده است. و به طور خلاصه می توان گفت که فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرج همه آسمانیان و زمینیان - اعم از فرشتگان و جنیان و حیوانات و گیاهان و جمادات - می باشد، پس کسی که انتظار فرج ایشان را در این مرتبه (مرتبه پنجم) داشته باشد، در حقیقت همه مراتب قبلی و بالاتر از آنها را هم داراست و عبادتی فوق همه عبادتها انجام می دهد. و اما سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که: چگونه می توان به این درجه از انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسید؟

بالاترین درجه انتظار متناظر با بالاترین درجه معرفت و محبت

به طور کلی آنچه می تواند یک مؤمن را به بالاترین رتبه انتظار فرج ارتقا دهد، عمق «معرفت» و شدت «محبت» او به امام زمانش است که البته محبت هم برخاسته از معرفت می باشد. درباره رابطه معرفت و

ص: 125

محبت در جای خود بحث لازم مطرح شده است(1)، در اینجا رابطه محبت را با انتظار فرج مورد بحث قرار می دهیم. در وادی محبت قاعده ای وجود دارد که به وسیله آن می توان شدت و ضعف محبت را محک زد. آن قاعده این است که هر قدر محبت کسی در قلب انسان بیشتر و شدیدتر باشد، او خودش را بیشتر فراموش می کند و در عوض محبوبش در قلبش جای بیشتری باز می کند. به تعبیر دیگر: هر قدر دل بستگی محبت به محبوب زیادتیر شود، «خود» محبت کنارتر می رود. و برعکس هر چقدر خودش را بیشتر بخواهد، علاقه اش به محبوبش به همان اندازه کمتر است. بنابراین پایین ترین درجه محبت این است که انسان محبوبش را برای نفعی که به حال او دارد، دوست بدارد و در واقع چون خودش را دوست دارد، محبوبش را هم دوست بدارد. بسیاری از افرادی که با هم دوست می شوند، چنین رابطه ای با هم دارند ولی هر قدر که دوستی آنها شدیدتر شود، خودشان و منافع خودشان را بیشتر فراموش می کنند و بیشتر به فکر دوست خود خواهند بود. ممکن است دو نفر با هم به گونه ای دوست باشند که هر کدام نسبت به دیگری یا فقط یکی از آنها چنین باشد، یعنی دوستش را برای منافع خودش نخواهد، بلکه او را به خاطر خود او دوست داشته باشد. بهترین و شایع ترین مثالی که برای چنین محبتی می توان ذکر کرد. محبت پدر و مادر به فرزندشان است. معمولاً چنین است که پدر و مادر فرزند خود را به خاطر خودش دوست می دارند نه به خاطر نفعی

ص: 126

1-26.. در کتاب «معرفت امام عصر (عج)» و «آفتاب در غربت» این بحث تا اندازه ای روشن شده است.

که به حال آنها دارد. هیچ پدر و مادری به خاطر نفعی که در آینده می‌خواهند از فرزند خود ببرند، او را دوست نمی‌دارند و اصلاً به این نمی‌اندیشند که آیا بعدها می‌توانند از فرزند خویش نفعی ببرند یا خیر. البته ممکن است استثنائاً پدر و مادری چنین باشند، ولی قاعده این نیست و آنها موارد استثنایی محسوب می‌شوند. لذت پدر و مادر این است که ببینند فرزندشان از محبت‌های آنان لبریز شده و خوشحالی آنها به این است که فرزند را خوشحال ببینند. وقتی فرزند بزرگ می‌شود، توفیقات شخصی او برای خودش، پدر و مادر را بیشتر خوشحال می‌کند تا بهره‌ای که احیاناً برای آنها دارد. پس محبت والدین به فرزند بسیار خالصتر از محبت دوستانی است که به خاطر منافع شخصی یکدیگر را دوست می‌دارند. خلوص این محبت به خاطر همین است که خود را کنار گذاشته‌اند و به جای خود، فرزند خود را در قلب خویش نشانده‌اند. هر قدر این ویژگی بیشتر تحقق یابد، محبت خالص تر و درجه آن بالاتر می‌باشد. میزان محبت فرزند به پدر و مادرش را نیز می‌توانیم با همین معیار محک بزنیم. اگر فرزندی مادرش را به خاطر اینکه کارهای شخصی او را انجام می‌دهد دوست بدارد، یا پدرش را به خاطر اینکه مخارج او را می‌پردازد دوست داشته باشد، این محبت بسیار ضعیف و ناچیز است و در عالم انسانیت ارزش چندانی برای آن نمی‌توان قائل شد. ولی هر قدر فرزندی خودش را و منافع خودش را بیشتر کنار بگذارد و به جای آن پدر و مادر خود را بنشانند، خلوص و ارزش محبتش بیشتر می‌شود و با معیارهای انسانی و الهی قدر و منزلت والاتری می‌یابد. دوستی خالص آن است که فرزندی پدر و مادرش را به خاطر

خودشان دوست بدارد، هر چند که این دوستی به ظاهر برای او خسارت آور و زیان بخش باشد. آری؛ فرزند عاقل و فهمیده آن کسی است که به هر قیمتی می خواهد محبت و ارادت خود را به پدر و مادرش برساند و اگر در این مسیر به سختی بیفتد و رنجی را تحمل کند، این ناراحتی و رنج سدّ راه محبت او را نمی شود و مانع عرض ارادتش نمی شود. چرا که خودش را نمی بیند و فقط به محبوبش فکر می کند و قلبش مالا مال از محبت اوست. و به همین دلیل ابتدای امر چه بسا پول خرج کردن یا زحمت کشیدن در راه اظهار محبت به والدین برایش سختی داشته باشد- که البته آن را با وجود سختی اش تحمل می کند- ولی وقتی محبتش بیشتر شد، کم کم سختی آن از بین می رود و تحمل مشکلات در این مسیر دیگر برایش رنج آور نخواهد بود، بلکه از خدای خود می خواهد بتواند رنج و زحمتی را برای عرض ارادت و محبت بیشتر به پدر و مادرش تحمل کند و آنقدر محبوبش برایش عزیز است که تحمل آن رنجها نه تنها تلخی ندارد، بلکه شیرین است، و نه تنها سختی ندارد بلکه آرامش بخش است و نه تنها از آن ها گلایه نمی کند بلکه همه اش را به جان می خرد و در نهایت به تنها چیزی که در این مسیر می اندیشد، فقط و فقط راحتی محبوبش است. یک لبخند پدر و مادر که برخاسته از قلب خوشحال و خشنود آنها باشد، به همه آن مشکلات و سختی ها می ارزد و آنچه برای این فرزند محبّ اهمیت دارد همین است و لاغیر. و این همان قاعده ای است که در وادی محبت می تواند معیار خلوص و شدّت آن باشد. اکنون بنگریم که هر یک از دوستداران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امام خود را

چگونه دوست می دارند؛ به خاطر خودشان یا برای خود ایشان. هر قدر خودشان را بیشتر بخواهند و نفعی که از امامشان می برند، بیشتر برایشان اهمیت داشته باشد، محبتشان به آن حضرت ضعیف تر و ناچیزتر است. و هر قدر خود را بیشتر فراموش کنند و به محبوب خود بیندیشند، محبت آنها قوی تر و خالص تر خواهد بود. مگر ایشان از پدر به فرزندان خود مهربان تر نیستند؟! مگر ایشان مهر مادری و لطف پدرا نه و شفقت برادرانه را با هم در خود جمع نکرده اند؟! مگر ایشان کم به فکر فرزندان خود بوده اند؟! مگر ایشان کم برای آنها دعا کرده اند؟! مگر ایشان کم از آنها دستگیری کرده اند؟! و مگر ایشان به فرزندان خویش به خاطر خود آنها محبت نمی ورزند؟! همان طور که بیان شد، پدر و مادر نوعاً فرزندان را برای اینکه خودشان از او استفاده ای ببرند نمی خواهند، بلکه او را به خاطر خودش دوست می دارند. و قطعاً در امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که مهربانترین پدر دنیا هستند، این ویژگی بیش از هر پدر دیگری وجود دارد و یقیناً محبت ایشان به مؤمنان از خالص ترین و شدیدترین محبت هاست. پس چرا برخی فرزندان این پدر رؤوف وقتی که گاهی برای رفع گرفتاری هایشان به ایشان متوسل می شوند و آنچه دوست دارند - نه آنچه به صلاحشان است - را به دست نمی آورند، نسبت به پدر خود بی مهری می کنند و به خاطر اینکه پدر مهربانشان در چند مورد به میل آنها عمل نکرده است، همه الطاف و محبت هایشان را فراموش می کنند؟! آیا معیار دوستی و محبت ما به امام زمانمان این است که مشکلات دنیوی ما را حل کنند؟! چه بسا آنچه دوست می داریم به صلاح ما نباشد. آیا باید همچون کودکی که از چیزی خوشش می آید

ولی پدر یا مادر به خاطر اینکه دوستش می دارند برایش تهنیه نمی کنند، با پدر حکیم و مهربان خویش قهر کنیم؟! حتی ممکن است آنچه را خواسته ایم برایمان فراهم نکنند تا باز هم در خانه ایشان را بکوئیم و بر آستان مقدسشان سر بگذاریم و از سودای دل ناله «یا مهدی ادرکنی» و «الغوث یا صاحب الزمان» را ستردهیم. این نکته از اسراری است که در وادی محبت وجود دارد. گاهی محبوب، مراد مُحب را نمی دهد چون می داند که اگر خواسته اش برآورده شود، او که هنوز در وادی محبت کامل نشده و در این مسیر طفل دبستانی است، دیگر سراغی از محبوب نمی گیرد و به آنچه به دست آورده دل خوش می کند و از هدف اصلی باز می ماند. هدف این است که توجه ایتام آل محمد (علیهم السلام) به پدر پنهان از دیدگانشان بیشتر و بیشتر شود و آنچنان او را حاضر ببینند که غیبت ایشان به منزله مشاهده گردد. این هدف عالی و غایت نهایی چگونه حاصل می شود؟ آنها که در محبت به امام خویش خلوص دارند، هیچگاه از اینکه ایشان مشکلات آنها را حل نکرده اند، نسبت به حضرت دلسرد و کم عاطفه نمی شوند و به خوبی توجه دارند که گاهی همین مشکلات و گرفتاری ها باعث می شود که انسان کمال اتصال روحی و پیوند قلبی و عاطفی را با محبوب خود برقرار کند:

خوشا دردی که در مانش تو باشی *** خوشا راهی که پایانش تو باشی

لذا تحمل سختی ها و گرفتاری های شخصی، در مقایسه با آنچه در این مشکلات نصیب آنها می شود، چیزی نخواهد بود. پس ایشان نه تنها از امامشان فاصله نمی گیرند، بلکه آن مصیبت ها و رنج هایی را که مقدمه اتصال بیشترشان شده، بدون ناراحتی و ناخشنودی تحمل می کنند.

آن که در گرفتاری هایش، بهترین پناه و محکم ترین تکیه گاه را حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء می داند و به خاطر رفع آنها به ذیل عنایات ایشان متوسّل می شود، باید توجّه کند که در این گرفتاری قدمهایی به سوی امامش برداشته و به مراتب بیش از گذشته به ایشان نزدیک شده است و این چیزی نبود که اگر آن گرفتاری پیش نمی آمد برایش حاصل می شد. به این ترتیب قدر آنچه را به دست آورده می داند و به خاطر کمبودها و ناراحتی های خود از امامش فاصله نمی گیرد، بلکه هر قدر کمبودهایش بیشتر می شود، ارادتش و توجهش را به امام زمانش بیشتر می کند و خدای متعال را بابت این نعمت (نعمت ارتباط قوی تر با امام (علیه السلام)) شکر می گزارد. پس طبق قاعده ای که توضیح داده شد، سست ترین و پست ترین درجه محبت این است که اهل ایمان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به خاطر منافع خودشان و استفاده هایی که از حضرتش می برند، دوست بدانند، ولی هر قدر بتوانند خودشان را بیشتر کنار بگذارند، محبت خالص تری نصیبشان می شود؛ این محبت به جایی می رسد که مؤمن امامش را فقط به خاطر خود امام دوست می دارد و ذره ای خودخواهی و خوددوستی در او نمی ماند. البته این درجه، درجه بسیار والا و لطیفی است که به سادگی نصیب انسان نمی شود و افراد بسیار کمی به درجه صددرصد خالص در دوستی اینگونه با امامشان می رسند. انسان باید ابتدا ارزش چنین محبتی را خوب بفهمد و سپس برای اینکه به این اکسیر اعظم نائل شود، هم به درگاه الهی تصرّح کند و هم به وظایف خویش در برابر امامش به طور کامل پای بند باشد، تا آنکه مورد چنین لطف بیکرانی قرار گیرد. فراموش نشود که پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) یک درجه ای از محبت را شرط ایمان کامل دانسته اند: لا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَكُونَ عَتْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عَتْرَتِهِ. (1) بنده ای ایمان نمی آورد مگر اینکه من (پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)) نزد او از خودش محبوبتر و خانواده ام نزد او از خانواده اش محبوبتر باشد. طبق این بیان اگر کسی هنوز به مرحله ای نرسیده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را بیشتر از خودش و عترت ایشان را بیشتر از خانواده خودش دوست بدارد، هنوز به ایمان کامل نرسیده است. هنوز باید زحمت بکشد و محبت خود را خالص کند تا کم کم به این حد نزدیک شود تا به جایی برسد که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) را برای خودش نخواهد بلکه خودش را برای آنها بخواهد و به واقع و از دل - نه فقط به زبان - خطاب به امام زمانش بگوید: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي لَكَ الْوَقَاءُ وَ الْحِمَى. (2) پدر و مادرم فدای شما و جانم نگهدار و حامی شما باشد. و از اینکه خودش را برای امام زمانش به سختی بیندازد، لذت عبادت خدا را ببرد. در میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) گاهی افرادی پیدا می شدند که از دوستداران خالص ایشان بودند. محبت خالص نشانه هایی دارد که به طور طبیعی از شخص مُحب بروز می کند. یکی از این نشانه ها عبارت است از اینکه محبت، طاقت دوری از محبوب

ص: 132

1-27.. علل الشرایع ج 1 ص 140.

2-28.. دعای ندبه (الاقبال ص 297).

خود را ندارد. نمونه ای از این دست شخصی بود از «انصار» که روزی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مشرف شد و عرض کرد: من طاقت دوری شما را ندارم، داخل منزل خود می شوم ولی وقتی یاد شما می افتم، باغ و ملک خود را رها کرده به سراغ شما می آیم تا از روی محبت به شما، نظری به شما بیندازم. حضرت در پاسخ به ابراز محبت این شخص به او وعده دادند که در قیامت همراه پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحان خواهد بود. (1) آری؛ هر قدر محبت شدیدتر باشد، درد فراق محبوب، محبت را بیشتر رنج می دهد. یکی دیگر از نشانه های محب خالص این است که مُحب می تواند محبوب خود را در سختی و گرفتاری ببیند و اگر محبوبش گرفتار شود، گرفتاری محبوب، گرفتاری خود اوست. هر چه رابطه محبت بین محبت و محبوب قوی تر باشد، محب در گرفتاری های محبوبش بیشتر احساس گرفتاری می کند. مثال مناسب در این موضوع همان مثال فرزندی است که پدر و مادرش را خالصانه دوست می دارد. او اگر پدرش را گرفتار ببیند، در حقیقت خودش گرفتار می شود و نمی تواند خودش را جدای از پدر بداند. آنقدر پدرش را دوست دارد که آرزو می کند به جای پدر، خود او گرفتار شود، و پدر از گرفتاری رهایی یابد. حال اگر بنده مؤمنی - مطابق حدیث منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) - امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بیش از پدر نَسبی اش دوست داشته باشد، نمی تواند در گرفتاری ایشان بی تفاوت بماند، بلکه به اندازه محبتش به ایشان در

ص: 133

گرفتاری آن حضرت، حقیقتاً گرفتار می‌گردد و بیش از آنکه در گرفتاری‌های مربوط به شخص خودش ناراحت و بی‌تاب می‌شد، در گرفتاری ایشان بی‌قرار و نگران می‌شود. چنین شخصی واقعاً خود و ناراحتی‌ها و مشکلاتش را فراموش می‌کند و تنها به مولای خود و گرفتاری‌های حضرتش می‌اندیشد، تا به جایی می‌رسد که دردها و سختی‌های خودش او را به درد نمی‌آورد. و دلیلش این است که دیگر خود را فراموش کرده و در دلش جز امامش چیزی جای ندارد. منتظر واقعی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از دو جهت به این رتبه عالی می‌رسد: یکی از جهت درد دوری از امام (علیه السلام) و اینکه از دیدار محبوب خویش محروم مانده است. دوم از جهت اینکه امامش را در زمان غیبت بسیار گرفتار می‌بیند و آنقدر ایشان را دوست دارد که وقتی گرفتاری‌های حضرت را می‌بیند، گرفتاری‌های خودش را فراموش می‌کند. ما در فصل گذشته از همین کتاب، مختصری درباره شدت گرفتاری‌های امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در این زمان توضیح دادیم. طبق ادله نقل شده روشن شد که عمده گرفتاری‌های حضرت به خاطر دوستان و شیعیانشان است و چون ایشان نمی‌توانند خود را از فرزندان ایشان جدا ببینند، مشکلات و ناراحتی‌های مؤمنان در زمان غیبت - به ویژه گرفتاری‌های معنوی آنها - امام (علیه السلام) را به شدت گرفتار و رنجور ساخته است. بنابراین منتظر فرج امام (علیه السلام) با توجه به علاقه و محبت شدیدی که به ایشان دارد، بیش از آنکه در انتظار فرج خودش و دیگران باشد، فرج مولایش را انتظار می‌کشد و ظهور ایشان را بیش از هر چیز به خاطر خلاصی خود ایشان از گرفتاری‌ها و سختی‌های زمان غیبت طلب می‌کند. او با اینکه می‌داند فرج ایشان در حقیقت فرج خود او و

همه مؤمنان بلکه همه انسانهای مظلوم و بالاتر فرج همه عالم است، ولی آنچه او را گرفتار کرده، گرفتاری دیگران و حتی خودش نیست. او همه را فراموش کرده و فقط به فکر مولایش می باشد. چه زیبا فرموده است آن منتظر راستین امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در نشانه های انتظار فرج: أوجع فراقه بحيث يغفل المنتظر عن جميع ما يتعلق بحفظ نفسه و لا يشعر بما يصيبه من الآلام الموجهة و الشدائد المفطعة. (1) آنچنان دوری از امام (علیه السلام) برای منتظر ایشان در آور است که از آنچه به حفظ و مراقبت خود مربوط است غافل می شود و دیگر دردهای رنج آور و سختی های وحشتناک (خود) را اصلاً احساس نمی کند. البته ظاهر فرمایش ایشان به جهت اولی که اشاره کردیم مربوط می شود. ولی اگر جهت دوم را هم به آن ضمیمه کنیم، این حالت به مراتب شدیدتر می شود و این نشانه بهتر خودنمایی می کند. اما باید تصدیق کرد که رسیدن به این مراتب از انتظار فرج را به راحتی برای انسان میسر نیست. تا محبت خالص نسبت به امام غایب (علیه السلام) در منتظر وجود نداشته باشد، به این حد نمی رسد که به کلی از امور مربوط به خود و حتی ناراحتی ها و سختی هایش غافل شود و رنج و مصیبت آنها را احساس نکند و تنها رنج دوری از امام (علیه السلام) و مشاهده گرفتاری های ایشان آزارش دهد. خداوند را قسم می دهیم به وجود مقدس خود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که

ص: 135

قطره ای و بلکه دریایی از این محبت را نصیب همه دوستداران و شیفتگان حضرتش بگرداند و ما را از چشیدن این رتبه از انتظار فرج و درک این عبادت بی نظیر مؤمنان محروم نگرداند. اکنون برای اینکه به گوشه ای دیگر از رنج ها و غصه های امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت آگاه شویم تا ان شاء الله سوز انتظار فرج خالص را نسبت به ایشان بیشتر وجدان کنیم، به دعایی که پدر بزرگوار امام (علیه السلام) در حق ایشان کرده اند، توجه می کنیم.

دعای قنوت امام عسکری (علیه السلام) در فرج فرزند خود

مرحوم سید بن طاووس در کتاب شریف «مُهَج الدعوات» در باب قنوت های ائمه اطهار (علیهم السلام) دعایی نقل فرموده است. این دعا را امام حسن عسکری (علیه السلام) در قنوت نماز خود خوانده اند و زمانی که مردم قم از حاکم ظالم زمان خود- موسی بن بُغا- که از عمال متوکل عباسی بود به آن حضرت شکایت کردند، ایشان برای رفع گرفتاری آنها و خلاصی از آن ستمگر به خواندن این دعا پس از ادای نماز مظلوم (1)، توصیه فرمودند. مردم هم به سفارش امام (علیه السلام) عمل کردند و آن حاکم ظالم خیلی زود به انتقام الهی گرفتار آمد و مردم قم از شر او خلاص شدند. امام حسن عسکری (علیه السلام) در این دستورالعمل که برای رفع گرفتاری از مردم مظلوم توصیه کردند، به صورت نسبتاً مفصّلی برای تعجیل در فرج فرزند گرامی خود، دعا فرموده اند. این خود درسی است برای

ص: 136

1-31.. کیفیت این نماز در کتاب شریف مکیال المکارم ج 2 ص 86 و 87 به چند صورت ذکر شده است.

همه منتظران ظهور که در وقت گرفتاری های خود، بیش از هر چیز و پیش از هرکس، در حق مولای مظلوم خود و تعجیل فرج ایشان به درگاه الهی دعا کنند تا خداوند به برکت این دعا، آنها را هم از گرفتاری خود خلاصی بخشد. دعا با فرض سپاس از نعمت ها به درگاه الهی و تقاضای فزونی آن نعمت ها شروع می شود. و پس از راز و نیاز با پروردگار، بخشی از سختی ها و گرفتاری های ائمه (علیهم السلام) و شیعیانشان مطرح می شود. و سپس از درگاه الهی تقاضای انتقام او از ظالمین بیان می گردد. آنگاه دعا درباره حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با این عبارت آغاز می شود: (اللَّهُمَّ) وَ اسْفِرْنَا عَنِ نَهَارِ الْعَدْلِ وَ اَرِنَاهُ سَرْمَدًا لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ نُورًا لَا شَوْبَ مَعَهُ... (1)

(خدایا) و روز عدالت را برای ما آشکار فرما و آن را برای همیشه بدون تاریکی و به صورت روشنایی خالص به ما بنما. سپس به این فراز از دعا می رسند که عرضه می دارند: اللَّهُمَّ فَكَمَا نَصَبَ نَفْسَهُ غَرَضًا فَيَكُ لِلْأَبْعَدِينَ وَ جَادَ بِبَدَلٍ مُهْجَتِهِ لَكَ فِي الدَّبِّ عَنِ حَرِيمِ الْمُؤْمِنِينَ... مع مَا يَتَجَرَّعُهُ فَيَكُ مِنْ مَرَارَاتِ الْغَيْظِ الْجَارِحَةِ بِمَوَاسِّ (بِحَوَاسِّ) الْقُلُوبِ وَ مَا يَعْتَوِرُهُ مِنَ الْغُمُومِ وَ يُفْرَغُ عَلَيْهِ مِنْ أَحْدَاثِ الْخُطُوبِ وَ يَشْرُقُ بِهِ مِنَ الْغُصَصِ الَّتِي لَا تَبْتَلِعُهَا الْحُلُوقُ وَ لَا تَحْنُو عَلَيْهَا الضُّلُوعُ مِنْ نَظَرَةٍ إِلَى أَمْرٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ لَا تَنَالُهُ يَرُهُ بِتَغْيِيرِهِ وَ رَدَّهُ إِلَى مَحَبَّتِكَ.

ص: 137

فَاشْدُدِ اللَّهُمَّ أَرْزُهُ بِبَصْرِكَ... (1) خدایا، همچنانکه ایشان خود را در راه تو آماج (ضربه ها و حمله های) افراد پست (و دشمنان) قرار داده و جان (شریف) خود را به خاطر تو در دفاع از حریم مؤمنان ارزانی داشته است... به همراه ناراحتی های تلخ و دل آزاری که برای رضای تو می خورد و غم هایی که ایشان را فرا می گیرد و مصیبت های تازه که بر حضرتش فرو می ریزد و غصه های گلوگیری که قابل تحمل نیستند و کسی تاب تحمل بار آنها را ندارد، آنگاه که یکی از دستورات (عمل نشده) تو را می نگرد ولی دستش به تغییر دادن آن و بازگرداندنش به آنچه مورد رضای تو است نمی رسد، پس (حال که ایشان چنین حالی دارند) خدایا پشت ایشان را با یاری خود محکم فرما... در این عبارات شدت و سختی نگرانی ها و غصه هایی که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت به خاطر رضای خدا متحمل می شوند، کاملاً منعکس است. ایشان پدر فوق العاده مهربانی هستند که برای حفظ فرزندان خود از بلایا و حوادثی که بنیان آنها را بر می کند، جان گرانتقدر خویش را سپر ساخته اند و با خون دلهایی که در زمان غیبت به خاطر مؤمنان می خوردند، سعی در حفظ آنها دارند. حضرت در این راه برای رضای خداوند، غصه های زیادی می خوردند و ناراحتی های بسیار تلخی را متحمل می شوند که به اصطلاح از گلو پایین نمی رود. وقتی می خواهند بگویند که تحمل چیزی فوق العاده سخت است، این تعبیر را به کار می برند که از گلو

ص: 138

پایین نمی رود. منشأ این غصّه های تلخ و غم های گلوگیر این است که به دستورات دین عمل نمی شود و مؤمنان هم که فرزندان محبوب ایشان هستند، با غرق شدن در وادی گمراهی و معصیت، راه دوری از خداوند و رضای او را می پیمایند و ایشان توان مشاهده این صحنه ها را ندارند، به خصوص که - چون هنوز اذن الهی برای ظهور حضرتش صادر نشده است - خود را مُجاز به تغییر دادن امور و اصلاح آنها و برگرداندنش به مسیر مورد رضای پروردگار نمی بینند و لذا جز این چاره ای ندارند که این مصائب تلخ را تحمّل کنند. در فصل گذشته توضیح داده شد که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، هم به دلیل ایمان کامل و هم به جهت مسؤولیتی که نسبت به خلق خداوند احساس می کنند. بیشترین رنج را از وقوع معاصی در عالم می برند و به همین جهت شدیدترین حال انتظار فرج هم در خود ایشان وجود دارد.

دو نمونه از دعاهای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در تعجیل فرج خودشان

ایشان در یکی از دعاهای قنوت نماز خود، از دل آتشین و سوز انتظار خویش این گونه حکایت می کنند: فَإِنَّكَ اللَّهُمَّ قُلْتَ: ... «فَلَمَّا أَسْفُونَا ائْتَمَمْنَا مِنْهُمْ» (1) و إِنَّ الْغَايَةَ عِنْدَنَا قَدْ تَنَاهَتْ وَإِنَّا لِعَصَبٍ بِكَ غَاضِبُونَ وَإِنَّا عَلَى نَصْرِ الْحَقِّ مُتَعَصِبُونَ وَإِلَى وُرُودِ أَمْرِكَ مُسْتَأْجِرُونَ وَإِلَيْنِجَازِ وَعَدِّكَ مُرْتَقِبُونَ وَإِلِحْلُولِ وَعِيدِكَ بِأَعْدَائِكَ

ص: 139

مَتَوَقَّعُونَ. (1) پس خدایا تو خود فرمودی: «پس آنگاه که ما را اسفناک ساختند، ما از ایشان انتقام گرفتیم.» و به راستی که مهلت و فرصت (برای ظالمان و جباران) نزد ما به سر آمده و ما برای خشم تو خشمگین هستیم و ما بر یاری حق، همداستان هستیم و به صدور فرمانت مشتاقیم و در انتظار تحقق وعده ات هستیم و چشم به راه فرارسیدن تهدیدهایت نسبت به دشمنانت هستیم. اینکه حضرت در دعا عرضه داشته اند که مهلت ظالمان از نظر ایشان پایان یافته است، معنایش این نیست که خدای ناکرده خواسته باشند در کار خداوند پیش از صدور فرمان او، شتاب بورزند یا اینکه از قضای الهی در مورد غیبت خویش اعلام عدم رضایت کنند. هیچ مؤمنی به چنین اشتباه بزرگی نمی لغزد، چه برسد به امامی که مظهر ایمان کامل و بنده بی نظیر خداوند در زمان حاضر می باشند. ایشان بیشترین و کاملترین درجه تسلیم و رضا را نسبت به خواست خداوند و امر ایشان دارا هستند. این جمله حضرت در حقیقت بیان حال خود ایشان و زبان شکایت - البته همراه با رضایت - از دردهایی است که ایشان در این زمان دارند. وقتی به خدای خویش عرضه می کنند که فرصت از نظر ما تمام شده است، می خواهند نهایت ناراحتی و رنج خود را از غم و غصه های خویش - البته به خاطر خدا و برای رضای او - بیان کنند و در ادامه عرضه داشته اند که خشم ایشان خشم خداست و در عین حال

ص: 140

مشتاقانه منتظر صدور فرمان الهی برای ظهور خود هستند. در دعای دیگری هم که از وجود مقدّس حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در تعجیل فرج خودشان نقل شده چنین آمده است: **يَا نُورَ النُّورِ يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ... اجْعَلْ لِي وَلِشِيعَتِي مِنَ الضِّيْقِ فَرَجًا وَمِنَ الْهَمِّ مَخْرَجًا وَأَوْسَعَ لَنَا الْمُنْهَاجَ وَأَطْلِقْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ مَا يُفَرِّجُ.** (1) ای نور روشنایی و ای تدبیر کننده امور... برای من و شیعیانم گشایشی از تنگناها و راه نجاتی از ناراحتی ها قرار بده و راه (پیروی) را برای ما وسیع گردان و از جانب خود آنچه فرج ما را برساند بر ما ارزانی دار. تعبیر «ضیق» به معنای تنگنا که در این دعا به کار رفته است، به خوبی حال امام (علیه السلام) را نشان می دهد؛ به خصوص که ایشان برای خود و شیعیانشان از خداوند خروج از تنگناها و خلاصی از غم و غصّه ها را خواسته اند و این هم اشاره ای است به این حقیقت که پدر مهربان امت در گرفتاری ها و رنجهای فرزندان خویش، مغموم و گرفتار می شوند.

عالی ترین رتبه انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

از همه آنچه در این فصل بیان شد می توان نتیجه گرفت که: رنج ها و گرفتاری های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت - برای رضای خدا و به خاطر مؤمنان - بیش از هر کس دیگری است. و چون قدر و منزلت ایشان هم در پیشگاه خداوند بالاتر و برتر از همه مخلوقات است، بنابراین اگر کسی انتظار فرج ایشان را به خاطر خود ایشان داشته باشد،

ص: 141

بالاترین درجه این عبادت بزرگ را انجام داده است. طبق روایات سنتی که از حضرت ایوب پیامبر در امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وجود دارد، گشایش بعد از مصیبت است. امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: فی القائم مِنَّا سُنُّنٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ... أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ، فَالْفَرْجُ بَعْدَ الْبَلْوَى. (1) سنّت هایی از پیامبران در قائم ما وجود دارد... اما از حضرت ایوب، پس گشایش بعد از مصیبت است. امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همچون حضرت ایوب در سختی و مصیبت، دوران غیبت خویش را سپری می کند و هر روز ایشان با رنجها و دردهایی همراه است که تحمل آنها برای حضرتش بسیار سخت و سنگین می باشد ولی ایشان همچون ایوب - بلکه برتر از او- بر همه این مصائب صبر می کنند. حال اگر یک فرد شیعه، ایمانش به درجه ای برسد که فرج امامش را بیش از هر چیز برای رهایی خود ایشان از مصائب و رنجهای خود، بخواهد، این انتظار بالاترین درجه انجام فرج خواهد بود. این حال البته میوه و ثمره ایمان انسان است و بر درخت معرفت و محبت او به امام زمانش می روید. نمی توان توقع داشت که بدون معرفت عمیق و کامل این حالت برای مؤمن حاصل گردد چه در آن صورت چون میوه ای خواهد بود که از آن درخت دیگری بوه و به شکل مصنوعی به این درخت آویزان شده است. پس بالاترین رتبه انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در حقیقت بالاترین

ص: 142

عبادت کسی است که برترین درجات ایمان را دارد. و در جای خود ثابت شده است که عصارهٔ دین چیزی جز معرفت و محبت به خاندان رسالت (علیهم السلام) نیست. (1) و چنان انتظار فرجی برخاسته از همین چکیدهٔ دین است. کسی که هنوز به این درجه از محبت و انتظار فرج نرسیده است، باید هم در جهت طلب معرفت عمیق تر و در نتیجه محب شدیدتر نسبت به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بکوشد و هم با عمل به سفارشات مأثور در این زمینه کم کم خود را به این رتبه ارتقا بخشد. در دعای معروفی که نایب اول حضرت به خواندن آن سفارش کرده اند، چنین می خوانیم: أَنْتَ يَا رَبَّ الَّذِي تَكْشِفُ الضُّرَّ وَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ وَ تُنْجِي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. فَأَكْشِفِ الضُّرَّ عَنِّيكَ. (2) تو ای پروردگار من کسی هستی که مصیبت و بدحالی را رفع می کنی و انسان به اضطرار رسیده را- آنگاه که تو را بخواند- اجابت می کنی و از گرفتاری و اندوه رهایی می بخشی. پس ناراحتی و پریشان حالی را از ولی خودت رفع کن. «ضُرٌّ» در زبان عربی به مصیبت و زیان بدنی یا روحی اطلاق می شود و هرگونه زیان و خسارت روحی و پریشان حالی مصداق آن است. در این دعا از خدا می خواهیم که این «سوءحال» را از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دور گرداند و ایشان با اذن ظهورشان خوشحال فرماید. این آموزه ای است که اهل معرفت را به بالا-ترین سطح انتظار فرج امامشان می رساند. آری؛ کسی که امامش را از خودش بیشتر دوست

ص: 143

1-38.. مراجعه کنید به کتاب «معرفت امام عصر (عج)»؛ بخش اول، فصل سوم.

2-39.. جمال الاسبوع ص 319.

می‌دارد، بیش از آنکه انتظار فرج خود را داشته باشد، چشم انتظار فرج ایشان است و در گرفتاری های خودش از اینکه امامش به خاطر او ناراحت می‌شود، بیشتر از اینکه خودش به سختی افتاده، رنج می‌برد. فرزندی که در و مادرش را به خاطر خودشان دوست می‌دارد، اگر به گرفتاری سختی مبتلا شود- مثلاً بیماری صعب‌العلاجی پیدا کند- با اینکه از آن رنج می‌برد، ولی به خاطر محبتی که به پدر و مادرش دارد، سعی می‌کند ناراحتی خود را از آنها پنهان کند. چون می‌داند که آنها از گرفتاری فرزندشان بیش از خود او ناراحت می‌شوند و تحمل رنج خودش از ناراحتی پدر و مادرش برای او راحت تر است. بر همین اساس دوستدار واقعی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در گرفتاری های شخصی اش هم بیشتر به خاطر مولایش ناراحت می‌شود تا برای خودش. برای او تحمل ناراحتی و رنج امام (علیه السلام) در گرفتاری های شیعیان، از رنجی که خودش در گرفتاری هایش می‌برد، سخت تر و سنگین تر است. پس در همه مصیبت ها چه آن که مربوط به خودش است و چه آن که به سایر مؤمنان و حتی سایر مخلوقات مربوط می‌شود، بیش از هر چیز، غم و غصه های امام زمانش او را غمگین و ناراحت می‌کند. و از همین جهت انتظار فرج و گشایش امامش از انتظار فرج دیگران برایش مهم تر است و هم غم خود را مصروف به این مطلب می‌گرداند. البته همانطور که در گذشته بیان شد می‌داند که فرج ایشان در حقیقت فرج همه عالمیان است، ولی نیت انتظار فرجش بالاترین و خالصترین نیت هاست. چنین نیتی در انتظار فرج از لحاظ قصد قربت الهی بالاترین نیت هاست چرا که برخاسته از محبت خالص به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد

که آنهم برای خدا و به خاطر رضای اوست. محبت به امام (علیه السلام) از محبت به خداوند جدا نیست بلکه لازمه قطعی و ضروری آن است. هر قدر محبت به پروردگار بیشتر و خالص تر باشد، محبت به حجت حتی او هم خالصتر و شدیدتر است و بالعکس. بنابراین بالاترین رتبه انتظار فرج امام (علیه السلام) از آن کسی است که بیشترین و خالص ترین محبت ها را به ایشان دارد و این خود نشانه بالاترین درجات ایمان به خدا و اوج بندگی اوست. خداوند به منتظران آن عزیز توفیق درک این رتبه عالی را در عبادت و بندگی عطا فرماید.

بخش سوم: انتظار لحظه به لحظه

اشاره

ص: 147

اشاره

یکی از مباحثی که تأثیر زیادی در عمق معنای انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد، توجه به این واقعیت است که امر فرج ممکن است در هر روز یا شب بلکه در هر ساعت یا لحظه ای تحقق پیدا کند و در هیچ زمانی نمی توان نسبت به آن ناامید بود. پس انتظار فرج باید لحظه به لحظه باشد. و اگر این حقیقت را کسی با عمق وجودش باور کند، تأثیر زیادی در شدت انتظارش خواهد گذاشت. اساس و پایه این اعتقاد، توجه به بداء پذیر بودن وقت ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

وقت قطعی برای ظهور تعیین نشده است

اصل ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امری است قطعی و وعده ای است الهی که قطعاً و یقیناً انجام می پذیرد و هیچ گونه تغییری در آن واقع نخواهد شد. اما وقت این امر مبارک بنا بر روایات متعددی که از امامان معصوم (علیهم السلام) به ما رسیده، ممکن است مقدم یا مؤخر گردد، جلو بیفتد یا اینک به تأخیر بینجامد. یعنی وقت قطعی و لایتغیر برای آن وجود

ندارد. چه بسا تاکنون وقتی یا اوقاتی برای آن معین شده باشد ولی قبل از رسیدن آن وقت یا اوقات، به تأخیر افتاده باشد. اعتقاد به این حقیقت برای شیعیان که برای خداوند حق «بداء» قائل هستند، کاملاً ممکن است. «بداء» یعنی تغییر یافتن مقدرات الهی. این تغییر بنا به حکمت هایی به وسیله خود پروردگار انجام می شود و لازمه پذیرفتن آن، جهل او نسبت به آینده نیست. آنچه به وقوع می پیوندد، قبل از آنکه واقع شود، خداوند به آن عالم است و اگر در وقوع آن تقدیم یا تأخیری صورت پذیرد، خداوند نسبت به آن هم دانا و آگاه است؛ ولی اراده پروردگار غیر از علم اوست. خدای متعال می داند که چه چیزی، در چه زمانی واقع می شود، ولی ممکن است تحقق آن را در زمانی زودتر از آنچه واقع می شود، تقدیر کند و براساس همین تقدیر همه امور را سامان دهد، ولی قبل از رسیدن زمان وقوع آن، بداء صورت پذیرد و انجام آن چیز به تأخیر بیفتد، یعنی تقدیر الهی توسط خود او تغییر کند. هرچند خداوند این تغییر را از قبل به علم ذاتی اش می دانسته است، ولی این علم، مانع تقدیر اولی و تغییر آن نمی گردد و آن تقدیر و این تغییر هر دو کاملاً واقعی و بر طبق حکمت های الهی بوده است. همین گونه است اگر وقوع چیزی به جلو بیفتد. پس به طور خلاصه تقدیم و تأخیر چیزی از موارد بداء محسوب می شود. حالت دیگری هم در مورد بدائیات امکان پذیر است؛ و آن اینکه خداوند در مورد چیزی از لحاظ زمان وقوع آن تقدیری نکرده باشد، یا به عبارت دیگر تقدیر زمان آن همراه با وقوعش باشد و تقدیر سابق و مقدم بر تحققش نداشته باشد.

در این مورد نمی توان گفت که تغییری در مقدرات واقع شده - چون اصلاً تقدیر سابقی در آن وجود نداشته است - ولی می توان گفت که خداوند ابتدا به تقدیر فرموده است، یعنی تقدیری را که نبوده ایجاد نموده است. پس این تقدیر، یک تقدیر جدید می باشد و همین جدید بودن، وجه اشتراک این حالت با حالت قبلی است که در آن تقدیر سابقی بوده ولی خداوند آن را تغییر داده است. بنابراین آنچه در هر دو قسم از بداء وجود دارد، «تقدیر جدید» می باشد. در مورد وقت ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می توان گفت که هر دو حالت قابل فرض است. هم ممکن است وقتی قبل از ظهور برای آن معین بشود ولی قبل از تحقق آن، وقش توسط خود خداوند تغییر پیدا کند (حالت اول) و هم می شود وقت آن همزمان با خود ظهور تقدیر شود (حالت دوم). در هر دو صورت تقدیر زمان ظهور یک تقدیر جدید خواهد بود. پس به هر حال می توان گفت که ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یک وقت قطعی و غیرقابل بداء ندارد؛ یا اصلاً وقتی برای آن تقدیر نشده و یا اگر هم تقدیر شده، قابل تغییر می باشد. البته وقتی می گوئیم قابل تغییر است منظور این نیست حتماً تغییر می پذیرد. چه بسا تقدیری صورت پذیرد که تغییر هم نکند، ولی هیچ تقدیر غیرقابل تغییری در وقت ظهور وجود ندارد. در احادیثی که از اهل بیت عصمت و طهارت به ما رسیده است، اصل اینکه ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وقت قطعی و غیرقابل بداء ندارد، مسلم و یقینی است، ولی در اینکه آیا قبل از رسیدن زمان ظهور، وقتی معین می شود که قابل بداء باشد یا اینکه اصلاً وقتی از قبل تقدیر نمی شود، هر دو احتمال وجود دارد.

ما در اینجا بدون اینکه بخواهیم یک احتمال را اثبات و دیگری را رد کنیم، به عنوان تأییدی بر احتمال دوم، به حدیث معروفی از امام محمدباقر (علیه السلام) استناد می‌کنیم. راوی این حدیث جناب ابوحمزه ثمالی است. ایشان به حضرت عرض می‌کند که امیرمؤمنان می‌فرمود: *إِلَى السَّبْعِينَ بَلَاءً: تَأْسِيفًا لِمَا بَلَغَ مِنْ بَلَاءِ رَحْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سِتِّ سِنِينَ وَتَأْسِيفًا لِمَا بَلَغَ مِنْ بَلَاءِ رَحْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سِتِّ سِنِينَ*. و می‌فرمود: *بَعْدَ الْبَلَاءِ رَخَاءٌ: بَعْدَ مَا بَلَغَ مِنْ بَلَاءِ رَحْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سِتِّ سِنِينَ*. و می‌فرمودند: *إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ. فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةَ سَنَةٍ. فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتُمُ الْحَدِيثَ وَكَشَفْتُمُ قِنَاعَ السَّرِّ فَأَخْرَهُ اللَّهُ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ عِنْدَنَا وَقْتًا. وَ«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»(1). (2) خداوند متعال زمان این امر (فرج شیعیان) را در سال هفتاد قرار داده بود، اما وقتی حضرت حسین (علیه السلام) کشته شدند، غضب خداوند بر اهل زمین شدت گرفت. از این رو آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت. ما (این خبر را) به شما گفتیم، ولی شما خبر را پخش کردید و از آن راز پرده برداشتید، پس خداوند (بار دیگر) فرج را به تأخیر انداخت و دیگر زمانی برای آن نزد ما قرار نداد. و «خداوند آنچه را که می‌خواهد محو و (آنچه را می‌خواهد) اثبات می‌کند و اصل همه آنچه نوشته شده نزد اوست».*

ص: 152

1-1.. رعد/39.

2-2.. الغيبة (طوسی) ح 417.

در این حدیث شریف از راحتی و گشایش شیعه سخن رفته است که قبل از ظهور امام دوازدهم (علیه السلام) هم می توانسته به صورت محدود و جزئی تحقق پیدا کند. رهایی شیعیان از سختی ها و فشارهای وارد برایشان، جز به فرج اهل بیت (علیهم السلام) محقق نمی شود. و فرج اهل بیت (علیهم السلام) به طور کامل و فراگیر فقط با ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرا می رسد. اما به صورت محدودتر پیش از آنهم توسط خدای متعال دو بار تقدیر شد، ولی هر دو بار به خاطر خطاهای خود مردم مشمول بداء قرار گرفت و به تأخیر افتاد: بار اول چون مردم بر کشتن سیدالشهدا (علیه السلام) اجتماع کردند و گروهی هم که شرکت نداشتند، بدان راضی شدند؛ و بار دوم به دلیل برملا کردن این راز. پس دو بار که در وقت فرج بداء صورت گرفت، تغییر در تقدیر الهی واقع شد، ولی پس از این دو بار، دیگر وقتی برای فرج از جانب خداوند نزد ائمه (علیهم السلام) قرار داده نشده است. چنانکه صریحاً در این حدیث فرموده اند: لَمْ يَجْعَلْ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ عِنْدَنَا وَقْتاً. از این عبارت فهمیده می شود که خداوند پس از آنکه دو بار آسایش و راحتی را برای اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان ایشان مقدر ساخت و اعمال زشت مردم باعث شد تا خداوند فرج ایشان را به تأخیر بیندازد، دیگر برای آن زمانی را معین نکرد یا اینکه اصطلاحاً تقدیری در مورد وقت آن انجام نداد. بنابراین چون تقدیری نسبت به آن صورت نگرفته، خود امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم که امام مبین (1) و کتاب مبین (2) می باشد، نسبت

ص: 153

1-3.. سورة يس آية 12: «وكل شيء أحصيناه في إمام مبین». مراجعه شود به تفاسیر روایی ذیل آیه شریفه.

2-4.. سورة دخان آية 1 و 2: «حم و الكتاب المبین». مراجعه شود به تفاسیر روایی ذیل آیه شریفه.

به آن عالم نیست. طبق احادیث متعدّد، امام (علیه السلام) به همه مخلوقات الهی علم دارد، اما اگر چیزی هنوز خلق نشده باشد، فقط خدای متعال به علم ذاتی اش (1) نسبت به آن علم دارد. بنابراین اگر امام (علیه السلام) آن را نداند، نقصی در علم ایشان نیست. اگر بگوییم که بعد از دو بار تأخیر افتادن فرج، خداوند دیگر وقتی برای آن معین نفرمود، لازمه اش این است که علم آن نزد امام (علیه السلام) هم نباشد چون اگر تقدیر شده بود، قطعاً امام مبین آن را می دانست. بنابراین از ظاهر فرمایش امام (علیه السلام) که فرمود: «خداوند وقتی برای فرج نزد ما قرار نداد»، می توان استفاده کرد که خود اهل بیت (علیهم السلام) از وقت فرج خویش آگاهی ندارند. البته روشن است که در حدیث شریف، آن دو بار تقدیری که به تأخیر افتاد با توجه به زمانهایی که معین شده (سال هفتاد و صد و چهل) به ظهور امام دوازدهم (علیه السلام) مربوط نمی شد ولی عبارت حدیث کلی است و شامل هر نوع فرج عمومی برای ائمه (علیهم السلام) و شیعیان می شود. ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز یکی از مصادیق فرج می باشد و چون تعیین وقت در مورد آن به صورت کلی نفی شده است، حکم عام به مورد خاص هم سرایت می کند.

ص: 154

1-5. در احادیث از دو علم برای خداوند سخن رفته است که هیچ گونه اشتراک حقیقی بین آنها وجود ندارد. اول: علمی که اختصاص به خدای متعال دارد و دوم: علمی که به ملائکه و انبیا و ائمه (هم) داده شده است. اولی این است که چون ذات مقدّس پروردگار از هر نقصی منزّه می باشد، بنابراین نسبت جهل به او جایز نیست و همین را علم ذاتی پروردگار می نامیم. دومین علمی است که مخلوق خداوند می باشد و همه علوم خلاق از این قسم است. رجوع شود به: اصول کافی، کتاب التوحید، باب البداء حدیث 6 و 8.

بنابراین می توان با استناد به این حدیث چنین برداشت کرد که حضرت بقية الله ارواحنا فداه زمان ظهور و فرج نهایی خود را نمی دانند و این - همان طور که گذشت - عیب و نقصی در مورد علم ایشان به حساب نمی آید. درست مانند اینکه امامی از وقوع چیزی در آینده خبر دهد ولی در آن بداء صورت بگیرد و آن چیز مطابق خبر امام (علیه السلام) واقع نشود. این امر در مورد پیامبران و ائمه (علیهم السلام) سابقه داشته و با آنچه شیعه در مورد علوم غیبی ایشان قائل است، منافاتی ندارد. اگر از یک امام معصوم (علیه السلام) خبری مورد اعتماد نقل شود ولی مطابق واقع در نیاید، ما هیچگاه در راستگویی امام (علیه السلام) به شک نمی افتیم بلکه طبق آنچه خود ایشان تعلیم فرموده اند، می گوییم در آن بداء صورت گرفته است. و این نقصی در مورد علم کامل امام (علیه السلام) نیست، چون ممکن است خدای متعال علم آنچه را که به بداء واقع می شود به ایشان تعلیم نکرده باشد. در مورد اموری که وقتی برای آن تقدیر نشده هم مطلب از همین قرار است. پس برای زمان ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اگر تقدیری صورت نگرفته باشد، طبیعی است که خود ایشان هم نسبت به آن آگاهی نداشته باشد. حدیث دیگری که می تواند مؤید این بحث (معین نشدن وقت ظهور برای ائمه (علیهم السلام)) باشد، از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که وقتی راوی حدیث از ایشان درباره زمان ظهور امام (علیه السلام) پرسید⁽¹⁾، چنین پاسخ

ص: 155

1-6.. از ادامه پاسخ امام (ع) که در متن نیامده است، می توان فهمید که سؤال و جواب مذکور درباره وقت ظهور و فرج ائمه (هم) بوده است. ادامه عبارت چنین است: و لکن إذا اشتدَّت الحاجةُ و الفاقةُ و انکر الناسُ بعضهم بعضاً، فعند ذلک تَوَقَّعُوا هذا الامرَ صباحاً و مساءً.

فرمودند: أما إنّه لم يُوقَّتْ لنا فيه وقتٌ. ولكن إذا حدّثناكم بشيءٍ فكان كما تقولُ فقولوا: صدقَ اللهُ ورَسُولُهُ. وإن كان بخلاف ذلك، فقولوا: صدقَ اللهُ ورَسُولُهُ، تُوجَرُوا مَرَّتَيْنِ. (1) آگاه باشید که برای ما زمانی در مورد ظهور معین نشده است. ولی اگر برای شما از وقوع چیزی سخن گفتیم و همان طور که گفته ایم واقع شد، بگویید که خدا و رسولش راست گفته اند. و اگر خلاف آنچه بودیم واقع شد، باز هم بگویید که خدا و رسولش راست گفته اند، تا اینکه دو برابر پاداش ببرند. در اینجا به صراحت بیان فرموده اند که زمانی را برای ائمه (علیهم السلام) در مورد ظهور حضرت معین نکرده اند. پس نمی توان گفت که خود ایشان وقت ظهور را می دانند اما مأمور به مخفی نگه داشتن آن هستند. اما اینکه در ادامه حدیث فرموده اند: «اگر ما (اهل بیت (علیهم السلام)) از وقوع چیزی خبر دادیم اما مطابق واقع نشد، ما به شما دروغ نگفته ایم» این مطلب اشاره به مسأله «بداء» دارد که یک قاعده کلی می باشد و در مورد وقت ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مورد پیدا نمی کند. چون ائمه (علیهم السلام) هیچگاه وقتی برای آن معین نکرده اند. توضیح مطلب اینکه: احتمال بداء در مورد همه اخباری که از ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده است، وجود دارد و لزومی ندارد که در هر خبری از امام معصوم (علیه السلام) اشاره به احتمال بداء در خصوص آن شده باشد. به عنوان یک قاعده کلی فرموده اند که ممکن است بعضی از اخباری که به شما می گوئیم، مطلق واقع در نیاید؛ در این مورد بدانید که ما به شما

ص: 156

راست گفته ایم ولی خداوند در مورد آن بداء فرموده است. این قاعده کلی برای تمام احادیث کفایت می کند. البته اگر ائمه (علیهم السلام) از وقوع چیزی به طور قطعی خبر داده باشند در حقیقت فرموده باشند که در مورد آن بداء صورت نمی گیرد، آن خبر را می توان قطعی و غیرقابل بداء دانست. بنابراین، اصل بر این است که در همه اخبار ائمه (علیهم السلام) احتمال بداء وجود دارد مگر آنکه موردی را خودشان استثنا فرموده باشند. اما این اصل کلی در مورد پیشگویی نسبت به زمان ظهور امام دوازدهم (علیه السلام) مصداق پیدا نمی کند و فقط شامل مواردی می شود که ائمه (علیهم السلام) از فرج محدود و جزئی شیعیان قبل از فرج نهایی و کامل - که با ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محقق می شود - خبر داده اند؛ همچون حدیثی که در آن ابوحمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) درباره پیشگویی امیر مؤمنان (علیه السلام) پرسیده بود. ائمه (علیهم السلام) در مورد وقت ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هیچگاه زمانی تعیین نکرده و نمی کنند. شاهد این مدعا حدیث ابوبصیر است که می گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پرسیدم. حضرت در پاسخ فرمودند: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ. (1) تعیین کنندگان وقت (برای ظهور قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) دروغ می گویند. ما خانواده ای هستیم که (برای آن) وقتی تعیین نمی کنیم. پس ائمه (علیهم السلام) طبق فرمایش خودشان هیچگاه وقتی برای قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعیین نکرده و نمی کنند و دلیلش هم این است که اصلاً وقتی برای آن از طرف خداوند تعیین و تقدیر نشده است. (این احتمالی است که ما آن را ارجح دانستیم).

ص: 157

احتمال مرجوحی که در اینجا وجود دارد این است که منظور از «وقت» در این احادیث، وقت قطعی و غیرقابل بداء باشد. در این صورت اگر هم پیشگویی هایی از ائمه (علیهم السلام) در مورد زمان ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یا خصوصیات و نشانه های آن نقل شده باشد، همگی قابل بداء هستند و هیچیک را نمی توان قطعی دانست. این مطلب البته مطلب صحیحی است که در ادامه به طرح آن می پردازیم، ولی در مورد اصل آنچه فعلاً در صدد اثباتش هستیم هیچ تفاوتی نمی کند که بگوییم وقتی برای ظهور معین نشده یا اینکه معین شده ولی قابل بداء و تغییر است. آنچه مسلم است این است که وقت قطعی و غیرقابل تغییر در مورد ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه معین نشده است. به همین دلیل در بعضی از دعاهایی که برای تعجیل فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد شده است، اشاره به مسأله بداء وجود دارد. در حقیقت اگر وقت ظهور امام (علیه السلام) بداء پذیر نبود، دعا برای تعجیل در مورد آن بی اثر می نمود ولی از آنجا که این امر قابل بداء است خود ائمه (علیهم السلام) درباره آن دعا می کردند و شیعیان خود را نیز به این مسأله تشویق می فرمودند. در دعایی که از امام موسی بن جعفر (علیهم السلام) در تعقیب نماز عصر نقل شده است، چنین می خوانیم: أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. مِنْكَ الْمَشِيئَةُ وَالْيَكُ الْبَدَاءُ... . أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثَبِّتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ... . أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّئَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ الْمُنتَقِمِ لَكَ مِنْ أَعْدَائِكَ. (1)

ص: 158

تو خدایی هستی که جز تو معبودی نیست. خواستن از تو است و اختیار بداء هم با تو است... تو خدایی هستی که جز تو معبودی نیست. آنچه را بخواهی از بین می بری و (آنچه را بخواهی) به ثبت می رسانی و امّ الكتاب نزد تو است... از تو درخواست می کنم که بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت ایشان درود فرستی و در فرج انتقام گیرنده - برای تو از دشمنانت - شتاب فرمایی. ملاحظه می شود که درخواست تعجیل در فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) براساس اعتقاد به بداء و حقّ محو اثبات برای خداوند بنا شده است. و این همان حقیقتی است که در صدد اثبات آن هستیم.

مقدمات و علائم ظهور هم بداء پذیرند

طبق قاعده کلی که خود ائمّه (علیهم السلام) تعلیم فرموده اند، در همه اخبار غیبی ایشان - غیر آنچه خود استشنا کرده اند - احتمال بداء وجود دارد. اعتقاد به این مطلب تأثیر عمیقی در نحوه برخورد با مقدمات و نشانه هایی که برای ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در احادیث آمده، می گذارد. نمونه ای از این احادیث را که در آن اشاره به بعضی از خصوصیات روز ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد، از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنیم: لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ (علیه السلام) إِلَّا فِي وَتْرٍ مِنَ السَّنِينَ سَنَةً إِحْدَى أَوْ ثَلَاثٍ أَوْ خَمْسٍ أَوْ سَبْعٍ أَوْ تِسْعٍ. (1) حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جز در سالهای فرد ظهور نمی کنند، سال یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه.

ص: 159

اگر وقتی که در این حدیث شریف برای ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) معین شده قابل بداء نباشد، در سالهای زوج انتظار ظهور ایشان بی معنا خواهد شد. ولی همان قاعده کلی - بداء پذیر بودن آنچه خبر داده اند- در اینجا هم صادق است. و لذا اگر امام (علیه السلام) در سالی از سالهای فرد ظهور کنند، فرمایش امام صادق (علیه السلام) صحیح است؛ و اگر در غیر آن هم قیام کنند، باز هم باید ایشان را تصدیق کرد، چون از خدا و رسول این خبر را نقل کرده اند و دروغ نگفته اند، اما خداوند در آن بداء فرموده است. حدیث دیگر هم از امام صادق (علیه السلام) می باشد: يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعَشْرِينَ وَيَقُومُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليهم السلام). لَكَأَنِّي بِهِ فِي يَوْمِ السَّبْتِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، جَبْرِئِيلُ عَنْ يَدِهِ الْيَمْنَى يُنَادِي «الْبَيْعَةُ لِلَّهِ» فَتَصِيرُ إِلَيْهِ شِيعَتُهُ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ تُطْوِي لَهُمْ طَيًّا حَتَّى يُبَايِعُوهُ، فَيَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا. (1) در شب بیست و سوم (ماه مبارک رمضان) به نام حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آواز بلند سر داده می شود و در روز عاشورا- همان روزی که حضرت حسین بن علی (علیه السلام) در آن کشته شدند- قیام می کند. گویی من ایشان (قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) را در روز شنبه دهم محرم میان رکن (حجرالاسود) و مقام (حضرت ابراهیم) می بینم که جبرئیل از طرف راست ایشان ندا می دهد: (بیعت

ص: 160

از آن خداوند است» پس شیعیان ایشان از همه جای زمین به سوی ایشان می آیند، زمین برای آنها (زیر پایشان) درنور دیده می شود تا اینکه با ایشان بیعت می کنند. سپس خداوند به وسیله آن حضرت زمین را از عدل پر می کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. ندای آسمانی در شب بیست و سوم ماه رمضان یکی از علائمی است که برای ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ذکر شده و گاهی تعبیر «صیحه» برای آن به کار رفته است. (1) نشانه دیگری که در حدیث آمده این است که روز ظهور امام (علیه السلام) روز شنبه ای است که مصادف با دهم ماه محرم (عاشورا) باشد. این وقت طبق قاعده ای که خود ائمه (علیهم السلام) فرموده اند، قابل بداء می باشد و ما در هر حال باید راستگویی امام صادق (علیه السلام) را تصدیق کنیم، چه روز ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شنبه دهم محرم باشد و چه نباشد. به خاطر اهمیت موضوع به حدیث دیگری که قاعده کلی را بیان فرموده است، توجه می کنیم. وقتی فَصَدَّيْلُ بْنُ يَسَارٍ از امام باقر (علیه السلام) پرسید که آیا برای ظهور وقتی معین شده است، پاسخ فرمودند: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. إِنَّ مُوسَى (علیه السلام) لَمَّا خَرَجَ وَافِدًا إِلَى رَبِّهِ وَاعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا. فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ: قَدْ أَخْلَفْنَا مُوسَى، فَصَنَعُوا. فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلِيٌّ مَا حَدَّثْنَاكُمْ (به) فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ. وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ

ص: 161

1-12.. از امام صادق (ع) نقل شده است: الصَّيْحَةُ الَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَكُونُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مَضَى مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ. (كمال الدين باب 57 ح 6).

بیست و سوم ماه مبارک رمضان. گاهی هم علائم نقل شده در ظاهر با هم تعارض دارند. مثلاً در مورد روز ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زیارت روز جمعه به نقل مرحوم سید بن طاووس چنین آمده است: یا مولای یا صاحب الزمان... هذا یوم الجمعة و هو یومک المتوقّع فیہ ظُهورک. (1) ای مولای من ای صاحب الزمان... امروز روز جمعه است و آن روز شماست که انتظار ظهور شما در آن می رود. در صورتی که این عبارت، حدیث معصوم (علیه السلام) باشد؛ بالاخره روز ظهور چه روزی است، جمعه یا شنبه، ممکن است در یکی از این دو خبر بدهد و دیگری واقع گردد و یا هر کدام از این دو مربوط به یکی از مراحل ظهور و خروج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد. به هر حال تکلیف ما این است که اگر خبری موثّق و مورد اعتماد است، آن را تصدیق کنیم و تا وقتی چیزی از بدها پذیر بودن استثنا نشده، آن را قابل بدها بدانیم. نکته دیگر اینکه در مورد برخی علائم ظهور، تعبیر «محتوم» به کار رفته است. سؤال این است که: آیا این تعبیر، قابل بدها بودن آنها را می رساند؟ به عنوان مثال خروج سفیانی جزء علائم حتمی دانسته شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: السّفیانی من المحتوم. و خُروجُه من أوّل خُروجِه إلی آخرِه خَمْسَةَ عَشَرَ شهرًا. (2) سفیانی از نشانه های حتمی است. و خروج او از ابتدای آن تا آخرش پانزده ماه طول می کشد.

ص: 163

1-14.. جمال الاسبوع ص 42. مرحوم سید زیارت روز جمعه را به امام معصوم (ع) نسبت نداده است.

2-15.. بحار الانوار ج 52 ص 248 ح 130.

اما در مورد همین سفیانی وقتی ابوهاشم داود بن قاسم جعفری از امام محمد بن علی الجواد (علیه السلام) سؤال می کند: هل یبْدُو لِلّهِ فِی الْمَحْتَمِ؟ آیا خداوند در مورد محتوم هم بداء می کند؟ حضرت می فرماید: بله. بعد که می گوید: ما می ترسیم که در مورد اصل ظهور حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم خداوند بداء کند، حضرت می فرماید: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِعَادِ. وَ اللّهُ لَا یُخَلِّفُ الْمِعَادَ. (1) همانا (قیام) قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وعده است. و خداوند خلف وعده نمی کند. در جمع بین این احادیث علامه بزرگوار مجلسی (؟؟) دو احتمال داده اند: یکی اینکه «محتوم» دارای معانی مختلفی باشد که در مورد بعضی از آنها وقوع بداء امکان پذیر باشد و دوم اینکه در اصل وقوع «محتوم» بداء صورت نگیرد ولی در خصوصیات آن امکان بداء باشد. (2) توضیح فرمایش مرحوم مجلسی این است که: اولاً کلمه «محتوم» لزوماً به معنای غیرقابل بداء نمی باشد، بلکه ممکن است معنایی داشته باشد که در آن امکان بداء راه داشته باشد. (3) و ثانیاً چه بسا در اصل وقوع آن بداء نشود ولی در برخی از ویژگی های مربوط به آن بداء صورت بگیرد. مثلاً در مورد سفیانی می توان گفت که اصل خروج او واقع شود ولی در مدّت زمان خروجش که طبق روایت پانزده ماه بیان

ص: 164

1-16.. غیبت نعمانی باب 18 ح 10.

2-17.. بحارالانوار ج 52 ص 251.

3-18.. یک معنای قابل جمع با بداء از محتوم، در کتاب معرفت امام عصر (عج) ص 277 و 278 آمده است.

شده است، بداء صورت گیرد. ممکن است این زمان آنقدر کم و کوتاه شود که بتوان آن را مقارن با ظهور حضرت دانست نه مقدمه و سابق بر آن. عالم بزرگوار شیعه جناب علامه میرزا حسین نوری در کتاب شریف «نجم ثاقب» در مورد علائم ظهور فرموده اند: «مخفی نماند که بودن روز خروج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روز جمعه و نوروز و عاشورا، نه به نحوی است که در سالهای بسیار که توافق نکنند منتظر فرج نتوان شد. زیرا غیر ظهور و خروج حضرت حجة بن الحسن بن علی المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که حال از عمر شریفش هزار و چهل سال و چیزی می گذرد که خواهد شد و تبدیل و خُلفی در او نخواهد شد، مابقی آنچه رسیده از آیات و علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر و تأویل به چیز دیگر که از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) رسیده باشد، هست. حتی آنها که در شمار محتوم ذکر شده. چه، ظاهراً مراد از محتوم در آن اخبار نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد و ظاهر همان را که فرمودند به همان نحو بیاید، بلکه مراد (والله يعلم) مرتبه ای است از تعبیر تأکید در آن که منافاتی با تغییر در مرحله ای از انحای وجود آن نداشته باشد. و مؤید این مقال است آنچه شیخ نعمانی در غیبت خود از بنی هاشم و داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت: ...» (1) فرمایش ایشان تقریباً همان چیزی است که علامه مجلسی (ره) فرموده بودند. اینجا مرحوم صاحب مکمال در سخن میرزای نوری

ص: 165

مناقشه ای کرده اند(1)، اما این مناقشه - چه وارد باشد و چه نباشد- به اصل بحثی که در اینجا دنبال می کنیم، لطمه ای وارد نمی سازد. هدف اصلی ما در بحث فعلی این است که ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دارای مقدمات و نشانه هایی ندانیم که پذیرفتن آنها منافات با انتظار فرج حضرت در هر صبح و شام داشته باشد و این چیزی است که خود مرحوم صاحب مکیال در کتاب شریف خود به مناسبت بحث از انتظار فرج، بسیار زیبا و مستدل مطرح کرده اند(2) و ما ان شاء الله در ادامه همین بخش، از سخنان ایشان در توضیح بحث بهره می بریم. کسی که چنین عقیده ای در انتظار فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد، باید به هر حال علائم حتمی مانند خروج سفیانی را به صورتی بپذیرد که به آن عقیده لطمه ای نخورد. و ما این موضوع را در فصل آینده دنبال می کنیم و فصل حاضر را با نقل جمله دیگری از حدیث امام باقر (علیه السلام) که فرموده بودند: وقت ظهور را برای ما تعیین نکرده اند(3)، به اتمام می رسانیم: تَوَقَّعُوا هَذَا الْأَمْرَ صَبَاحاً وَمَسَاءً. (4) منتظر این امر (ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) در هر صبح و شام باشید.

ص: 166

-
- 1-20.. مکیال المکارم ج 1 ص 388 تا 392.
 - 2-21.. مکیال المکارم ج 2 ص 157 تا 162.
 - 3-22.. قسمت اول این حدیث در صفحه 154 کتاب حاضر نقل شده است.
 - 4-23.. بحار الانوار ج 52 ص 185 ح 9.

اشاره

به طور کلی در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) از ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به عنوان یک امر دفعی و ناگهانی یاد شده است که هیچ مقدمه و شرط ضروری را لازم ندارد. این مطلب به تعبیر مختلف ذکر شده است.

اصلاح امر ظهور در یک شب

یک تعبیر وارد شده در این خصوص این است که خداوند امر فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در یک شب اصلاح می فرماید. «اصلاح در یک شب» می فهماند که اذن ظهور حضرت بدون هیچگونه زمینه و مقدمه قبلی به ایشان داده می شود. و این مطلب با توجه به آنچه درباره بدها پذیر بودن وقت ظهور بیان شد، کاملاً مقبول است. روایت ذیل از حضرت جواد الائمه (علیه السلام) می باشد: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيُصَدِّحُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْدَحَ لَمَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى (علیه السلام) إِذْ ذَهَبَ لِيَقْتَسِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَرَجَعَ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ... أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا اِنْتِظَارُ الْفَرَجِ. (1)

ص: 167

همانا خداوند تبارک و تعالی امر ظهور ایشان (حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) را در یک شب اصلاح می فرماید، همان طور که کار کلیم خود حضرت موسی (علیه السلام) را (یک شبه) اصلاح فرموده آنگاه که برای به دست آوردن آتش برای اهل خویش رفت پس در حالی که پیامبر فرستاده شده بود بازگشت. ... بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج می باشد. تشبیهی که در این حدیث شریف به کار رفته است، به روشنی بر مقصود دلالت می کند. داستان سخن گفتن پروردگار با حضرت موسی (علیه السلام) و در نتیجه پیامبر شدن ایشان، در قرآن کریم ذکر شده است: «و هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذَا رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى * فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (1) و آیا داستان موسی را شنیده ای؟ آنگاه که آتشی دید پس به اهل خود گفت: درنگ کنید. من آتشی دیدم. باشد که یا پاره ای از آن را برایتان بیاورم یا به وسیله آن خبری از راه پیدا کنم. چون به آن رسید، ندا داده شد که: ای موسی، من پروردگار تو هستم. پای خود را برهنه کن؛ که تو در بیابان مقدس طوی هستی. و من تو را برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده. وقتی حضرت موسی (علیه السلام) در بیابان تاریک همراه با اهل خود راه را

ص: 168

گم کرده بودند، از دور آتشی مشاهده کرد و طبق بیان قرآن به سوی آن رفت که یا چیزی از آن آتش برای اهل خودش بیاورد و یا خبری از راهی که گم کرده بودند به دست آورد. روی قرائن و حساب های ظاهری (که افراد معمولی و حتی خود حضرت موسی (علیه السلام) می دیدند) نشانه ای از اینکه قرار است در آن شب ایشان به نبوت و رسالت برگزیده شوند، وجود نداشت. هیچ قرینه و زمینه قابل پیش بینی در کار نبود. ایشان برای منظور دیگری به سوی آتش رفتند، اما رسول و نبی برگشتند. وجه شباهت اصلاح ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با اصلاح امر نبوت و رسالت حضرت موسی (علیه السلام) در همین مطلب است که از آن به «اصلاح امر در یک شب» تعبیر شده است. مقصود این است که اذن خداوند برای ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم بدون مقدمه و در وقتی که ظاهراً نشانه ای دال بر نزدیک بودن آن وجود ندارد، صادر می شود. اگر انسان مؤمن این حقیقت را عمیقاً باور کند، آنگاه انتظار فرج امام (علیه السلام) برایش بسیار بسیار جدی و ملموس خواهد شد. چون در هر زمانی وقوع فرج را ممکن و عملی می بیند و در هیچ شرایطی از تحقق آن ناامید نخواهد بود. به همین جهت حضرت جواد (علیه السلام) پس از تشبیه فوق فرموده اند که: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج می باشد. پس می توان گفت که امر فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متوقف بر وجود نشانه و زمینه ای نیست که روی حساب های عادی بشری نزدیک بودن آن را برساند. و اگر غیر از این بود انتظار فرج در هر صبح و شام بی معنا می شد. در حدیث دیگری همین مطلب با مقدمه زیبایی توسط امام

صادق (علیه السلام) ذکر شده است: کُنْ لِمَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو. فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ (علیه السلام) خَرَجَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ. فَأَصْدَلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرَ عَبْدِهِ وَنَبِيِّهِ مُوسَى (علیه السلام) فِي لَيْلَةٍ. وَهَكَذَا يَفْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامَةِ (علیهم السلام) يُصَدِّحُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْدَلَحَ أَمْرَ نَبِيِّهِ مُوسَى (علیه السلام) وَيُخْرِجُهُ مِنَ الْحَيْرَةِ وَالْغَيْبَةِ إِلَى نُورِ الْفَرَجِ وَالظُّهُورِ. (1) به چیزی که امید (وقوعش را) نداری از آنچه امید (وقوعش را) داری، امیدوارتر باش! همانا حضرت موسی بن عمران (علیه السلام) رفت تا برای اهل خود آتشی به دست آورد، پس در حالی که پیامبر فرستاده شده بود به سوی ایشان بازگشت. پس خداوند کار بنده و پیامبرش موسی (علیه السلام) را در یک شب اصلاح فرمود. و خداوند تبارک و تعالی در مورد حضرت قائم امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز چنین عمل می کند. کار (ظهور) ایشان را در یک شب اصلاح می فرماید، همان طور که کار پیامبرش موسی (علیه السلام) را اصلاح کرد، و ایشان را از حیرت و غیبت به سوی روشنایی فرج و ظهور در می آورد. انسان گاهی بر حسب قرائن ظاهری به انجام چیزی امید می بندد یا اینکه روی همان قرائن از وقوع چیزی ناامید است. آنچه این حدیث شریف می آموزد این است که فرد مؤمن اگر امیدش به فرج الهی است، باید به وقوع اموری که روی حساب های عادی از انجامش ناامید است

ص: 170

امیدوارتر باشد تا چیزهایی که به آن - برحسب زمینه های عادی اش - امید بسته است. مثالی که برای این قاعده کلی بیان فرموده اند همان پیامبر شدن حضرت موسی (علیه السلام) است. ایشان روی قرائن ظاهری و نشانه های عادی امیدی به کلیم الله و پیامبر الهی شدن نداشت و روی این امر حسابی نکرده بود؛ اما وقتی برای فراهم آوردن آتش به سوی آن رفت، پیامبر برگزیده الهی شد. خدای متعال در مورد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم این گونه عمل خواهد کرد و ایشان را در وقتی که علی الظاهر امیدی به قیامشان نیست، ظاهر خواهد فرمود. پس وظیفه شیعیان در خصوص انتظار فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این است که وقتی بر مبنای محاسبات عادی بشری امیدی به ظهور امامشان ندارند، بیشتر امید به فرج داشته باشند تا زمانی که روی آن - بر مبنای قرائن ظاهری - حساب می کنند. مؤمن موحد همه امیدش به فرج الهی است و آنگاه که خداوند بخواهد رحمت خود را شامل حال بندگانش کند، احتیاج به فراهم شدن زمینه های عادی بشری ندارد. تعبیری هم در آخر حدیث شریف آمده است که بسیار قابل تأمل و توجه می باشد. امام صادق (علیه السلام) فرموده اند که خداوند حجت خود را از حیرت و غیبت به سوی فرج و ظهور خارج می سازد. از غیبت خارج شدن امام (علیه السلام) روشن است. اما از حیرت در آمدن، یعنی چه؟ چه حیرتی برای حضرتش وجود داد که با اصلاح امر فرج، از آن خارج می شوند؟ ظاهراً در عبارت حدیث، لفّ و نشر مرتب وجود دارد، یعنی خارج شدن از دو حال به دو حال دیگر به ترتیب؛ از حال غیبت به ظهور، و از حال حیرت به سوی روشنایی فرج. پس حال حیرت امام

زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) نقطهٔ مقابل فرج و گشایش ایشان می باشد. لذا حیرت ایشان مربوط به گرفتاری ها و سختی هایی است که در زمان غیبت به آن مبتلا هستند. شاید بتوان گفت که آگاه نبودن ایشان از زمان ظهورشان رمز تحیر و سرگردانی آن عزیز در زمان غیبت است. ایشان از طرفی مؤمنان و مظلومان و مستضعفان را در همهٔ عالم، گرفتار و در رنج می بینند و می دانند که فرج کلی و فراگیر همهٔ آنها به دست مبارک خودشان است، و از طرف دیگر نمی دانند که خدای متعال چه وقت إذن فرج را صادر می کند و چه زمانی حضرت اجازه می یابند که همهٔ زمین را به عمل و داد برسانند. (البته غیر از دستگیری های جزئی و محدود که در همین زمان غیبت هم انجام می دهند.) شدت ناراحتی و مصیبت ایشان به خاطر تحمل همهٔ مصائب و سختی ها از یک طرف و دائماً به پیشگاه الهی دعا کردن و از او تعجیل در فرج کلی و نهایی را خواستن در عین عدم آگاهی به زمان اجابت این دعا از طرف دیگر، امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشريف) را به حیرتی می اندازد که بر ناراحتی ها و رنج های ایشان می افزاید. همین معنا با عبارت دیگری در دعای عبارات ذکر شده است که در بخش گذشته نقل کردیم. در آنجا آمده بود: «تری تحیری فی امری» که توضیح مختصری در مورد آن بیان شد. ناگفته نماند که: حیرت مورد بحث مربوط به خود امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشريف) می باشد و به صراحت حدیث، خداوند ایشان را از حیرت به روشنایی فرج، خارج می سازد. اما در احادیث، حیرت دیگری هم مطرح شده است که مربوط به مردم زمان غیبت است و این حیرت با آنچه در مورد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشريف) در زمان غیبت بیان شد، کاملاً متفاوت است.

حیرت مردم ناشی از گم کردن راه صحیح و صراط مستقیم است که شناخت آن در زمان غیبت امام (علیه السلام) از زمانهای دیگر مشکل تر می باشد. از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده است: **أَمَّا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَحَارُّ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ.** (1) بدانید همانا برای او (فرزند من) غیبتی است که نادانها در آن به حیرت می افتند و اهل باطل در آن به هلاکت می رسند و کسانی که (برای ظهور) وقت تعیین می کنند، دروغ می گویند. این حیرت مربوط به جاهلان است و کسانی که وظیفه خود را در زمان غیبت نمی دانند. لذا امام صادق (علیه السلام) فرمودند: **كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامَ هَدًى وَلَا عِلْمًا يُرَى؟ فَلَا يَنْجُو مِنْ تِلْكَ الْحَيْرَةِ إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ.** (2) شما چگونه هستید آنگاه که در وضعیتی قرار می گیرید که در آن پیشوای هدایتی و نشانه آشکاری نمی بینید؟ پس کسی جز آنان که دعای غریق را بخوانند، از آن حیرت و سرگردانی نجات پیدا نمی کند. درباره دعای غریق و محتوای آن و اهمیت خواندن آن در زمان غیبت، در جای خود توضیح کافی آمده است. (3) اینجا بحث درباره حیرت کسانی است که به وظیفه خود در زمان

ص: 173

1-4.. بحارالانوار ج 51 ص 160 ح 7.

2-5.. غیبت نعمانی ص 159.

3-6.. علاقمندان می توانند به کتاب معرفت امام عصر (عج) صفحات 208 و 209 رجوع کنند.

غیبت امامشان آگاهی ندارند و اگر این تقیصه را جبران کنند، از این حیرت خارج می گردند. در احادیث مربوط به زمان غیبت بیشتر موافقی که از «حیرت» سخن گفته شده، همین معنای مذموم است، ولی گاهی هم حیرت مربوط به خود امام (علیه السلام) می باشد که معنای ظاهری آن بیان شد. والله یعلم.

یأس از فرج در هنگام فرج

غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امتحان بزرگی است تا شیعیان صبر خود را در گرفتاری های این زمان بیازمایند و با همه سختی هایی که تحمل می کنند، از فرج الهی ناامید نشوند. اما آیا همه مؤمنان از این امتحان بزرگ الهی موفق بیرون می آیند؟ پاسخی که برای این پرسش در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) یافت می شود، دلالت می کند بر این که: متأسفانه بسیاری از شیعیان صبر خود را در مصیبت های زمان غیبت از دست می دهند و به حالت یأس و نومیدی نسبت به ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می رسند و به تعبیر دیگر حالت «انتظار فرج» در ایشان از بین می رود. ولی در همین حال عده کمی از مؤمنان می مانند که به وظایف خود در زمان غیبت امامشان کاملاً آگاهند و به آنها عمل می کنند و لذا به یأس از فرج الهی مبتلا نمی گردند. اما مهم این است که شرط فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، انتظار فرج همگان نیست. انتظار فرج وظیفه ای است که شیعه در زمان غیبت بیش از هر زمان دیگری نسبت به آن مکلف است، ولی چه همه آنها به وظیفه خود عمل بکنند و چه در عمل به آن کوتاهی نمایند، فرج محقق خواهد شد و مطابق آنچه نقل می کنیم، زمانی که حضرت ظهور

می فرمایند، حالت یأس و ناامیدی بسیاری از مؤمنان را دربرگرفته است، و به تعبیر دیگر وقتی که انتظار خود را از دست داده اند، فرج محقق می شود. از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است: ما أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَانْتِظَارَ الْفَرَجِ... . فعليكم بالصَّبْرِ. إنما يجيئُ الْفَرَجُ عَلَى الْيَأْسِ. (1) چقدر صبر همراه با انتظار فرج خوب و زیباست!... بر شماست صبر کردن. جز این نیست که فرج در هنگام ناامیدی فرا می رسد. در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) به امتحان سخت غیبت که بسیاری در آن زمین می خورند، اشاره فرموده اند: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ. لَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَيِّزُوا. لَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَحَّصُوا. (2) این امر (فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشريف)) برای شما محقق نمی شود مگر بعد از ناامیدی. نه به خدا قسم محقق نمی شود تا اینکه (خوب و بد شما) از هم جدا شوید. نه به خدا قسم محقق نمی شود مگر اینکه از ناخالصی ها پاک بشوید. خیلی از مؤمنان ممکن است خود را بسیار خوب و پاک بدانند ولی در هنگام امتحانات سخت معلوم می شود که کدامیک می توانند صبر خود را حفظ کنند و انتظار فرج را از دست ندهند. حدیث دیگر هم از امام صادق (علیه السلام) می باشد که فرمودند: لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُغْرَبُوا.

ص: 175

1-7.. بحار الانوار ج 52 ص 110 ح 17.

2-8.. بحار الانوار ج 52 ص 111 ح 20.

لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمَّ دُونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَيِّزُوا. لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمَّ دُونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ يَأْسٍ. (1) نه قسم به خدا آنچه چشم انتظارش هستید واقع نمی شود تا اینکه غربال بشوید. نه به خدا قسم آنچه چشم انتظارش هستید واقع نمی شود مگر پس از یأس و ناامیدی. غربال شدن یعنی تصفیه شدن. با غربال کردن دانه های ریز خارج شده و دانه های درشت باقی می ماند. در زمان غیبت هم آنها که دین سست و ضعیف دارند، از غربال می ریزند و کسانی که دینداری قوی تر و محکم تری دارند، باقی می مانند. و آنگاه که یأس از فرج الهی بر بسیاری از مؤمنان سایه می افکند، هنگامه نزول فرج است. با این ترتیب می توان گفت که: پیش از ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نه تنها زمینه ها و شرایطی که امید به حصول فرج را زیاد کند وجود ندارد، بلکه ضد آن یعنی فضای ناامیدی و یأس بر بسیاری از مؤمنان سایه می افکند، و درست در همین شرایط است که ظهور فرا می رسد. بنابراین در اوج ناامیدی و یأس، انتظار فرج بیش از هر زمان دیگری باید باشد. چون طبق این روایات، فرج وقتی خواهد رسید که اوضاع و احوال عادی انسانها- برای رسیدن به آنچه با ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محقق خواهد شد- امیدوار کننده نیست بلکه ناامید کننده می باشد. پس مؤمن واقعی هیچگاه به یأس از فرج مبتلا نمی شود و با وجود اینکه وقتی شرایط و زمینه ها را می بیند، آنها را یأس آور و ناامید کننده

ص: 176

می یابد، اما درست در همین زمان باید بیشترین امید را به تحقق فرج الهی داشته باشد، این مطلب در حقیقت توضیح همان فرمایش متین امام صادق (علیه السلام) است که فرموده بودند: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُوا أَوْجِي مِنْكَ لِمَا تَرْجُوا». درس مهمی که از این مطالب گرفته می شود این است که: در گرفتاری ها و سختی های زمان غیبت، هیچگاه نباید از فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ناامید شد. بلکه هرچه گرفتاری ها سخت تر و شرایط دشوارتر می شود و یأس بیشتری انسانها را فرا می گیرد، انتظار فرج باید شدیدتر گردد. البته فراموش نشود که: حالت یأس در مؤمن از بزرگترین گناهان کبیره است و در هیچ شرایطی نباید به آن راضی بود. و اینکه در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) هنگامه ظهور را مقارن با غلبه یأس بر انسانها دانسته اند، دلالت بر مطلوبیت آن نمی کند. نظیر این معنا در مورد غلبه ظلم و جور در وقت ظهور امام (علیه السلام) آمده است که آنهم هرگز ممدوح و مطلوب نیست و مؤمن نباید از آن راضی باشد. به همین جهت با وجود غلبه ظلم، مؤمنان راستین بر ایمان خویش ثابت قدم می مانند و هرگز به سستی در عقیده و عمل مبتلا نمی گردند. و همین ثابت قدم ها در ایمان، حالت انتظار خود را همیشه حفظ می کنند و به یأس مبتلا نمی شوند. اما تعداد اینها در مقایسه با همه اهل ایمان ناچیز است. اثر عملی این احادیث برای مؤمنان این است که اگر زمانی زمین را پر از ظلم و جور دیدند و سایه نومیدی و یأس را هم بر سر انسانها گسترده یافتند، خودشان مأیوس نشوند و در آن شرایط بیش از هر زمان دیگری انتظار فرج مولای خود را داشته باشند. سر مطلب این

است که ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از مصادیق «فرج الله» و یک کار خدایی است و اگر وضعیت عمومی بشر ناامید کننده باشد، از فرج الهی نباید مأیوس شد.

ظهور به طور ناگهانی محقق می شود

مطابق آنچه از ائمه اطهار (علیهم السلام) نقل شده است ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به صورت دفعی و بدون زمینه قبلی واقع خواهد شد. خود حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در تویع مبارک به جناب شیخ مفید فرموده اند: فَإِنَّ أَمْرَنَا يَبْعَثُهُ فَجْأَةً. (1) (خداوند) کار ما را به طور ناگهانی بر می انگیزد. در حدیث دیگری امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل فرموده اند که وقتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) پرسیدند که قیام کننده از فرزندان شما چه وقت ظهور می کند، حضرت در پاسخ فرمودند: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ... لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً. (2) ظهور همچون قیامت است که آن را در زمان خاص خودش فقط خداوند ظاهر می سازد... جز این نیست که به طور ناگهانی برایتان رخ می دهد. تعبیر «فَجْأَةً» و «بَغْتَةً» در این دو حدیث شریف بر یک معنای صریح دلالت می کند و آن این است که ظهور حضرت هنگامی واقع می شود که به حساب ظاهری و روی قرآن مشهود، انتظار وقوع آن

ص: 178

1-10.. احتیاج طبرسی ج 2 ص 324.

2-11.. کمال الدین باب 35 ح 6.

نمی رود و انسانها عموماً آمادگی و انتظارش را ندارند. دفعی و ناگهانی بودن نقطهٔ مقابل تدریجی بودن است. چیزی که تدریجاً واقع می شود، ابتدا زمینه ها و مقدماتش فراهم می گردد، بعد آرام آرام شرایط برای رسیدن به آن آماده تر می شود و افراد کم کم آمادگی وقوع آن را پیدا می کنند. ولی ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این گونه نیست. ایشان بدون مقدمه و زمینهٔ قبلی خروج می فرمایند و جز افراد بسیار بسیار اندک که انتظار ظهور ایشان را دارند، وضعیت اکثر مردم و شرایط عمومی به گونه ای نیست که بتوان نزدیکی وقوع آن را از قبل پیش بینی کرد. این، معنای ناگهانی و دفعی بودن فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. حال که چنین است، اگر عموم مردم و اوضاع و احوال عادی بشر در غفلت و یأس از فرج الهی باشند، آیا مؤمن واقعی انتظار فرجش را از دست می دهد؟ آیا در هیچ شرایطی مُجاز هستیم که از ظهور مولای غایب از دیدگانمان ناامید باشیم؟ این مطلب تأکید دیگری است بر همان قاعدهٔ کلی «کن لما لا ترجو أرحم می منک لما ترجو» که در ناامیدی بسی امید است. نکتهٔ دیگری که از ناگهانی بودن ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فهمیده می شود این است که: ما نمی توانیم به چیزی به نام «ظهور صغری» قائل شویم آنچنانکه اخیراً در بعضی از نوشته ها به چشم می خورد. می گویند: «لازمهٔ تشبیه وجود مقدّس حضرت بقیهٔ الله (ارواحنا فداه) به خورشید که در روایات متعدّده ای آمده است این است که: چنانکه خورشید بعد از غروب تا یکی دو ساعت نورش باقی می ماند و یک دفعه جهان را تاریک نمی کند و نمی گذارد فسادهایی که ناشی از

یک مرتبه تاریک شدن است ایجاد شود، در موقع طلوع هم یک دفعه روشن نمی شود بلکه با یکی دو ساعت طول کشیدن، کم کم نورش ظاهر می شود و نمی گذارد ضررهایی که ناشی از روشن شدن یک دفعه است به وجود آید. همچنین حضرت بقیة الله (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) هم وقتی می خواهد از میان مردم غایب شود باید غیبت صغری داشته باشد، که داشته، و باید ظهور صغری نیز داشته باشد که مدّعی ماست.» (1) در این عبارات هیچگونه استدلالی برای وجود «ظهور صغری» به چشم نمی خورد. تنها چیزی که وجود دارد، دو تشبیه و دو قیاس بدون دلیل است: یکی اینکه چون حضرت بقیة الله ارواحنا فدا به خورشید تشبیه شده اند، پس باید همه خصوصیات که در طلوع و غروب خورشید هست، به ایشان نسبت بدهیم. این سخن هیچ دلیل و منطقی ندارد. زیرا در هر تشبیهی گوینده یکی دو وجه شباهت را قصد می کند و هیچگاه همه خصوصیات مشبّه به به مشبّه سرایت داده نمی شود. اگر به وجه یا وجه شباهت تصریح شده باشد که روشن می شود، و اگر جهت تشبیه مشخص نشده باشد معمولاً صفات بارز و شاخص مشبّه به را به عنوان وجه شباهت تلقی می کنند. مثلاً اگر انسان شجاع را در زبان فارسی یا عربی به شیر تشبیه می کنند، هرگز تمام صفات شیر - اعم از حیوانیت، درنده بودن و... - مورد نظر تشبیه کننده نیست، بلکه وجه شباهت همان ویژگی شجاعت است که صفت بارز و شاخص در شیر درنده هست. اگر

ص: 180

کسی بخواهد ویژگی دیگری از مشبه به را- که به آن تصریح نشده است - به مشبه سرایت دهد، باید قرینه و دلیل روشن اقامه کند. حال در تشبیه امام (علیه السلام) به خورشید و امام غایب به خورشید پشت ابر، آن وجوهی از شباهت که در روایات به آن تصریح شده محل بحث و گفتگو نیست، ولی بجز آنچه تصریح شده صرفاً می توانیم صفت بارز خورشید را- که همان منبع نور و گرمی و حیات است - به وجود مقدس امام (علیه السلام) نسبت بدهیم و حق نداریم بدون ارائه دلیل و قرینه قطعی، خصوصیات دیگر خورشید را با ذوق و سلیقه شخصی برای آن حضرت اثبات کنیم. قیاس دوم که در ضمن تشبیه اول صورت گرفته، این است که گفته اند: چون غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دو مرحله صغری و کبری داشته است، پس ظهور ایشان هم باید چنین باشد. این قیاس هم با استفاده از تشبیه اول صورت گرفته است. چون دیده اند طلوع خورشید هم مانند غروب آن تدریجی است و اتفاقاً غیبت امام (علیه السلام) دو مرحله ای بوده است، چنین نتیجه گرفته اند که باید ظهور امام (علیه السلام) هم چنین باشد. چنین قیاسی بدون دلیل است. زیرا اگر غیبت امام (علیه السلام) دو مرحله ای بوده است، چه لزومی دارد که ظهور ایشان هم در دو مرحله واقع شود؟! تنها نقطه اتکای این قیاس همان تشبیه نخست است که اشکال و ایراد آن بیان شد. پس اصل این ادعا- قائل شدن به ظهور صغری - بدون دلیل است و همین دلیل نداشتنش برای رد آن کفایت می کند. ما اگر بخواهیم اعتقادی را به دین نسبت بدهیم، باید دلیل معتبری از کتاب، سنت یا عقل فطری اقامه کنیم، و گرنه چیزی را در دین داخل کرده ایم که دلیل

ندارد. این کار جایز نیست هر چند که به نیت خیر و به قصد ایجاد امید و انتظار فرج در مردم صورت بگیرد. اما مشکل این نظریه فقط بی دلیل بودن آن نیست، بلکه ادله موجود درست عکس این معنا را می رسانند و آن ادله برای ایجاد امید و حال انتظار فرج در مردم بیشترین تأثیر را دارد و با وجود آنها نیازی به استفاده از مطالب نادرست در این خصوص نمی ماند. ادله ای که این نظریه را رد می کنند، همان احادیثی است که ناگهانی و دفعی بودن امر ظهور را می رسانند. و اگر قرار باشد این احادیث یک مدلول مسلم و قطعی داشته باشند، همین تدریجی نبودن ظهور امام (علیه السلام) می باشد. برای تکمیل و تأیید این بحث، به یک حدیث دیگر در همین موضوع استناد می کنیم. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: *يُظْهَرُ كَالشَّهَابِ الثَّقَابِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ*. (1) (امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) همچون سنگ آسمانی شکافنده در شب تاریک ظاهر می شوند. «ثاقب» در زبان عربی به معنای سوراخ کننده و شکافنده می باشد. «شهاب ثاقب» به سنگ آسمانی گفته می شود که به طور ناگهانی تاریکی شب را می شکافد. صفت بارز و شاخص آن همین است که در تاریکی مطلق - که هیچ روشنایی در آن نیست - به صورت ناگهانی نورافشانی می کند. پس ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم که به شهاب ثاقب تشبیه شده اند، به همین صورت خواهد بود. ایشان در تاریکی محض ظهور می کنند و به صورت دفعی و ناگهانی آشکار می شوند. این تشبیه به روشنی نظریه هایی از قبیل «ظهور صغری» را رد می کند.

ص: 182

اگر کسی به قصد ایجاد سوز انتظار فرج بخواهد خدمتی در حق دیگران انجام دهد، به جای طرح نظریه های بی دلیل، بهتر است آنچه را خود اهل بیت (علیهم السلام) به این منظور فرموده اند، به خوبی بیان و تشریح کند و لازم نیست سخنی بگوید که با مبانی صحیح دینی در تعارض باشد. علاوه بر همه اینها چون وقت ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - همان طور که در فصل گذشته بیان شد - قابل بداء است، به فرض هم که چیزی تحت عنوان «ظهور صغری» تحقق پیدا کند، هیچ ضرورتی بر اینکه پس از آن، ظهور کامل انجام شود، وجود ندارد. این موضوع را همان نویسنده ای که نظریه «ظهور صغری» را مطرح کرده است، در انتهای سخنانش پذیرفته است: «شاید این تجلیات و این علائم و این نور که از افق سرزده (خدای ناکرده) باز منتهی به تاریکی مطلق شود. زیرا اینها تمام تحت اراده الهی است و می دانیم که خدا دستش باز است و هرچه بخواهد می کند و کسی نمی تواند ایرادی داشته باشد و یا از او سؤالی بکند.» (1) حال که چنین است، طرح این نظریه بدون دلیل چه فایده و اثر مثبتی می تواند داشته باشد؟ تجلیات نور مقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در طول غیبت کبرای ایشان وجود داشته، گاهی کمتر و گاهی زیادتر بوده است. کثرت اینها را نمی توان به عنوان نشانه و مقدمه ای قطعی برای ظهور حضرت دانست. در عین حال ما اطلاع دقیقی از وضعیت شیعیان گذشته در ارتباط با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نداریم و لذا نمی توانیم بگوییم که در مجموع تجلیات حضرت در زمان ما بر شیعیان بیشتر شده است. بلکه بعضی از قرائن نشان می دهد که در بعضی از زمان های پیشین ارتباط

ص: 183

مؤمنان با حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بسیار قوی تر بوده است. در این خصوص ماجرای آموزنده را از طریق معتبر نقل می کنیم که از چند جهت می تواند برای منتظران فرج حضرت مفید باشد. این ماجرا مربوط است به مرحوم حاج شیخ محمود یاسری که از علمای باتقوا در تهران بوده و در زمان حیات خود در مسجد ارک تهران اقامه جماعت می نمودند. از قول ایشان نقل شده که فرمودند: روزی در ورقه ای دیدم یک نوع ختم و آداب او را درج و از قول شیخ بهایی (؟؟) نوشته است: «هرکس این عمل را در ظرف ده روز انجام دهد، بدین ترتیب که از چهارشنبه شروع و در روز جمعه دوم خاتمه یابد، مطلب و حاجتش برآورده نشود، مرا لعن کند». لذا به جهت مطلب مهم خودم آن ختم را انجام دادم و بعداً ثمر نبخشیده و اثری ندیدم. آنگاه شیخ بهایی (؟؟) را مخاطب قرار دادم و بدون آنکه سخنی بگویم فقط در دل گفتم: آقای شیخ، شما شخصی بزرگ هستید. زبان من لال گردد. نسبت به ذات مقدس شما جسارت نمی کنم. ولی چرا چیزی مرقوم شود که اگر به دست اشخاص غیر مؤدب افتد به آن جناب توهین کنند؟! این معنا در دلم بود و هرگز به احدی اظهار نداشتم. پسر من با مرحوم جنانی (آقای جنانی همدانی مقیم تهران دارای علوم غریبه، تسخیر ارواح و غیره بود) معاشرت داشت. روزی به منزل آمده و گفت: شیخ بهایی به شما پیامی دارند و شما را طلبیده اند. حاضر شوید با شما سخن بگویند. چون این سخن را از پسر من شنیدم، لرزه بر بدنم رخ داده و مبهوت شدم. سپس پسر من اضافه نموده جنانی می گوید: من تاکنون نتوانسته ام

موفق شوم شیخ را حاضر کنم، تا چه رسد که با من سخنی بفرمایند. و اینک خوشحال است که چون شما به خانه او بروید از حضور شما برای او فرصتی دست بدهد بدین وسیله بتواند با شیخ بهایی تماس گرفته و استفاده کند. آنگاه مطلب دیگری پسرم از قول جنانی راجع به آیت الله آقای حجت (کوه کمری) گفت: امروز ارواح را احضار کردم، گفتند: امروز برای مصاحبه آمادگی نداریم. ما امروز مأمور شده ایم از روح مطهر آقای حجت استقبال کنیم. جنانی: کدام حجت؟ گفتند: آن آقا که هفته ای یک بار به ملاقات حضرت ولی عصر بقیة الله ارواحنا له الفداء مشرف می شد. آقای یاسری گفتند: چون مدتی بود آقای حجت بستری بودند، از شنیدن این سخن غمین شدم و ناراحت گشتم. مختصری گذشت، از قم خبر رسید حضرت آیت الله العظمی حجت رحلت فرموده اند. و به علاوه رادیو تهران سخن را قطع و این خبر را به عنوان خارج از برنامه پخش نمود. جنانی اصرار داشت زودتر به خانه اش بروم تا اینکه او هم بهره برداری کند. و لذا پسرم را مأمور کرده بود روزانه مرا تعقیب می کرد و من هم امروز و فردا می نمودم. بالا-خره در یکی از روزها به منزلش رفتم. بخور و غیره را فراهم نمود شروع کرد به خواندن او را و اذکار لازمه طبق برنامه خودش و آنچه را که من مشاهده کردم ترتیب استفاده او به توسط آئینه بود و هرکس هر نوع مطلبی داشت بایستی بنویسد و نوشته را در دست بگیرد، جواب بر روی آئینه نوشته می شد.

چون در صدد احضار شیخ بهائی (؟؟) برآمد با من گفت؟ هر چه سؤالاتی دارید بنویسید و در کف خود پنهان نمایید. قلمهای متعدد و کاغذ و مرکب در جلوی من نهاد و گفت: من هر چه را از روی آینه بخوانم، شما فوراً ثبت کنید. من نمی توانم همه را ضبط کنم و به ذهن خود بسپارم. یکی از ارواح حاضر شد. جنانی پرسید: شما کیستید؟ گفت: سید محمد طباطبایی. جنانی گفت: من شما را نخواستم. فرمود: من از طرف شیخ بهائی آمده ام شما را خبر کنم. یک دقیقه بعد شیخ حاضر می شود. جنانی آئینه را برگردانیده و تنفس داد. سیگاری مصرف نمودیم سپس آماده شدیم. شیخ تشریف آوردند و آنچه بر روی آئینه نوشته می شد جنانی می خواند. گفت: آقای شیخ به شما سلام می دهند. عرض کردم: علیک السلام و رحمة الله و برکاته. بعداً گفت: احوال شما را می پرسند. گفتم: اگر عنایت شما شامل من باشد خوشوقت می شوم. فرمودند: اگر عنایتی شامل شما نبود، هر آینه در صدد تصحیح آن ختم نمی شدم. در نقل آن تحریف وقوع یافته است. (ختامه یوم الاحد) است نه یوم الجمعة. شما می دانید در هفته ایام طاق را آثاری است - یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه - و روز جمعه برای دعای ندبه است. آقای یاسری گفتند: از شنیدن خبر تشرف مرحوم آقای حجت تعجب داشتیم. مرحوم شیخ بهائی از دل من آگاه بوده و فرمودند: آقای شیخ، شما در عهد ما نبودید. بسیاری از مردم آن عهد به ملاقات حضرت بقیة الله ارواحنا فداه نائل می شدند. مردم این زمان مشغول به معاصی هستند. به مردم بگویید دست از معصیت بردارند و الا بلا نازل می شود!

بعداً یکایک سؤالاتی را که داشتیم و نوشته بودم جواب دادند تا اینکه خداحافظی به عمل آورده و جنانی استفاده نمود. و اما دعا و ختم مذکور از جناب شیخ بهائی علیه الرحمه این است: ختم شیخ بهائی (؟؟): از روز جمعه شروع و تا ده روز که پایان آن روز یکشنبه می شود روزی صد بار بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * یَا مُفْتِحَ الْاَبْوَابِ، یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْاَبْصَارِ وَ یَا دَلِیْلَ الْمُتَحِیْرِیْنَ وَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَعِیْنِ، تَوَكَّلْتُ عَلَیْكَ یَا رَبِّ فَاقْضِ حَاجَتِی وَ اكْفِ مُهِمِّی. وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ. وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعِیْنَ. (1) شاهد ما در نقل این داستان فرمایش آخر مرحوم شیخ بهایی به آقای یاسری است.

علائم حتمی ظهور چه می شود؟

در بحث از ناگهانی بودن ظهور، ممکن است اشکالی به نظر برسد که: با وجود علائم حتمی که برای ظهور حضرت بیان کرده اند، چگونه می توانیم به دفعی بودن آن قائل شویم؟ اگر آن علامتها قطعاً واقع می شوند، پس ظهور نمی تواند ناگهانی باشد بلکه ابتدا باید نشانه های آن ظاهر شود، و تا وقتی آن نشانه ها واقع نشده اند، امید به ظهور نمی توان داشت. اگر هم نشانه های حتمی آشکار شوند، خود مقدمه ای برای ظهور خواهند بود و دیگر نمی توان ظهور را یک امر ناگهانی دانست. این اشکال را نویسنده بزرگوار کتاب ارزشمند مکیال المکارم

ص: 187

مطرح فرموده اند و در پاسخ به آن دو جواب داده اند. (1) ما با الهام از فرمایش های ایشان و با استفاده از بحث بدها پذیری علائم ظهور به پاسخ از اشکال می پردازیم. در این مورد دو احتمال می توان داد: احتمال اول: چه بسا در وقوع این علائم، بدها صورت پذیرد و محتوم نامیدن آنها منافاتی با بدها شدن در مورد آنها نداشته باشد. در فصل گذشته این موضوع را بررسی کردیم. احتمال دوم: بدون قائل شدن به بدها در مورد آن علائم نیز می توانیم ناگهانی بودن ظهور حضرت را بپذیریم. راه حل مسأله این است که ظهور حضرت را همراه با وقوع علائم آن دفعی و ناگهانی بدانیم. این احتمال را حتی اگر قائل به بدها در مورد علائم ظهور بشویم، نمی توانیم مردود بدانیم. زیرا وقتی چیزی بدها پذیر باشد، نمی توان گفت که لزوماً واقع نمی شود. امکان بدها غیر از وقوع بدها است. ما در بحث از علائم ظهور، امکان بدها را در مورد آن اثبات می کنیم نه ضرورت وقوع آن را. بنابراین چه بسا در برخی از علائم - چه حتمی و چه غیر حتمی - بدها صورت نگیرد، ولی در عین حال ظهور حضرت دفعی و ناگهانی باشد. رمز مطلب این است که نشانه های ظهور را بسیار نزدیک و بلکه مقارن با خود ظهور بدانیم. در این صورت هم می توانیم قائل به وقوع بعضی از علائم ظهور بشویم و هم اصل ظهور را تدریجی بدانیم. ممکن است گفته شود که: در روایات برای بعضی علائم ظهور مدت زمانی معین شده است که با وجود آن زمان، نمی توانیم وقوعش

ص: 188

را نزدیک و بلکه مقارن با خود ظهور بدانیم. مثلاً در مورد خروج سفیانی مدّتی که در بعضی روایات معین شده است، پانزده ماه می باشد و این زمان با نزدیکی و مقارنت آن با اصل ظهور سازگاری ندارد. به این سؤال می توان چنین پاسخ داد: بنا بر احتمالی که از مرحوم علامه مجلسی در فصل گذشته نقل کردیم، چه بسا در اصل خروج سفیانی بقاء نشود ولی در مدّت زمان خروجش بقاء صورت بگیرد. و اینکه در حدیث فرموده اند در امر محتوم هم امکان بقاء وجود دارد، می تواند اشاره به بقاء در خصوصیات نشانه ای مانند خروج سفیانی باشد. به هر حال اگر وقوع علامتی از علائم بسیار نزدیک به اصل ظهور باشد، به ناگهانی بودن آن لطمه وارد نمی سازد. مثلاً درباره کشته شدن «نفس زکیّه» که جزء علائم حتمی ظهور دانسته شده است (1)، از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است: لیس بین قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و بین قتل النفس الزکیّة إلا خمسَ عشرَ لیلةً. (2) فاصله میان قیام قائم آل محمد (ص) و کشته شدن نفس زکیّه فقط پانزده شب است. این مقدار فاصله زمانی با ظهور حضرت، لطمه ای به ناگهانی بودن آن نمی زند. اگر واقعاً چنین شود، عرفاً این دو حادثه را مقارن یکدیگر

ص: 189

-
- 1-17.. اثبات الهداة ج 7 ص 422 ح 99، از امام صادق (ع): و النداء من المحتوم... و قتل النفس الزکیة من المحتوم.
2-18.. کمال الدین باب 57 ح 2.

می‌شمارند. علاوه بر اینکه چه بسا درباره این پانزده شب هم بداء صورت بگیرد بدون آن که در اصل کشته شدن نفس زکیّه بداء شود. همچنین است در مورد «نداء» یا «صیحه» که آنهم از علائم حتمی به شمار آمده، (1) ولی ممکن است در زمان وقوعش بداء شود. مثلاً اینکه فرموده اند نداء در شب بیست و سوم ماه رمضان است و قیام حضرت در روز عاشورا، که فاصله این دو با یکدیگر بیش از سه ماه می‌باشد، چه بسا در اصل نداء و صیحه آسمانی بدائی صورت نگیرد ولی در فاصله آن با ظهور بداء شود. به هر حال همه اینها امکان پذیر است، و بنابراین وقوع همه علائم با بعضی از آنها، با ناگهانی بودن ظهور قابل جمع می‌باشد. آنچه در این بحث باید به عنوان یک اصل مسلم و قطعی تلقی گردد، همین است که انتظار فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در هر سال و هر ماه و هر هفته و هر روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در مؤمن از بین نرود. این اصلی است که به هیچ وجه نباید مخدوش گردد.

یأس از ظهور یک لحظه هم پذیرفته نیست

نتیجه بسیار مهمی که از اعتقاد به بداء پذیر بودن وقت ظهور و ناگهانی بودن آن به دست می‌آید این است که: امر فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متوقف بر حصول زمینه و مقدمه ای که با دفعی بودن آن منافات داشته باشد، نیست. و بنابراین ناامیدی از امر فرج در هیچ مدّت زمانی هر چند کوتاه روا نمی‌باشد؛ بلکه حال انتظار فرج همیشه و در هر لحظه باید در مؤمن وجود داشته باشد. این معنا با تعابیر مختلف در احادیث

ص: 190

ذکر شده است. امام هادی (علیه السلام) چنین فرموده اند: إِذَا زُفِعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ، فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ. (1) هرگاه نشانه شما از میان شما برداشته شود، از زیر پاهایتان منتظر فرج باشید. «عَلَمٌ» به معنای نشانه و پرچم است. و به امام (علیه السلام) عَلَمٌ اطلاق می شود چون ایشان نشانه ایمان، توحید، تقوا و... هستند (أَعْلَامُ التَّقَى) (2) و مسیر هدایت به وسیله ایشان - و تنها به وسیله ایشان - شناخته می شود. برداشته شدن این عَلَمٌ از میان مردم، می تواند به معنای پنهان شدن ایشان از دیدگان مردم باشد. البته با غیبت امام (علیه السلام) همه جنبه های نشانه بودن ایشان رفع نمی شود و تنها بخشی از آن برداشته می شود. انتظار فرج از زیر پا - مطابق توضیح مرحوم علامه مجلسی - ممکن است کنایه از ظهور ناگهانی باشد. چون وقتی می گویند از زیر پاها، یعنی همانجا که ایستاده ای منتظر فرج باش نه اینکه از آنجا بگذری تا فرج فرا برسد، همانجا که هستی بدون آنکه قدم برداری آماده ظهور باش. پس این حدیث شریف دلالت بر وجوب انتظار فرج در هر زمان و هر مکان می کند. حدیث دیگر از حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) است که قسمت اول آن در فصل گذشته توضیح داده شد. ادامه آن چنین است: إِذَا شَدَّتْ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ وَانْكَرَ النَّاسُ بَعْضَهُمْ بَعْضًا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا هَذَا الْأَمْرَ صَبَاحًا وَمَسَاءً.

ص: 191

1-20.. اصول کافی، کتاب الحجّة، بابٌ فی الغیبة، ح 24.

2-21.. زیارت جامعه کبیره (بحارالانوار ج 102 ص 128).

وقتی که فقر و نیازمندی شدت یابد و مردم یکدیگر را انکار کنند، در آن زمان صبح و شام منتظر ظهور باشید. انتظار شب و روز به این معناست که اگر در یک شب حضرت ظهور نفرمودند، فردای آن شب - در روز - باید منتظر بود، و اگر در روز ظهور نکردند، همان شب احتمال فرج وجود دارد. این طور نیست که اگر شبی ظهور واقع نشد، دیگر تا شب بعد بتوان از آن ناامید بود، و نیز اگر در روزی ظهور واقع نشد، نمی توان گفت که همان شب - یعنی قبل از آنکه روز بعد بیاید - احتمال فرج وجود ندارد. راوی می گوید: فقر و نیازمندی را فهمیدیم که چیست. این که مردم یکدیگر را انکار کنند، یعنی چه؟ حضرت فرمودند: يَأْتِي الرَّجُلُ أَخَاهُ فِي حَاجَةٍ فَيَلْقَاهُ بِغَيْرِ الْوَجْهِ الَّذِي كَانَ يَلْقَاهُ فِيهِ وَيُكَلِّمُهُ بِغَيْرِ الْكَلَامِ الَّذِي كَانَ يُكَلِّمُهُ. (1) کسی برای رفع نیازی به برادر دینی اش مراجعه می کند ولی او آن طور که قبلاً با او برخورد می کرد (وقتی حاجتی نداشت) با او برخورد نمی کند و آن طور که قبلاً با او حرف می زد، حرف نمی زند. منظور این است که روابط بین مؤمنان طوری سرد می شود که وقتی یکی از آنها احتیاجی به دیگری پیدا می کند، او برخورد خوبی از خود نشان نمی دهد و آن طور که قبلاً او را تحویل می گرفت، تحویل نمی گیرد. این نشان می دهد که مسائل مادی ارزش بیشتری از رابطه دینی و ایمانی پیدا می کند. در چنین شرایطی باید صبح و شام منتظر فرج بود. تعبیر صبح و شام هم نظیر تعبیر شب و روز، همیشگی بودن

ص: 192

انتظار فرج را می‌رساند. خلاصه اینکه یأس از فرج الهی و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از بزرگترین گناهان کبیره است که نه به صورت دائمی و کلی و نه به شکل موقت و جزئی، حتی برای یک ساعت و لحظه هم از مؤمن پذیرفته نیست. علاوه بر این ادّاه، احادیثی که تعیین کردن وقت برای ظهور را حرام دانسته‌اند، نیز بر این مقصود دلالت می‌کند. زیرا به تعبیر مرحوم صاحب مکیال(1): اگر کسی ظهور حضرت را در مدت زمان معینی نفی کند، مثلاً بگوید تا چند سال آینده یا چند ماه بعد، ظهور واقع نمی‌شود، در حقیقت به همین مقدار برای آن تعیین وقت کرده است و مقتضای ناامیدی از ظهور حضرت در یک زمان خاص، همین است.

ص: 193

1-23.. مکیال المکارم ج 2 ص 158.

فصل اول: آثار و برکات انتظار در زمان غیبت

اشاره

مفهوم انتظار و درجات مختلف انتظار فرج را بیان کردیم و درباره ویژگی لحظه به لحظه بودن آن هم در بخش گذشته توضیح داده شد. اکنون در آخرین بخش کتاب باید از آثار و برکات انتظار برای شخص منتظر سخن بگوییم که در حقیقت فواید این عبادت بزرگ و بی نظیر می باشد. همه این آثار را می توان در یک کلمه جامع خلاصه کرد و آن کلمه «فرج» است. این تعبیر در یک حدیث شریف که از معارف جمعی جملی (1) اهل بیت (علیهم السلام) به شمار می آید، از حضرت زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است: **انتظارُ الفرجِ مِنْ أَعْظَمِ الفَرَجِ.** (2) انتظار فرج از بزرگترین فرجهاست.

ص: 197

1-1.. جمعی به معنای فشرده، و جُمَلی به معنای خلاصه شده است. و «جَمَعی جُمَلی» یعنی بسیار فشرده و خلاصه که در عین اختصار همه مطلب را در بر دارد.

2-2.. بحارالانوار ج 52 ص 122 ح 4.

همین بیان از امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده است: مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ، فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِإِنْتِظَارِهِ. (1) کسی که این امر (امامت و ظهور آن) را بشناسد، به سبب انتظار کشیدن آن، برایش گشایش حاصل می شود. منظور از کلمه «امر» در بسیاری از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) امر امامت و ظهور آن است که با فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تجلّی کامل می یابد. حدیث اول، تعبیر انتظار فرج و حدیث دوم انتظار امر را به کار برده اند و هر دو یک مصداق دارند. به هر حال مطابق فرمایش پیشوایان ما غیر از فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که فرج نهایی همه اولیا و انبیای الهی و مؤمنان است، هر شخص منتظری همین انتظارش برای او فرج می باشد. بلکه می توان گفت که: پس از فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که بزرگترین فرج ها برای همه مؤمنان است، بالاترین فرج جزئی برای شخص منتظر، همین انتظار اوست. این عبارت، بسیار عمیق و حاوی نکات بسیار مهمی است که به فضل الهی باید برای انسان روشن شود تا راه فرج خود را در زمان غیبت - قبل از ظهور - بشناسد. در یک جمله باید گفت: قبل از ظهور امام (علیه السلام) آن چیزی که مؤمن را از همه خطرات، نگرانی ها، گمراهی ها و لغزش ها می رهانند، همین انتظار است. و ما در این بخش در صدد آنیم که به اندازه بضاعت مُزجاتی که خداوند عنایت فرموده است، جلوه های مختلف این فرج را توضیح دهیم. این مقصود را در دو فصل به ترتیب دنبال می کنیم:

ص: 198

برای اینکه آثار و لوازم انتظار را در شخص منتظر بهتر بشناسیم، مناسب ترین راه این است که از آنچه در بخش اول درباره تعریف انتظار از طریق ملزومات آن بیان کردیم، کمک بگیریم. در آنجا مهمترین عوامل به وجود آورنده انتظار را چهار عامل دانستیم که دومین آنها در بحث فعلی بسیار تأثیرگذار است. عامل دوم این بود که هرچه زمان وقوع آنچه را در انتظارش هستیم نزدیک تر بدانیم، انتظار ما شدیدتر می گردد. بنابراین بهترین راه برای شناخت آثار و برکات انتظار این است که فرض کنیم یقین پیدا کرده ایم که فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بسیار نزدیک شده است و بررسی کنیم که در این فاصله کم (تا فرج حضرت) حال انتظار چه لوازم و آثاری دارد، آنگاه چون به ما توصیه های فراوانی شده است که فرج امام (علیه السلام) را نزدیک بدانیم، آثار و لوازم آن حال فرضی را به همه زمانها سرایت بدهیم.

ابتدا زمان ظهور امام (علیه السلام) را بسیار بسیار نزدیک فرض می‌کنیم تا ببینیم این اعتقاد وجداناً چه آثاری در منتظر ظهور می‌گذارد. اگر به ما گفته شود که امام زمانتان قطعاً تا فردا ظهور می‌فرماید و ما به صدق این خبر یقین کنیم، در این یک روز، زندگی ما چگونه خواهد بود؟ هرکس می‌تواند با مراجعه به وجدان خود، این سؤال را پاسخ بدهد. در درجه اول می‌توان گفت که: در این یک روز، بیش از هر چیز و هرکس، یاد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ظهور ایشان، دلهای ما را پر می‌کند و آنقدر که به فکر ایشان خواهیم بود، فکر دیگری ما را مشغول نخواهد کرد. علاوه بر این، قطعاً در این یک روزه کاری که خدا و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را ناخشنود می‌سازد، انجام نمی‌دهیم و اگر خطایی و گناهی از ما سرزده است، در این فاصله، همه همّت خود را برای توبه و جبران آن به کار می‌بندیم. اگر حقی از دیگران بر عهده ما باقی مانده یا ظلمی در حق کسی مرتکب شده ایم؛ به سرعت در جهت حلالیت طلبی اقدام می‌کنیم. و اگر عهد و پیمانی با امام خود بسته بودیم اما در عمل به آن پای بند نبوده ایم، در این یک روز، کمال سعی خود را انجام می‌دهیم تا به آن عمل کنیم. عبادت‌های ما نیز در این فاصله، معنویت و اخلاص بیشتری پیدا می‌کند؛ نمازهای ما در این یک روز با گذشته تفاوت خواهد کرد و با حضور قلب بیشتری خواهد بود. در این مدت کم، مُحال است که بیش از حد ضرورت و اضطرار، عمر خود را صرف امور دنیوی کنیم. نه تنها فکر انجام دادن گناه به ذهنمان خطور نمی‌کند، بلکه حتی دریغمان

می آید که در این یک روز به امور مباح پردازیم. همه تلاشمان این است که از این مدت کم، بیشترین استفاده را در جهت کسب رضای خداوند و جلب خاطر مبارک امام (علیه السلام) ببریم. بالاترین نگرانی ما این است که نکند وقتی حضرتش تشریف می آورند، توجّهی به ما نکنند یا خدای ناکرده از ما روی بگردانند، و برای اینکه چنین حالتی پیش نیاید، سعی می کنیم خود را طوری مهیا بسازیم که شایسته استقبال از آن بزرگوار باشیم. بالاترین آرزوی ما این است که در مواجهه با حضرت، شاهد لبخند رضایت ایشان به روی خود باشیم و اینکه خطاب به ما بفرمایند: احسنتم! بارک الله! در غیاب من به وظایف خود خوب عمل کردید. من از شما سپاسگزار هستم. علاوه بر همه اینها در آرزوی یاری ایشان برای انجام اهداف مقدّسشان لحظه شماری می کنیم؛ با خود می گوئیم آنچه را عمری در آرزویش بودیم و با امید وصالش زندگی را گذرانیدیم، یک روز دیگر، با چشمان خویش شاهد خواهیم بود و چه شیرین است آن لحظات! آنچه را برای یاری کردن ایشان از قبل آماده کرده ایم، نزد خود حاضر می کنیم و تمام شرایط و زمینه ها را برای آنکه به حضرتش بیوندیم و جزء بهترین یاوران ایشان باشیم، در خود فراهم می آوریم. خدای را شکر می کنیم که زنده ایم و سالم هستیم و ان شاء الله تا یک روز دیگر همه امکانات مالی، آبرویی، زندگی و هستی خود را فدای قدوم محبوب عزیزتر از جان خود خواهیم کرد. آنگاه از خود می گذریم و سراغ سایر مؤمنان می رویم و آنها را هم مانند خود آماده استقبال و همراهی با امامشان می کنیم. اگر بینیم که

بعضی از آنها اشتیاقی و علاقه ای به این موضوع از خود نشان نمی دهند، با دلسوزی و از سرِ شفقت و مهربانی سعی می کنیم تا آنها را با خود هم عقیده سازیم و دریغمان می آید که چنین فرصت طلایی و استثنایی را از دست بدهند. دلمان نمی آید که فردا وقتی خورشید امام (علیه السلام) طلوع می کند، کسانی از مؤمنان، خود را در بیغوله های تنگ و تاریک پنهان کنند و دانسته یا ندانسته از گرما و روشنایی این خورشید بی بهره بمانند. به طور خلاصه سعی می کنیم سوز انتظاری که خداوند سر سوزنی از آن را به ما ارزانی داشته است، در حدّ توان به سایر مؤمنان هم سرایت دهیم؛ به این امید که آتش اشتیاقی که به لطف خدا و عنایت امام (علیه السلام) خرمن وجود ما را فراگرفته است غافلان را هم فراگیرد و در نتیجه همگی با هم به استقبال و یاری عزیز فاطمه (علیها السلام) بشتابیم. همه عاشقان و شیفتگان آن دُرّانۀ هستی را دور هم جمع می کنیم و به ایشان می گوئیم: بیایید خدا را صدها هزار مرتبه شکر کنیم که زمان خواندن این دعاها تا یک روز دیگر به سر می آید: هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَئِذٍ مِنْكَ بَعْدَهُ فَحَظِي؟ مَتَى نَرِدُ مِنْهَا لَكَ الرَّوِيَّةَ فَتَرَوِي؟ مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مَائِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدْي؟ مَتَى نُغَادِيكَ وَنُرَاوِحُكَ فَتَقَرَّ عُيُونُنَا؟ مَتَى تَرَانَا وَنَرَاكَ وَقَدْ نَشَرْتِ لِيَاءِ النَّصْرِ تَرِي؟ أَتَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَأَنْتِ تَوُمُّ الْمَالَ وَقَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا؟ (1) آیا امروز ما در ارتباط با تو به فردایش می رسد تا به آرزوی خود برسیم؟ چه وقت بر سر چشمه های پر آب سیراب کننده

ص: 202

تو خواهیم رسید تا سیراب گردیم؟ چه موقع از آب شیرین و گوارای تو بهره مند می شویم؟ تشنگی ما طولانی گشته است! کی می شود که با تو صبح و شام کنیم تا چشمان ما (به جمالت) روشن شود؟ کی تو ما را و ما تو را می بینیم در حالی که پرچم پیروزی را برافراشته ای؟ راستی می شود ما را ببینی که به گرد تو حلقه زده ایم و تو بر همگان امامت می کنی در حالی که زمین را از عدالت پر ساخته ای؟! و زمان «نَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»⁽¹⁾ فرا می رسد. چنین الحمد لله ای هرگز در عمر خود نگفته ایم و یک روز دیگر به انجام این عبادت بزرگ دستگار می شویم. همه آنچه بیان شد در این فرض بود که ما یقین به ظهور حضرت تا بیست و چهار ساعت آینده داشته باشیم؛ اما اگر این فاصله زمانی بیشتر شود، هر قدر که طولانی تر گردد، شور و حرارت قبلی کمتر خواهد شد و به سردی بیشتری می گراید. مثلاً اگر به جای یک روز، مطمئن شویم که ایشان یک هفته دیگر ظهور خواهند فرمود، در این فرض تقریباً همه حالاتی که گفتیم برای انسان خواهد بود اما به قدری شور و حرارت کمتر، چشم به راهی ما شدت کمتری پیدا می کند و همین تفاوت در شدت و ضعف انتظار، منشأ تفاوت هایی در رفتار ما در این دو فرض خواهد شد. مثلاً اگر در آن یک روز قطعاً می توانستیم بگوییم که خواب به چشمان ما نخواهد آمد، در این یک هفته چنین نیست و آن دلشوره و هیجان قبلی را در این فرض جدید نداریم. با اینکه در آن یک روز یقیناً عمر خود را

ص: 203

صرف کارهای بیهوده و حتی تفریحی نمی کنیم، اما در این یک هفته شاید دقایقی یا ساعاتی را به بطالت بگذرانیم. در مجموع، آن دقت و تلاشی که در فرض اول برای استفاده بهتر و کاملتر از فرصت باقیمانده به خرج می دهیم، در فرض بعدی به آن شدت نخواهد بود. حال اگر یک هفته به یک ماه تبدیل شود، و در حقیقت، اطمینان پیدا کنیم که قبل از یک ماه دیگر حضرتش ظهور نمی فرمایند، در این صورت شور و اشتیاق ما در انتظار، کمتر و ضعیف تر می گردد و در نتیجه همه آنچه بیان شد، سست تر و کمرنگ تر می شود. در این فرض احتمال اینکه اوقات بیشتری از عمر گرانقدر خود را تلف کنیم و بیهوده فرصت را از دست بدهیم، بسیار بیشتر از فرض قبلی است. اگر در آن یک روز و یک هفته فقط در حد نیاز ضروری به امور دنیوی و مادی می پرداختیم، در این یک ماه آنقدر برایمان اهمیت ندارد که قدری از فرصت باقیمانده تا ظهور مولایمان را از دست بدهیم. اگر در آن یک هفته برای جبران حقوق دیگران که برگردن ما بوده، شتاب می کردیم، در این یک ماه خیلی عجله نمی کنیم و کار امروز را به فردا و پس فردا می اندازیم. اگر نمازها و سایر عبادت های ما در آن یک هفته، حال و صفای فوق العاده ای داشت، در این یکماه به آن اندازه حضور قلب ندارد و... به طور کلی هرچه فاصله خود را با ظهور بیشتر بدانیم، این آثار و نشانه ها به تدریج کم رنگ تر می شود. و به همین دلیل اگر این فاصله از یک ماه به یک سال برسد، معمولاً آثار کمتری ظهور و بروز خواهد کرد. قطعاً غفلت نوع مؤمنان در این حالت بیشتر خواهد بود و چه بسا ساعتها یا روزها یا حتی هفته ها با فراموشی یاد ایشان بر بعضی بگذرد

و از همین بابت هیچگونه احساس ضرر و زیان هم نکنند. آن شور و حرارت و هیجان در فرض های قبلی، درین فرض، بسیار ضعیف تر خواهد شد و عمل به وظایف یک منتظر واقعی سست تر می گردد. بنابراین اگر می خواهیم آثار و لوازم انتظار فرج را وجدان کنیم، باید خود را در آن شرایط فرضی ببینیم تا لوازمش بیشتر برای ما ملموس گردد و آثار عملی آن را در خود بیابیم. مؤثرترین عامل در ایجاد این حالت، همانا اعتقاد به این حقیقت است که امر فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در هر صبح و شام، بلکه در هر لحظه و هر ساعتی، امکان وقوع دارد و ما این مطلب را با استناد به بعضی از ادلّه آن، در فصل گذشته اثبات نمودیم. هرچه ایمان شخص به آن حقیقت عمیق تر باشد، آثار ذکر شده به طور طبیعی ظهور و بروز بیشتری خواهد داشت. پس نتیجه عملی بحث فعلی این است که برای رسیدن به آن لوازم مطلوب، باید از طریق ایجاد علّت آن که همان اعتقاد پیش گفته است، سیر کنیم. ما هم در این نوشتار، با همین فرض به بیان آثار و برکات انتظار در زمان غیبت امام (علیه السلام) می پردازیم. این آثار را می توانیم در چهار مرحله دسته بندی کنیم.

زندگی به یاد امام (علیه السلام) و مطابق پسند ایشان

اگر یک بار دیگر فرض نزدیک بودن ظهور امام (علیه السلام) را در حدّ یک روز برای خود تداعی کنیم، تصدیق خواهیم کرد که اولین و مؤثرترین لازمه آن، پُررنگ شدن یاد امام (علیه السلام) و غفلت نکردن از ایشان در همه ساعات و دقایق زندگی است. منتظر واقعی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمی تواند از یاد ایشان و انتظار قدمشان غافل شود. و این چیزی نیست که به صورت تصنعی در مؤمن به وجود آید، بلکه معرفت و محبت و انتظارش او را به طور طبیعی به این حالت می رساند. خوب است این ویژگی را از زبان یک منتظر راستین فرج - مرحوم سید محمدتقی موسوی اصفهانی (ره) - بیان کنیم: «و اما انتظار قلبی کامل، پس به این حاصل می شود که شخص مؤمن در هیچ حالی از حالات و هیچ وقتی از اوقات و هیچ مکانی از مکان ها، از یاد امامش و انتظار قدم مبارکش خالی و فارغ نباشد، بلکه اگر در مجالس و محافل مردم همه حاضر می شود و با اهل عالم گفتگو

می کند، قلبش پیش امام (علیه السلام) باشد و به انتظار او و خیال او و شوق وصال او باشد. مثل شخصی که اولادش منحصر باشد به یک نفر و آن یک نفر هم به جمیع کمالات آراسته باشد و وجودش انواع و اقسام فوائد و منافع از برای این شخص داشته باشد و به سفری رفته باشد و این پدر از جا و منزل او خبر نداشته باشد، تصور کن آیا یک ساعت از خیال او بیرون می رود یا آنکه از جستجوی او تغافل می کند؟ حاشا و کلاً! بلکه شب و روز بلکه در تمام ساعات و حالات و حرکات و سکانات، محبوب او پیش نظر او ممثّل است چنانچه شاعر گفته:

ای غایب از دو دیده چنان در دل منیکز لب گشودنت به من آواز می رسد

... و همین که انتظار قلبی به این درجه از کمال رسید، آثار ظاهریه او هم به درجه کمال می رسد. «(1) زندگی با یاد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از جنبه تربیتی بسیار بسیار سازنده است و خیرات و برکات زیادی از این طریق به شخص منتظر می رسد. یاد امام (علیه السلام) و توجه دائمی به ایشان باعث می شود که انسان در همه صحنه های زندگی اش مطابق با خواست ایشان عمل کند و حرکات و سکاناتش را با پسند ایشان تنظیم کند. شاهد دانستن ایشان در همه امور - چه کارهای پنهان و چه آشکار - سبب می شود تا منتظر فرج، دست از پا خطا نکند و همواره مسیری را پیش بگیرد که به جلب رضای خاطر امامش اطمینان حاصل کند. حفظ دین برای این شخص مهم تر از هر مسأله دیگری است و حاضر نیست به هیچ قیمتی و برای رسیدن به هیچ لذتی از کسب خشنودی امامش

ص: 208

صرف نظر کند. چون می داند که اهل تقوا محبوب مولایش هستند، در تهذیب نفس خویش از رذائل اخلاقی و مفسد روحی می کوشد و نمی تواند خود را در وضعیتی ببیند که اگر مولایش ظهور فرمود، از دیدن روی ایشان احساس شرمندگی و خجالت بکند. لذا خود را همواره به گونه ای می سازد که در اولین نگاه، لبخند خشنودی مولا را به روی خود امید داشته باشد. اینجاست که پرداختن به تهذیب نفس و شناخت راههای آن برای منتظر فرج اهمیت ویژه ای پیدا می کند. ما در این خصوص بر سه محور اساسی تربیت روحی که نقش مهمی در سازندگی انسان دارند، اشاره می کنیم:

1- رعایت تقوا و ورع، اهتمام به واجبات و پرهیز از محرمات

اولین و پایه ای ترین شرط سازندگی خود، عمل به واجبات دینی و اهتمام داشتن نسبت به انجام آنهاست. مؤمن منتظر نمی تواند ببیند که واجبی از او فوت می شود و می داند که محبوب ترین کارها نزد خداوند، عمل به فرائض است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: قال الله تبارک و تعالی: ما تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِأَحَبِّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ. (1) خداوند تبارک و تعالی فرمود: بنده من به وسیله چیزی محبوبتر از انجام واجبات به من اظهار دوستی نکرده است. البته مقید شدن به انجام واجبات سختی دارد و مطابق طبع حیوانی و راحت طلب نفس انسان نیست، ولی منتظر واقعی بر این امر صبر

ص: 209

1-7. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اداء الفرائض، ح 5.

پیشه می کند و خود را برخلاف امیال نفسانی به انجام آنها مقید می سازد. امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه شریفه: «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون» (1) فرمودند: اصبروا و علی الفرائض (2) بر (انجام) واجبات صبر کنید. اگر عمل به واجبات زحمت و سختی نداشت، تعبیر «صبر» در مورد آن مناسب نبود. انسان باید برای درک این مقام قدری خودش را به زحمت بیندازد و مقید کند تا به انجام طاعات عادت کند و کم کم سختی و تلخی ابتدائی انجام آن - که احتمالاً برای بعضی افراد وجود دارد به سهولت، شیرینی و لذت تبدیل شود. منتظر واقعی به درجه ای از ایمان می رسد که توفیق در عمل به واجبات بیش از هر لذت دیگری برایش شیرین است و ارتقا یافتن به رتبه متقیان از هر چیز دیگری او را بیشتر خوشحال می سازد. او می داند که بالاترین درجه تقوا از طریق عمل به واجبات برای او حاصل می شود. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: اِعْمَلْ بِفَرَايِضِ اللّٰهِ، تَكُنْ اَتَقَى النَّاسِ. (3) به واجبات الهی عمل کن تا متقی ترین مردم باشی. همچنین بالاترین عبادت خداوند همین است که کسی واجبات را درست ادا نماید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: اَعْبُدُ النَّاسِ مَنْ اَقَامَ الْفَرَايِضَ. (4) عابدترین مردم کسی است که واجبات را به پا دارد.

ص: 210

1-8.. آل عمران/ 200.

2-9.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اداء الفرائض، ح 2.

3-10.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اداء الفرائض، ح 4.

4-11.. بحار الانوار ج 71 ص 206 ح 13.

برترین عبادت خدا را اعمال مستحبی ندانسته اند و عابدترین فرد کسی نیست که مستحبات بیشتری انجام دهد. با این وجود ارزش انجام مستحبات و تأثیر آن در بالابردن مرتبه عبادت غیرقابل انکار است. در کنار عمل به واجبات و هم ارز آن، پرهیز و دوری از محرمات الهی است. منتظر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به دنبال راهی است که او را به ایشان هرچه بیشتر نزدیک سازد تا هنگام استقبال از مولایش جزء دوستان و عزیزان ایشان قرار بگیرد. بر طبق احادیث، تقرب به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جز از طریق تقرب به خداوند نیست و بهترین راه تقرب به پروردگار، حریم گرفتن نسبت به محرمات است که از آن به «ورع» تعبیر می شود. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: فیما ناجی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ به موسی (علیه السلام): یا موسی، ما تَقَرَّبَ إِلَى الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِی. (1) از جمله مناجاتهای خدای عز و جل با حضرت موسی (علیه السلام) این بود که فرمود: ای موسی، کسانی که (به من) تقرب می جویند، با هیچ وسیله ای همچون پرهیز و حریم گرفتن از محرمات من، به من تقرب پیدا نمی کنند. «ورع» کمالی است در انسان که زمینه پرهیز و حتی فرار از گناهان را در او فراهم می کند، به طوری که از نزدیک شدن به آن وحشت دارد و از ترس اینکه مبادا به حرام بیفتد، به حدّ و مرز آن نزدیک هم نمی شود. به همین جهت در ترجمه آن، تعبیر حریم گرفتن را به کار بردیم. (2)

ص: 211

1-12.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اجتناب المحارم، ح 3.

2-13.. توضیح کامل ترا در بحث وَرَع می توانید در کتاب «آفتاب در غربت» فصل چهارم از بخش چهارم مطالعه فرمایید.

اگر تقوا و ورع نباشد، هیچ امیدی به اعمال خوب آدمی نیست؛ چون همه آنها در معرض تباهی و از دست رفتن است. امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه شریفه: «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» (1) و به سراغ اعمالی که انجام داده اند رفتیم پس آن را غباری پراکنده (نابود) ساختیم. چنین فرمودند: أما والله إن كانت أعمالهم أشدَّ بياضاً من القباطي (2) ولكن كانوا إذا عرَّض لهم الحرام لم يدعوه. (3) بدانید قسم به خدا هر آینه اعمال آنها از پارچه های نازک کتانی سفید رنگ، سفیدتر بود، اما چون در معرض کار حرام قرار می گرفتند، از انجام نمی گذشتند. کسانی که در آیه شریفه اعمالشان «هباء منثوراً» شده است، به فرموده امام صادق (علیه السلام) اعمالشان بسیار خوب و در مقایسه با پارچه های سفید رنگ کتانی مصری، روشن تر و سفیدتر بوده است. دلیل تباه شدن آن اعمال خوب، چیزی نبوده جز اینکه ایشان تقوا نداشتند و اگر در معرض عمل حرامی واقع می شدند نمی توانستند از آن بگذرند؛ آنقدر خویشتن دار و خودنگهدار نبودند که بتوانند از آلوده شدن به معصیت، خود را سالم نگه دارند.

ص: 212

1-14.. فرقان/23.

2-15.. قَبَاطِي يَا قَبَاطِي جمع «قُبَاطِيه» است و به معنای پارچه های کتانی نازک سفید رنگ است که در مصر بافته می شود (المعجم الوسيط ص 711).

3-16.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اجتناب المحارم، ح 5.

به صریح قرآن، خداوند فقط از اهل تقوا اعمال خوب را می پذیرد: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (1). اگر تقوا نباشد، هیچ امیدی به پذیرفته شدن اعمال خوب هم نیست و بی تقوایی همه خوبی ها را نابود می سازد. تقوا سبب می شود که هنگام پیش آمدن معصیت، یاد خدا در مؤمن متقی زنده گردد و همین یاد است که او را از انجام گناه باز می دارد. از امام جعفر صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است: مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا... لا أعنى سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر، و إن كان منه. ولكن ذكر الله عند ما أحل و حرم فإن كان طاعة عملاً بها و إن كان معصية تركها. (2) از سخت ترین اموری که خداوند بر خلق خود واجب ساخته زیاد یاد خدا کردن است... مقصودم (گفتن) سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر نیست، گرچه این هم از مصادیق ذکر خداوند است، ولی منظور یاد کردن خداوند است در مورد آنچه حلال و حرام فرموده که اگر اطاعت (خدا) است به آن عمل کند و اگر معصیت است آن را ترک نماید. هرچه تقوا کمتر باشد، غفلت از یاد خداوند بیشتر است و همین غفلت زمینه انجام معاصی را فراهم می سازد. پس «ذکر الله» نقش اساسی و محوری در ترک گناه و فرار از نافرمانی ها دارد و با توجه به

ص: 213

1- 17.. مائده/ 27.

2- 18.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اجتناب المحارم، ح 4.

اینکه فرموده اند: «إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (1) و یا اینکه: «إِنَّا إِذَا ذُكِرْنَا ذُكِرَ اللَّهُ» (2). می توان فهمید که یاد اهل بیت (علیهم السلام) از یاد خداوند جدا نیست و همان اثری که بر یاد کردن خداوند مترتب است، بر یاد امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز بار می شود. بنابراین زندگی منتظر واقعی همواره با یاد محبوبش می گذرد و لذا نمی تواند همراه با بی تقوایی و آلوده شدن به گناهان باشد. هر قدر انتظار مؤمن شدیدتر باشد، بیشتر به یاد مولای منتظر خویش هست، و هر چه یاد بیشتری از ایشان کند، کمتر دست و دلش به سوی گناه متمایل می گردد. با وجود تقوا اگرچه حجم اعمال انسان کم باشد، ولی ارزش آن نزد خداوند زیاد است. چون معیار قبولی عمل تقواست و اگر عملی مورد قبول قرار گیرد، دیگر کم نخواهد بود، هر چند که ظاهر آن در مقایسه با بعضی اعمال دیگر ناچیز شمرده شود. حضرت باقر (علیه السلام) از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل کرده اند که ایشان فرمودند: لا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى. و كيف يَقِلُّ ما يُقْبَلُ؟ (3) هیچ عملی با وجود تقوا کم نیست. و چگونه آنچه که پذیرفته می شود کم باشد؟! زیادی عمل نزد پروردگار متعال با معیار قبولی آن سنجیده می شود. هر چه شرایط یک عمل به مقبول شدن نزدیکتر باشد، آن عمل بیشتر و در میزان الهی سنگین تر خواهد بود. مفضل که یکی از ارادتمندان باخلاص امام صادق (علیه السلام) بود نقل

ص: 214

1-19.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تذاکر الاخوان، ح 1.

2-20.. وسائل الشیعه ج 16 ص 345 باب 23 ح 21722.

3-21.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعة و التقوی، ح 5.

کرده است که: زمانی در حضور امام (علیه السلام) سخن از اعمال به میان آوردیم. من گفتم: عمل من چقدر کم و ناچیز است! حضرت فرمودند: مَه! اِنَّ تَتَغْفِرُ اللّٰهَ: ساکت شو! از خدا آمرزش بخواه. سپس اضافه فرمودند: اِنَّ قَلِيْلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوٰى خَيْرٌ مِّنْ كَثِيْرٍ الْعَمَلِ بِلَا تَقْوٰى. همانا عمل ناچیز همراه با تقوا، بهتر از عمل زیاد بدون تقواست. من پرسیدم: چطور امکان دارد عمل زیاد بدون تقوا باشد؟ حضرت فرمودند: نَعَمْ، مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعَمُ طَعَامَهُ وَيَرْفُقُ جِيرَانَهُ وَيُوَطِّئُ رَحْلَهُ، فَاِذَا اَزْتَقَعَ لَهٗ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيْهِ. فِهَذَا الْعَمَلُ بِلَا تَقْوٰى. و يَكُوْنُ الْاٰخِرُ لَيْسَ عِنْدَهٗ فَاِذَا اَزْتَقَعَ لَهٗ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ لَمْ يَدْخُلْ فِيْهِ. (1) آری مانند مردی که از غذای خود (به مردم) می خوراند و با همسایگان خود مدارا می کند و در خانه اش باز است؛ ولی چون دری از حرام به سویش گشوده شود، داخل آن می گردد. این عمل بدون تقواست. و دیگری آن اعمال را ندارد، ولی وقتی دری از حرام به رویش بازگردد، داخل آن نمی شود. (این مصداق عمل کم اما با تقواست.) پس آنچه اهمیت دارد این است که انسان در مواجهه با حرام چگونه خویشتن داری و خودنگهداری کند. میزان ارزش اعمال انسان به همین عامل بستگی دارد که تقوا نامیده می شود. اگر انسان حتی نسبت به یک گناه این حالت را نداشته باشد، نباید امیدی به پذیرفته

ص: 215

شدن کارهای خوب خود ببیند. ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمودند: لا وَاللّهِ لَا يَقْبَلُ اللّهُ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ عَلَي الإِصْرَارِ عَلَي شَيْءٍ مِنْ مَعْصِيهِ. (1) نه، قسم به خدا، خداوند هیچ طاعتی را با وجود اصرار (شخص) بر یکی از گناهان خود نمی پذیرد. اصرار بر گناه نشانه بی تقوایی انسان است و همین امر سبب می شود که خداوند هیچ عمل خیری را از کسی که اصرار بر یک گناه دارد، نپذیرد. معنای اصرار این نیست که شخص گناهی را به طور مکرر انجام دهد، بلکه اگر نسبت به انجام یک گناه بی باک و لأبالی باشد، اهل اصرار بر آن شمرده می شود. جابر از امام باقر (علیه السلام) در توضیح آیه شریفه: «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَي مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (2) نقل کرده است: الإِصْرَارُ هُوَ أَنْ يُذْنِبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرُ اللّهُ وَ لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِتَوْبَةٍ. فَذَلِكَ الإِصْرَارُ. (3) اصرار این است که گناهی را مرتکب شود ولی از خدا (به خاطر آن) طلب مغفرت نکند و به فکر توبه ای (از آن گناه) نباشد. پس این حالت (همان) اصرار است. توبه به معنای بازگشتن است. و کسی که به فکر توبه نیست، در

ص: 216

1-23.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاصرار علی الذنب، ح 3.

2-24.. قسمتی از آیه 135 سوره آل عمران. کلّ آیه این است: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّهُ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللّهُ فَإِنَّ اللّهُ وَ لَمْ يَصِرُّوا عَلَي مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»: و کسانی که وقتی کار زشت مرتکب می شوند یا به خود ستم می کنند، خدا را یاد می کنند پس به خاطر گناهانشان طلب مغفرت می نمایند- و چه کسی جز خداوند، گناهان را می آمرزد- و اینها نسبت به آنچه مرتکب شده اند با علم و آگاهی اصرار نمی ورزند.

3-25.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاصرار علی الذنب، ح 2.

حقیقت تصمیم به بازگشت از گناه خود ندارد. بنابراین اگر باز هم امکان تکرار آن برایش پیش آید، از ارتکاب آن هیچ ایایی ندارد. و معنای اصرار بر گناه همین است و این لازمه بی تقوایی می باشد. شخص متقی نسبت به هیچ گناهی - ولو یک گناه - چنین حالتی ندارد، و اگر گناهی مرتکب شود یا گناه گذشته خود را تکرار کند، پس از هر بار انجام آن، فوراً پشیمان شده، به فکر توبه و استغفار می افتد و هیچگاه نسبت به آن بی تفاوت و لأبالی نمی باشد. آیه شریفه ای که جابر تفسیر قسمتی از آن را از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده، در وصف اهل تقوا آمده است. (1) مضمون خود آیه همراه با توضیح امام (علیه السلام) به روشنی ارتباط تقوا را با اصرار نداشتن بر گناه بیان می کند. به طور خلاصه می توان گفت: تقوا آن حالت خویشتن داری و خودنگهداری است که انسان مؤمن را در هنگام مواجهه با گناه، از ارتکاب آن حفظ می کند. و لازمه وجود این حالت این است که شخص باتقوا نسبت به انجام هیچ گناهی - حتی یک گناه - اصرار نداشته باشد، و اگر هم گناهی مرتکب شد، بلافاصله نسبت به آن طلب مغفرت می کند و به فکر توبه می افتد. با این ترتیب نمی توان گفت که مؤمن باتقوا هرگز گناهی مرتکب نمی شود. آنچه مسلماً در او نیست، همان حالت اصرار بر گناه است. و بنابراین گناهی که گاهی مرتکب می شود، در واقع لغزش (زَلَّة) محسوب می شود. لغزش وقتی است که اختیار و تصمیم قلبی در مورد آن وجود ندارد. کسی که در راه رفتن پایش می لغزد و به زمین

ص: 217

1-26.. رجوع شود به آیه 133 از سوره آل عمران: «و سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ».

می خورد، هیچگاه از قلب تصمیم به زمین خوردن نگرفته و عمداً به گونه ای راه نمی رود که پایش بلغزد. مؤمن باتقوا هم نسبت به ارتکاب گناه همین طور است. او هیچگاه پیش از ارتکاب گناه، بنای بر انجام آن ندارد و حالت بی پروایی و جسارت نسبت به آن در او نیست، اما ممکن است گاهی در شرایطی قرار گیرد که پایش بلغزد و به درّه گناه سقوط کند، و اگر چنین شد، فوراً پشیمان می شود و تصمیم به ترک آن برای همیشه می گیرد. و اگر به فرض، بار دیگر هم چنین اتفاقی تکرار شود، باز هم همان پیامد را خواهد داشت، و هیچگاه مؤمن متقی مجوز انجام گناه را در هیچ حالی - حتی برای یک بار هم - به خود نمی دهد. اگر چنین صفتی در شخصی باشد، امید است که خداوند اعمال خوبش را بپذیرد و گناهانش را هم عفو نماید. ولی اگر این صفت در کسی نباشد، نمی تواند اطمینانی نسبت به شمول رحمت و مغفرت الهی در حق خود داشته باشد. نتیجه ای که از مجموع این بحث گرفته می شود این است که: منتظران فرج بقية الله الاعظم ارواحنا فداء، باید در بالاترین سطح تقوا و ورع باشند، به طوری که در میان اطرافیان خود و حتی اهل شهر خویش در پاکی و خوبی، زبانزد و مشهور باشند. امام صادق (علیه السلام) به یکی از شیعیان خود به نام عیسی بن عبدالله که اهل قم بود، آنگاه که بر ایشان وارد شد، فرمودند: یا عیسی بن عبدالله، لیس منّا- و لا کرامة- من کان فی مصرٍ فیهِ مائةُ ألفٍ أو یزیدونَ و کان فی ذلک المصرِ أحدٌ أَوْرَعُ منه. (1)

ص: 218

ای عیسی بن عبدالله، از ما نیست - و کرامتی هم ندارد- هرکس که در شهری با صد هزار نفر جمعیت یا بیشتر باشد و در آن شهر کسی باورع تر از او باشد! شیعه ای که حقیقتاً در انتظار فرج مولایش می سوزد، باید باورع ترین انسان مؤمن در شهر خودش باشد و اگر چنین نباشد کرامت و شرافتی نزد خدا و اهل بیت (علیهم السلام) ندارد. در فرمایش دیگری حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) همین حقیقت را با تعبیر دیگری از پدر گرامی خود نقل فرموده اند: کثیراً ما کنتُ اَسْمَعَ اَبی یَقُولُ: لیس مِنْ شِیعَتِنَا مَنْ لَا تَتَخَدُّثُ الْمُخَدَّرَاتُ بِوَرَعِهِ فِی خُدُورِهِنَّ. و لیس مِنْ اَوْلِیَانَا مَنْ هُوَ فِی قَرِیْبَةٍ فِیْهَا عَشْرَةُ اَلْفِ رَجُلٍ فِیْهِمْ [مِنْ] خَلْقِ اللّهِ اَوْرَعُ مِنْهُ. (1) من از پدرم بسیار می شنیدم که می فرمود: از شیعیان ما نیست کسی که (در تقوا و ورع به اندازه ای شهرت نیافته باشد که) زنان پرده نشین در پس پرده خویش از ورع او سخن نگویند و از دوستان ما نیست کسی که در شهری با ده هزار نفر مرد باشد که در میان آنها خدا مخلوقی باورع تر از او داشته باشد. عفت و پاکي دوست امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باید آنقدر شدید باشد که حتی مخدرات که پرده نشین هستند و تماس مستقیمی با مردان نامحرم ندارند، از ورع و پاکدامنی این مؤمن، در پس پرده سخن بگویند. آری؛ این است صفت منتظر فرج امام (علیه السلام).

ص: 219

یکی دیگر از اساسی ترین پایه های سازندگی روحی مسأله خوف و رجاء است. به تصریح روایات، ایمان بدون خوف و رجاء در انسان محقق نمی شود. امام صادق (علیه السلام) فرموده اند: لا یكون المؤمن مؤمناً حتى یكون خائفاً راجياً. و لا یكون خائفاً راجياً حتى یكون عاملاً. لما یخاف و یرجو. (1) مؤمن تا وقتی ترسان و امیدوار نباشد، مؤمن نیست. و ترسان و امیدوار نیست مگر آنکه مطابق آنچه می ترسد و امید دارد، عمل کند. ترس و امید لازمه لاینفک ایمان هستند و این دو، حالت های روحی انسان هستند که هر کدام عمل مناسب خود را اقتضا می کنند. و مؤمن تا وقتی به مقتضیات این دو حالت عمل نکند، در واقع مؤمن نیست. با توجه به اینکه معصوم (علیه السلام) در فرمایش خود، سخن به گزاف نمی گوید، باید معنای دقیق این دو خصلت و لوازم آنها را با استفاده از احادیث به دست آوریم. خود امام صادق (علیه السلام) دو چیز را منشأ خوف در انسان شمرده اند: المؤمن بین مخافتین: ذنب قد مضی لا یدری ما صنع الله فیہ؛ و عمر قد بقی لا یدری ما یکتسب فیہ من المہالک. فهو لا یصبح إلا خائفاً و لا یصلم إلا الخوف. (2) مؤمن بین دو ترس قرار دارد: (اول) گناه گذشته که نمی داند

ص: 220

1-29.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، ح 11.

2-30.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، ح 12.

خداوند در مورد آن چه کرده است. و (دوم) عمرِ باقی مانده که نمی داند چه زمینه های هلاکت را در آن (برای خود) ایجاد خواهد کرد. پس او (مؤمن) همیشه ترسان است و چیزی جز ترس او را به صلاح نمی آورد. یک ترس مؤمن به گذشته اش مربوط است و یکی هم به آینده. و این دو ترس، مؤمن را کاملاً احاطه کرده است. ترس از گذشته مربوط به گناهیانی است که مرتکب شده و نمی داند که: آیا بخشایش خداوند شامل آنها شده است یا خیر؟ آیا از همه گناهان گذشته توبه کرده است یا گناهیانی دارد که در وقتِ خودش توبه نکرده و بعد هم فراموشش شده است؟ اگر از گناهیانی توبه کرده، آیا توبه اش مقبول درگاه الهی افتاده است یا خیر؟ مؤمن جواب این پرسش ها را نمی داند و اطمینان ندارد که پرونده سیاه اعمالش نزد خداوند بسته شده باشد. به همین جهت همواره نگران است که مبدا مورد عفو و رحمت الهی قرار نگرفته باشد و این باعث ترس او می گردد. ترس دیگر مربوط به آینده است. مؤمن نمی داند چه پرتگاههایی را پیش رو دارد و چه گناهیانی را در باقیمانده عمرش ممکن است مرتکب شود. از این نگران است که در آینده خداوند او را به حال خود رها کند و در نتیجه به انجام معصیت هایی مبتلا شود که چه بسا در گذشته انجام نداده، یا اینکه کارهای بد خود را تکرار کند. این دومین ترسی است که او را فراگرفته و همواره نگرانش می سازد. این دو ترس از دوسو مؤمن را در چنبره خود گرفته اند و لذا همیشه ترس در او هست. آخرین جمله حدیث نکته بسیار عمیقی را درباره تربیت انسان مطرح کرده که بسیار جای دقت و تأمل دارد: «انسان را چیزی جز

ترس اصلاح نمی کند». انسان هر چند که مؤمن است ولی همیشه باید چنان ترسی که در حدیث فرموده بودند، در او باشد تا از مسیر صحیح خارج نشود. تنها راه به صلاح رسیدن آدمی این است که با خوف زندگی کند، و هرگاه که این حالت روحی در او نباشد، دیگر امیدی به صالح شدنش نمی توان داشت. نتیجه اینکه در راهکارهای تربیتی برای انسان، باید وجود این عامل مورد توجه قرار گیرد و به بهانه های واهی از زندگی انسان مؤمن حذف نشود. حذف این عامل مساوی با سقوط او در وادی هلاکت است. پس شرط ایمان، وجود خوف در مؤمن است. ولی البته هرگونه خوفی در اینجا مطلوب نیست، بلکه این خوف باید اثر عملی در فرد داشته باشد. یعنی باید عمل فرد مؤمن، عمل انسان ترسان باشد و اگر چنین نباشد، ایمان در فرد محقق نیست. نشانه وجود خوف در انسان چیست؟ امام صادق (علیه السلام) این سؤال را چنین پاسخ فرموده اند: مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ. (1) کسی که از چیزی بترسد، از آن فرار می کند. این فرمایش امام (علیه السلام) کاملاً جنبه وجدانی دارد. انسان اگر از چیزی بترسد، از آن فرار می کند. پس مؤمن اگر واقعاً اهل خوف باشد، از گناهان گذشته و لغزش های احتمالی اش در آینده وحشت می کند و از آنها می گریزد. هرکس می تواند درجه ایمان خود را با همین معیار معلوم سازد که چقدر از گناهانش وحشت دارد و چه اندازه از آنها می گریزد. اگر کسی نسبت به گناهان گذشته اش خیلی احساس نگرانی نمی کند و در برابر لغزش های احتمالی آینده نیز چندان دلشوره و

ص: 222

ترس ندارد- طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام)- نمی تواند خود را به معنای واقعی کلمه، مؤمن بدانند. با کمال تأسف باید گفت که در بسیاری از اهل ایمان، ترسی که مناسب با عظمت و کبریای خدای قهار است، وجود ندارد و اغلب با توجیهاات نادرست و ساختگی چنین وانمود می کنند که از خداوند کریم و بخشاینده ترس زیادی نباید داشت و تحت عنوان «با کریمان کارها دشوار نیست» خود را از هرگونه ترس و نگرانی نسبت به گناهان گذشته و خذلان های آینده می رهانند. آری؛ از کریم از آن جهت که کریم است، نباید ترسید، ولی خداوند کریم، «عادل» هم هست و این عدل اوست که منشأ ترس می شود. هرکس به گناهای آلوده شده، از اینکه خداوند بخواد در مورد آنها با عدل خویش رفتار کند، باید بترسد. به همین جهت در دعاهای رسیده از معصومین (علیهم السلام) بر این درخواست تأکید شده است: الهی، اِنْ عَفَوْتَ فَبِقِصَّةِ لِكْ وَاِنْ عَذَّبْتَ فَبِعَدْلِكْ. فَا مِّنْ لَّا يَرْجِي اِلَّا فَضْلَهُ وَا لَا يُخَافُ اِلَّا عَدْلَهُ، صَلَّى عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاٰمَنُوْا عَلَيْنَا بِقِصَّةِ لِكْ وَا لَا تَسْتَقْصِرْ عَلَيْنَا فِى عَدْلِكْ. (1) خدایا، اگر عفو فرمایی پس به فضل تو است و اگر عذاب کنی پس به عدل تو می باشد. پس ای آن که جز به فضلش امیدی نیست و جز از عدلش ترسی نیست، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و آل او درود بفرست و بر ما با فضل خود منت گذار و به سبب عدل خود بر ما سخت گیری و موشکافی مکن.

ص: 223

خداوند هم عادل است و هم «مُفَضَّل» (1). عدل او منشأ ترس است. چون وقتی انسان معصیت خدا را مرتکب می شود، استحقاق عقوبت او را پیدا می کند و عدل این است که معصیت کار به کیفری که استحقاقش را یافته است، برسد. در این صورت هیچ ظلمی صورت نگرفته است. چون هر عقوبتی که خداوند به عنوان کیفر گناه شخص تعیین کند، استحقاقش را دارد. این عقوبت هم دنیوی می تواند باشد و هم اخروی. عقوبت در دنیا بلاهایی است که به خاطر گناهان بر سر انسان می آید و سخت ترین آنها این است که خداوند در مواجهه بنده با گناه، او را به حال خودش واگذارد و مانع انجام گناهِش نشود. از این عقوبت به «خذلان» تعبیر شده است. عقوبت اخروی هم انواعی دارد که سخت ترین آنها آتش غضب الهی است. امام زین العابدین (علیه السلام) در یکی از دعاهای خویش خطاب به پروردگار متعال عرضه می دارند: *كَانَ جَزَائِي مِنْكَ فِي أَوَّلِ مَا عَصَيْتُكَ النَّارَ. فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَنْتَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِي.* (2) کیفر من در همان آغاز معصیت تو، آتش (جهنم) بوده است. پس اگر مرا عقوبت کنی، نسبت به من ستمکار نیستی. بنده با شروع در انجام گناه استحقاق عقوبت به آتش غضب الهی را پیدا می کند و مهم ترین انگیزه خوف از خداوند همین است. در حقیقت خوف مؤمن از این است که خداوند بخواهد مطابق عدل خود، او را به سزای اعمال بدش برساند. بنابراین در واقع از عواقب کارهای بد خود

ص: 224

1-33.. مهج الدعوات، دعاء الصحیفة ص 181.

2-34.. صحیفة سجادیة دعای 16.

می ترسد. در دعا به پیشگاه الهی چنین عرضه می داریم: جَلَلَتْ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَدْلُ وَأَنْ يُرْجَى مِنْكَ إِلَّا الْإِحْسَانُ وَالْفَضْلُ. فَأَمْتُنْ عَلَيَّ بِمَا أَوْجَبَهُ فَضْلُكَ وَلَا تَخْذُلْنِي بِمَا يَحْكُمُ بِهِ عَدْلُكَ. (1) (خدایا) تو برتر و منزّه تر هستی از اینکه جز به سبب عدل از تو بترسند و اینکه جز به فضل و احسان تو امیدوار باشند. پس (حال که چنین است) به مقتضای فضل خود بر من منت بگذار و به حکم عدل خود مرا گرفتار خذلان (رها شدن به حال خود) مساز. عدل الهی خذلان گناهکار را اقتضا می کند. و بنده مؤمن از این می ترسد، و باید بترسد! اما دریغ که انسان کفور (2) از خدای قهار به اندازه ترسی که از بنده مخلوق او دارد، نمی ترسد! و این دردی است که امیر کلام (علیه السلام) در فرمایش صریح خود، عیان فرموده اند: إِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ، أُعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطَى رَبَّهُ. فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَخَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِمْ ضِمَارًا وَوَعْدًا. (3) (این انسان) اگر از یکی از بندگان خدا بترسد، چنان ترسی از او دارد که از پروردگارش ندارد. پس ترس خویش را از بندگان نقد قرار داده، اما ترسش را از آفریننده آن بندگان، وعده دور و درازی دانسته که به انجام آن امید نیست.

ص: 225

1-35.. قسمتی از دعای بعد از نماز زیارت امام رضا (ع) (بحار الانوار ج 102 ص 56).

2-36.. اشاره به آیه شریفه: «... إِنْ الْإِنْسَانَ لَكَفُورًا» (حج/66).

3-37.. نهج البلاغه با ترجمه فقیهی ص 504 و 505 خطبه 158.

هر ترسی دارای نشانه ای است. و ترس از عدل الهی هم نشانه هایی دارد که اگر آن نشانه ها نباشند، آن ترس، معیوب و علیل است که متأسفانه نسبت به خداوند عموماً چنین می باشد: **كُلُّ خَوْفٍ مُّحَقَّقٍ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُومٌ**. هر ترسی ثابت و محقق است، جز ترس از خدا که معیوب و جدا از قلب است. (1) بسیار دور از انصاف است که ترس از مخلوقات خدا واقعی باشد و ترس از خود خداوند غیر واقعی. انسان وقتی از کسی حساب می برد، به اندازه ای که روی او حساب می کند، با او در نمی افتد و کاری که موجبات غضب او را فراهم کند انجام نمی دهد. و اگر بنده ذره ای ترس واقعی از خدای خود داشته باشد، به هیچ وجه انجام معصیت او برایش ساده و روان نمی شود و با همه وجود در برابر گناه ایستادگی می کند. هر که عاقل و خدانشناس است، از عدل خداوند می ترسد. و این ترس نشانه فهم و درایت مؤمن است. آن که چنین ترسی ندارد، نه عقل درستی دارد و نه معرفت صحیحی نسبت به خدای متعال. امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: **مَنْ عَرَفَ اللَّهَ، خَافَ اللَّهَ. وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ، سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا**. (2) کسی که خداوند را بشناسد، از خدا می ترسد. و کسی که از

ص: 226

1-38.. همان.

2-39.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، ح 4.

خدا بترسد، دل از دنیا بر می‌گند. نشانه معرفت خداوند، خوف از او و نشانه خوف از او دل‌کندن از دنیا است. و هرکس می‌تواند با این معیار، میزان خوف واقعی را در خود ارزیابی کند. اما در مقابل عدل، فضل است. و این فضل البته به خاطر استحقاق شامل بنده نمی‌شود (1). بلکه صرفاً لطف و احسان اوست. بنابراین منشأ ترس از خداوند، عدل او و علت امید به خداوند، فضل اوست. آنچه به عنوان «رجاء» در کنار «خوف» مطرح شده است، همین امید به فضل و رحمت الهی است. ولی باید توجه داشت که رجاء واقعی با امید واهی و بی‌اساس تفاوت می‌کند. رجاء واقعی هم مانند خوف واقعی نشانه‌هایی دارد که اگر در کسی یافت شود، قابل قبول است و گرنه فایده‌ای ندارد و مردود می‌باشد. کُلُّ مَنْ رَجَا، عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ. هرکس امید داشته باشد، این امید از عمل وی شناخته می‌گردد. (2) اعمال انسان نشانگر امیدهای اوست. و اگر کسی به خیال لطف و رحمت الهی، به راحتی و بدون نگرانی و ترس دست به انجام معاصی بزند، این امیدواری، رجاء واقعی نیست و چنین کسی اهل ولایت ائمه (علیهم السلام) هم محسوب نمی‌گردد. راوی می‌گوید: خدمت امام

ص: 227

1-40.. امام سجاد (ع) در دعای شانزدهم صحیفه سجادیه در مورد عفو الهی می‌فرمایند: فَاِنَّ ذٰلِكَ غَيْرُ وَاٰجِبٍ لِّیْ بِاِسْتِحْقَاقٍ.

2-41.. نهج البلاغه فقیهی، ص 502 و 503 خطبه 158.

صادق (علیه السلام) عرض کردم: گروهی از دوستان شما مرتکب گناهان می شوند و می گویند: ما امید (به رحمت خدا و شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)) داریم. حضرت فرمودند: کَذَّبُوا؛ لَيْسُوا لَنَا بِمُؤَالٍ. اولئك قومٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمُ الْأُمَانِيُّ مِنْ رَجَا شَيْئاً عَمِلَ لَهُ. (1) اینها دروغ گفته اند؛ دوستان ما نیستند. آنها کسانی هستند که آرزوها ایشان را به این سو و آن سو می برد. کسی که به چیزی امید دارد، برای (رسیدن به) آن عمل می کند. در حدیث دیگری درباره همان افراد از همان امام (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: ... كَذَّبُوا؛ لَيْسُوا بِرَاجِيْنَ. إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ. (2) ... دروغ گفته اند. اینها امیدوار (واقعی) نیستند همانا کسی که به چیزی امید دارد، آن را طلب می کند. هرکس امید به دست آوردن چیزی را دارد، راه رسیدن به آن را طی می کند. کسی که امید به روزی دارد، برای کسب آن از راههای صحیح تلاش می کند. کسی که امید به شفایافتن بیمارش دارد، برای رسیدن به مطلوب خود سراغ طبیب می رود و به دستورات لازم عمل می کند. و اگر چنین نکنند، امیدش امید واقعی نیست، بلکه «اُمْتِيَه» و آرزوی بی اساس می باشد. لذا امام صادق (علیه السلام)، راجی (امیدوار) بودن آن افراد را نفی کرده و فرموده اند که چون نشانه امید راستین در آنها نیست، واقعاً اهل رجاء نیستند.

ص: 228

1-42.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء ح 6.

2-43.. همان، ح 5.

با هزار افسون باید گفت که امید انسان ها نسبت به خودشان و همهٔ امور دنیوی، امید واقعی و صحیح است، ولی نسبت به فضل و رحمت خداوند نوعاً مغشوش و ناخالص می باشد. امیر مؤمنان (علیه السلام) این حقیقت تلخ را با همین تعبیر بیان فرموده اند: كُلُّ رَجَاءٍ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ. هر امیدی خالص و ثابت است جز امید به خدای تعالی که مغشوش و ناخالص است. (1) به همین جهت است که ایشان دربارهٔ «انسانهایی که گمان می کنند به خدا امید و از او بیم دارند لیکن در عمل نشانی از این امید و بیم در آنها دیده نمی شود»، (2) می فرمایند: يَدَّعِي بِرَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ. كَذَبَ وَ الْعَظِيمِ! مَا بِالْه لَا يَتَيَّنُّ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؟ او به گمان خود ادعا می کند که به خدا امید دارد. سوگند به خدای بزرگ دروغ می گوید! کار و فکر او چیست که امید او (به خدا) در عملش آشکار نمی شود؟! آنگاه حضرت برای اینکه دروغ بودن چنین امیدی را روشن کنند، مقایسه ای بین امید به خدا و بنده خدا به عمل می آورند: يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ. فما بالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقَصِّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ لِعِبَادِهِ؟ أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا؟ أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا؟

ص: 229

1- 44.. نهج البلاغه فقیهی ص 502 و 503 خطبه 158.

2- 45.. نهج البلاغه فقیهی پاورقی ص 503 به نقل از شرح قطب راوندی.

او در کارهای بزرگ (از قبیل رحمت خدا در آخرت و آمرزش گناهان) به خدا امید دارد و در کارهای کوچک (یعنی امور دنیوی) به بندگان خدا امید می بندد پس (در برابر بنده خدا) خضوع و خشوع و رفتاری از خویشتن نشان می دهد که نظیر آن را برای خدا انجام نمی دهد. پس چه سببی است در مورد خدا- که ستایش او عظیم و بزرگ است - که آنچه درباره بندگان او انجام می شود... از انجام آن برای وی کوتاهی می گردد؟ (ای بنده خدا) آیا از این بیم داری که در امید بستن به خدا دروغگو باشی؟ یا او را محلّ امید خود نمی بینی؟ (1) هر قدر چیزی که انسان به آن امید بسته است، بزرگ تر و مهم تر باشد، طلب کردن آن از راه خودش باید شدیدتر و بیشتر باشد. کسی که به کسب درآمد کلانی امید بسته، نسبت به کسی که امید به دست آوردن درآمد ناچیزی دارد، تلاش متفاوتی انجام می دهد، و اگر به همان اندازه در راه طلب آن کوشش کند، می توان فهمید که امید واقعی به کسب درآمد کلان ندارد. به همین قیاس می توان گفت که تلاش برای کسب رحمت الهی، باید بسیار بیش از تلاش برای به دست آوردن منافع مادی باشد. زیرا چیزهایی از خداوند امید می رود که هیچ مخلوقی توان برآوردن آنها را ندارد و به سعادت ابدی و جاودانی انسان مربوط است. ما یقین داریم که هیچکس از عفو و رحمت خدای متعال بی نیاز نیست و نجات از عذاب و غضب الهی برای هیچکس جز به سبب مغفرت پروردگار ممکن نمی باشد. امام زین العابدین (علیه السلام) به صراحت در دعای خود این

ص: 230

مطلب را تعلیم فرموده اند: اللَّهُمَّ... لَا نَجَاةَ إِلَّا بِكَ لِأَحَدٍ مِّنَّا دُونَ عَفْوِكَ. (1) خدایا... هیچیک از ما بدون عفو تو اهل نجات نیستیم. سعادت دنیا و آخرت جز به فضل خدای متعال به دست نمی آید. بنابراین برای کسب این سعادت باید از راههایی که خود خداوند معین فرموده است، تلاش کرد. و این تلاش باید بسیار بیش از تلاش و کوششی باشد که در امور مادی و دنیوی انجام می دهیم. اگر دغدغه عمل وجود نداشته باشد، معلوم می شود که امید به فضل الهی یک امید واقعی و راستین نیست، بلکه واهی و دروغ می باشد و چنین امید واهی از انسان دستگیری نمی کند. کسی که چنین باشد، نمی تواند خود را دوستدار امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و منتظر ایشان بداند. چرا که امام صادق (علیه السلام) به صراحت دوستی این گونه افراد را با خود نفی فرمودند. تنها راه اتصال روحی با حضرات معصومین (علیهم السلام) همین است که خوف و رجاء واقعی را نسبت به خدای متعال در خود تقویت کنیم. این بحث را با نقل حدیثی لطیف از امیر مؤمنان (علیه السلام) که در مقایسه «خوف» با «رجاء» فرموده اند، به پایان می بریم: خَفُّ رَبِّكَ خَوْفًا يَشُدُّ غَلْكَ عَنْ رَجَائِهِ. وَازْجَاءَ رَجَاءٍ مَنْ لَا يَأْمَنُ خَوْفَهُ. (2) از پروردگارت ترسی داشته باش که تو را از امید نسبت به او باز دارد. اما امیدت به او امید کسی باشد که از ترس او در امان نیست.

ص: 231

1-47.. صحیفه سجادیه، فرازی از دعای دهم.

2-48.. غرر و درر ح 3713.

برای روشن شدن عمق فرمایش حضرت امیر (علیه السلام) در این حدیث دُرر بار، لازم است ریشه و سرچشمه خوف از خدا در انسان - علاوه بر آنچه گذشت - بیان گردد. تاکنون از دو عامل ترس سخن گفته شد که عبارت بودند از: گناهان گذشته و لغزش های احتمالی در آینده. و این هر دو علت به اعمال انسان بر می گردد. اما ریشه عمیق تری هم برای ترس از پروردگار می توان یافت که از خود انسان نشأت می گیرد نه از اعمالش. این ریشه چیزی نیست جز فقر حقیقی و بیچارگی ذاتی انسان نسبت به خدای خود. اگر کسی خودش را خوب بشناسد، در حقیقت به ناداری و ضعف خود در برابر پروردگارش به خوبی واقف می شود. یعنی با تمام وجود خود را در پیشگاه او فقیر و بیچاره می یابد؛ آنگاه می فهمد که اگر کار خیری بتواند انجام دهد، جز با توفیق و عنایت خداوند عالم، میسر نمی شود و اگر به حال خود رها شود، هرگز به سمت خیر نخواهد رفت؛ چون او چیزی از خود ندارد و همه دارایی اش لطف و فضل خداوند در حق اوست. بنابراین با اتکالی به خودش توانایی انجام یک طاعت را هم ندارد. این است سر اینکه انسان هرگز نباید بر خود اتکال و اعتماد داشته باشد؛ چون هیچ چیز قابل اعتماد و اتکالی از خودش ندارد و تا خدا از او دستگیری نکند، هیچ کار خوبی از او سر نمی زند. پس توفیق انجام خیرات فقط و فقط به لطف خداوند برای انسان میسر می گردد و از ذات او جز عجز و بیچارگی نتیجه ای حاصل نمی شود. حال اگر این حقیقت برای کسی وجدانی شود، واقعاً به خوف می افتد؛ چون زیر پایش را خالی و سست می بیند. او از اینکه خدا

دستش را نگیرد و به او لطف نکند، با همه وجودش می ترسد؛ به خصوص که به خوبی می داند دستگیری خداوند از او براساس فضل است نه عدل؛ پس چنین لطفی از ناحیه خداوند بر او واجب نیست. این ترس نتیجه مستقیم شناخت خود است. و اگر فقر ذاتی انسان برای او وجدانی نشود، چنین ترسی هم نخواهد داشت. با توجه به این پایه وجدانی می توانیم معنای فرمایش مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) را درک کنیم. ایشان به تفاوت بین خوف و رجاء صحیح در انسان اشاره فرموده اند که منشأ آن توجه به فقر ذاتی انسان است. انسانی که به بیچارگی ذاتی خود متنبه شده، به کلی از خودش و اینکه بتواند - متکی به خود - کار خوبی انجام دهد، قطع امید می کند و همین منشأ ترس واقعی در او می گردد؛ به طوری که هیچ روزنه ای به سوی نجات از هلاکت از ناحیه خودش باز نمی بیند. اینجاست که خوف او مطلق و فراگیر می شود و جای هیچگونه «رجاء» نمی ماند. تا وقتی ترس به این حد نرسد، نتیجه صددرصد آن حاصل نشده است. چون اگر انسان قدری به خودش امیدوار باشد، هنوز قطع امید کامل از خود نکرده و باز هم تا حدی به خود متکی است. تنها وقتی که هیچ متکایی - از ناحیه خودش - برای خود نبیند، ترس کامل برایش به وجود می آید، و در این صورت، دیگر جایی برای «رجاء» باقی نمی ماند. پس ترس از خداوند وقتی کاملاً مفید و صددرصد مؤثر است که خالص بوده و مشوب به غیر ترس (امید) نباشد. اما رجاء نسبت به خدا چگونه است؟ آیا در مقام امیدواری هم نباید جایی برای خوف از خدا باقی بماند؟ پاسخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این سؤال در حدیث مورد بحث منفی است. فرموده اند امید به

خداوند باید به صورتی باشد که انسان را از خوف نسبت به او به کلی غافل نسازد. علت این فرمایش، توجه به همان حقیقت وجدانی در شناخت انسان از خود می باشد. هر قدر انسان، بیچارگی ذاتی خود را به صورت عمیق تری وجدان کند، از خودش بیشتر قطع امید می کند. و هر اندازه ناامیدی از خود شدیدتر شود، امید به فضل و رحمت الهی فزونی می یابد. تنها زمانی امید به خداوند صددرصد و کامل می گردد که انسان به کلی از خودش ناامید گردد و هیچ پناه و متکایی از ناحیه خود برای خودش نبیند. اگر چنین شود ترس از خدا هم قطعاً باقی می ماند؛ چون منشأ ترس، چیزی جز همین وجدان بی اتکایی و بی پناهی ذاتی نیست. بنابراین هر قدر رجاء به خداوند بیشتر و شدیدتر باشد، به همان اندازه خوف از او هم عمق و شدت بیشتری خواهد داشت و هیچگاه امید به پروردگار، ترس از او را کم نمی کند. سرّ این مطلب ارزشمند همان امید انسان به فضل و رحمت خداوند و ترس او از بیچارگی و ضعف ذاتی خودش است و اینکه مبدا مورد تقضّل الهی قرار نگیرد. این دو حقیقت - فضل خداوند و بیچارگی انسان - با هم وجدان می شوند و یافتن هر کدام با یافتن دیگری ملازم است. پس فهم یکی به وجدان دیگری کمک بسیار می کند. نتیجه این بحث همان نکته ای است که امیر مؤمنان (علیه السلام) تذکر فرموده اند. رجاء نسبت به خداوند باید همراه با خوف از او باشد. و انسان امیدوار نباید نسبت به ترس از خدا غافل گردد. این نکته بسیار دقیقی است که تنها به لطف پروردگار برای انسان وجدانی می شود.

سومین محور سازندگی روحی که منتظران بقیة الله ارواحنا فداه باید در زندگی خویش به عنوان اساس و پایه قرار دهند، مسأله «بغض دنیا» است. زندگی مؤمن براساس سعادت اخروی تنظیم می شود و تا محبت به دنیا و مظاهر آن از قلب او بیرون نشود، آخرت محوری برایش حاصل نمی گردد. در تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت به این امر توجه زیادی صورت گرفته است. در مورد حب دنیا فرموده اند: حُبُّ الدنیا رأسُ کلِّ خَطِیئَةٍ. (1) دوست داشتن دنیا رأس هر خطا و لغزشی است. تمام خطاها و لغزش ها ریشه در دنیادوستی دارد و تا این مشکل حل نشود، ریشه آفات دیگر از بین نمی رود. پیشوایان معصوم ما به این مقدار اکتفا نکرده و فرموده اند که نه تنها نباید دنیا را دوست داشت بلکه باید آن را دشمن دانست. وقتی از امام زین العابدین (علیه السلام) پرسیدند که کدام عمل نزد خدای عز و جل بافضیلت تر است، فرمودند: ما مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدنیا. (2) پس از معرفت خدای عز و جل و معرفت پیامبرش (3) هیچ عملی بافضیلت تر از بغض و تنفر نسبت به دنیا نیست. این بیان، اهمیت و ریشه ای بودن بغض دنیا را به خوبی روشن

ص: 235

1-49.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح 11.

2-50.. همان.

3-51.. روشن است که معرفت ائمه (هم) نیز از معرفت خدا و رسول (ص) جدا نیست. و این مطلب جزء مسلمات معارف اهل بیت (هم) به شمار می رود. رجوع کنید به کتاب «معرفت امام عصر (عج)»، فصل دوم از بخش اول.

می سازد و نشان می دهد که در مقابل دوستی دنیا که ریشه هر فساد و گناهی است، بغض نسبت به آن ریشه هر خیر و خوبی است (1) و لذا باید به راههای پیدایش آن بسیار توجه کرد. در کتاب شریف نهج البلاغه، امیرمؤمنان (علیه السلام) در عمل به این امر مهم پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را الگو دانسته و فرموده اند: و لقد كان في رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) كافٍ لك في الأسوة و دليلٌ لك على ذمّ الدنيا و عيبها و كثرة مخازيها و مساوئها. هر آینه و به تحقیق، مقتدا و پیشوا قرار دادن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای تو کافی است و همین امر راهنما و دلیل تو است بر بدی دنیا و عیب آن و فراوانی رسوایی ها و زشتی های آن. (2) در ادامه همین کلام فرموده اند: وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ. و دوست ترین مردم نزد خدا، کسی است که به پیامبر او تأسی کند و به دنبال او گام بردارد. (3) آنگاه در بیان سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت به دنیا فرمودند: ایشان دنیا را با گوشه دهان تناول می کرد (یعنی حداکثر بهره را با میل زیاد از دنیا نمی برد بلکه به مقدار ضرورت و حداقل لازم و از سر بی میلی اکتفا می کرد) و از گوشه چشم هم به آن می نگریست (یعنی به دنیا هیچ اعتنایی نداشت). پهلوی او از پهلوی همه اهل دنیا لاغرتر و شکم او از شکم همه

ص: 236

1- 52.. رجوع شود به اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنيا و الزهد فیها، ابتدای حدیث دوم.

2- 53.. نهج البلاغه فقیهی ص 504 و 505 خطبه 158.

3- 54.. همان، ص 506 و 507.

مردم خالی تر بود. دنیا بر او عرضه شد اما از پذیرفتن آن امتناع ورزید... هر آینه و به تحقیق، پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر روی زمین غذا می خورد و مانند بردگان می نشست. کفشش را خود وصله می کرد و با دست خود بر جامه اش پینه می زد. بر درازگوش برهنه سوار می شد و کس دیگری را هم پشت سر خود سوار می کرد. اگر می دید روی پرده ای که بر در اتاقش آویخته شده، صورتهایی نقش بسته، به همسرش می گفت: این پرده را از من دور ساز و پنهان کن. پس به راستی من چون به آن نظر می کنم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم. بنابراین، آن حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) با قلب خود از دنیا روی گردانیده و یاد آن را در خود میرانده بود و دوست داشت که زینت های دنیا از چشم او نهان گردد تا از آن برای خود جامه فاخر تهیه نکند و آن را قرارگاه همیشگی خود نداند و امید ماندن در آن را نداشته باشد. پس ایشان دنیا را از جان خود بیرون راند و از دل دور کرد و از چشم نهان داشت. (1) ایشان سپس یک قاعده کلی بیان فرموده اند: و كَذَا مِنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَأَنْ يُدْكَرَ عِنْدَهُ. و لقد كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَسَلَّمَ) مَا يُدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتَيْهِ وَرُويَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعْلُومٌ عَظِيمٌ زُفِّتَهُ. و چنین است که هرکس چیزی را دشمن بدارد، نگاه کردن

ص: 237

به آن و یاد شدن آن را نزد خود دشمن می‌دارد. هر آینه در (طرز زندگی و رفتار) رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چیزهایی بود که تو را به بدی‌ها و عیب‌های دنیا راهنمایی می‌کند. زیرا او با وجود مقام اختصاصی و تقربتی که نزد خدا داشت، دنیا را با گرسنگی گذراند و با وجود مقام و منزلت بزرگی که دارا بود، از زیور دنیا برکنار داشته شده بود. (1) آنگاه اضافه فرموده اند: پس هر که در این امر می‌نگرد، با عقل خود بیندیشد که: آیا خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را با این گونه زندگی، گرامی داشت یا خوار ساخت؟ پس اگر بگویند که او را خوار داشت، سوگند به خدای بزرگ دروغ گفته. و اگر بگویند که او را گرامی داشت، پس باید بدانند که غیر او را خوار ساخته چون دنیا را برایش وسعت داده و مهیّا کرده اما آن را از نزدیک‌ترین مردم به خود (پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)) دور و برکنار نموده است. (2) آری؛ اگر دنیا و زینت‌هایش نزد خدا ذره‌ای ارزش داشته عزیزترین مخلوقاتش را از آنها محروم نمی‌کرد. دنیا و آنچه در آن است، فقط برای این خلق شده که وسیله امتحان انسان در درگاه الهی باشد و زینت‌های آن هم برای این است که خداوند می‌خواهد بندگانش را به وسیله آن بیازماید: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (3).

ص: 238

1-56.. نهج البلاغه فقیهی ص 508 تا 511 با تغییرات جزئی در ترجمه.

2-57.. نهج البلاغه فقیهی ص 511 با مختصر تغییری در عبارات.

3-58.. کشف/7.

هر آینه ما آنچه را روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تا اینکه ایشان را بیازماییم که کدامیک اعمال نیکوتر انجام می دهند. زینت های دنیا همان چیزهایی است که دل انسان را به سوی خود می کشاند. عاقل آن است که همه آنها را چیزی جز به وسیله امتحان نداند و آرامش واقعی و همیشگی خود را در پناه آن نجوید. سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بهترین الگو برای نگرش صحیح به دنیا و زینت های آن است. امیر مؤمنان در قسمتی دیگر از همان خطبه شریف فرموده اند: وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ وَحَقَّرَ شَيْئاً فَحَقَّرَهُ وَصَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ. و لو لم يكن فينا إلا حبنا ما أبغض الله ورسوله وتعظيمنا ما صغر الله ورسوله، لكفى به شقاقاً لله و مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ. و (پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)) دانست که خدای سبحان چیزی را دشمن داشته پس او همان چیز را دشمن داشت و چیزی را کوچک شمرده پس او همان چیز را کوچک شمرد. و اگر در ما چیزی نباشد جز دوست داشتن ما آنچه را که خدا و رسولش دشمن داشته اند و بزرگ پنداشتن ما آنچه را که خدا و رسولش کوچک شمرده اند، (همین امور) برای جدا شدن از خدا و دشمنی و مخالفت با دستورات او کفایت می کند. (1) معیار جدایی از خدا و مخالفت با اوامر او در اینجا به روشنی بیان شده است. همینکه انسان آنچه را که خدا و رسول او دشمن می دارند، دوست بدارد و آنچه را نزد ایشان کوچک و پست است محترم و

ص: 239

1-59.. نهج البلاغه فقیهی ص 508 و 509، با اصلاحاتی در ترجمه عبارات.

بزرگ بشمرد، برای فاصله گرفتن از صراط مستقیم الهی کفایت می‌کند. و این معیار محک دقیق و روشنی است برای مؤمنان که درجه ایمان خود را بسنجند و بدون فریب دادن خود، میزان اتصال خود را با «میزان الاعمال»⁽¹⁾ یعنی وجود مقدس امیرمؤمنان (علیه السلام) محک بزنند. در انتهای همین خطبه مبارک برای سومین بار اسوه بودن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با لحن صریح تری بیان شده است: پس هرکس در صدد تأسی و پیروی کردن است (در زندگی و بی‌اعتنایی به دنیا) به پیامبرش (صلی الله علیه و آله وسلم) تأسی کند و به دنبال او گام بر دارد و به هر جا که او وارد شده؛ وارد شود که اگر جز این کند، از هلاک شدن در امان نخواهد بود. پس به راستی خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را نشانه قیامت و بشارت دهنده بهشت و بیم دهنده از عذاب قرار داد. ایشان با شکم خالی از دنیا رفت و سالم وارد آخرت شد. او تا وقتی که به راه خود رفت و دعوت کننده پروردگارش را اجابت نمود (در هنگام مرگ) هیچ سنگی را روی سنگی نگذاشت (بنایی نساخت). پس چه بزرگ است منت خداوند بر ما که پیشوایی را به ما عطا فرمود تا از او پیروی کنیم و مقتدایی که قدم جای قدم او بنهیم.⁽²⁾ در پایان خطبه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بزرگترین پیرو رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده اند، در مورد خودشان فرموده اند:

ص: 240

1-60.. اشاره به عبارتی که در زیارت مولی امیرالمؤمنین (ع) آمده است: السلام علی میزان الأعمال. (بحار الانوار ج 100 ص 278).

2-61.. نهج البلاغه فقیهی ص 511 با اصلاحاتی در بعضی عبارات.

به خدا قسم، هر آینه آنقدر این جامهٔ پشمینهٔ خود را وصله کردم تا آن حد که از وصله کنندهٔ آن شرم کردم و به راستی گوینده ای به من گفتم: آیا این جامه را دور نمی اندازی؟! به او گفتم: از من دور شو (یا نهان شو). صبحگاهان، گروه به مقصد رسیده، راه پیمایی شب خود را می ستایند (که باعث شد به مقصد برسند). (1) جملهٔ اخیر ترجمهٔ یک ضرب المثل معروف عربی است: «عند الصَّباحِ يَحْمَدُ القَوْمُ السُّرى» و در موردی به کار می رود که کسی رنجی را به امید رسیدن به آسایش تحمل کند. مثل مذکور ممکن است بدین گونه نیز معنی شود که: صبحگاهان، گروه خفته و از راه بازمانده، شب روان به مقصد رسیده را می ستایند. (2)

هرکه به شب راه رفت، صبح به منزل رسیده هرکه به شب خواب کرد، خاک به سر می کند

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبهٔ مذکور، سه بار از الگو بودن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و لزوم تأسسی به ایشان سخن گفته اند و این سفارش ها، تکلیف همهٔ مؤمنان را- به خصوص کسانی که خود را جزء منتظران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دانند- روشن می سازد. وسوسه ای که گاهی در اینجا انسان را از انجام وظیفهٔ خود غافل می کند این است که تصور کند: ما کجا و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کجا؟! یا اینکه: ما هرگز نخواهیم توانست همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشیم. آنگاه عملاً از هر نوع تأسی به این بزرگواران شانه خالی کند! این فکر

ص: 241

1- 62.. نهج البلاغه فقیهی ص 511 با مختصر تغییرات در عبارات.

2- 63.. نهج البلاغه فقیهی ص 864.

چیزی جز وسوسه شیطان نیست. انسان نباید فکر کند که چون نمی تواند مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، پس هیچ وظیفه ای در تأسی به ایشان ندارد. خود آن حضرت در عین آنکه تصریح کرده اند به اینکه شما (مؤمنان) نمی توانید مانند من باشید، اما به الگو دانستن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و عمل کردن بر طبق آن، سفارش فرموده اند. ما اگر امیرمؤمنان (علیه السلام) را امام و مقتدای خود می دانیم، باید در عمل سعی کنیم مطابق ایشان رفتار کنیم. وجود مقدس حضرتش در نامه ای که به عثمان بن حنیف انصاری مرقوم فرموده اند، چنین آورده اند: **أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ**. (1) آگاه باش که هر مأمومی امامی دارد که به او اقتدا می کند و از نور علمش روشنایی می جوید. امام (علیه السلام) باید مقتدای مأمومین باشد و عمل هرکس باید بر طبق رفتار امامش شکل بگیرد. پس تعابیر «امام» و «اسوه» نشان می دهد که انسان نمی تواند در عمل نسبت به اعمال پیشوایش بی تفاوت باشد. حضرت در ادامه فرموده اند: **أَلَا- وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِ يِهِ. أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ**. آگاه باشید که امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوردنی های خود به دو گرده نان اکتفا کرده است. آگاه باشید که شما به این گونه زندگی توانا نیستید، لیکن شما با

ص: 242

پرهیزکاری و کوشش (در این مسیر) و پاکدامنی و استواری در دین، مرا یاری کنید. (1) حضرت تصریح فرموده اند به اینکه شما نمی توانید مانند من زندگی کنید. یعنی آن درجه بالای تقوا و دوری کردن از دنیا اختصاص به خود ایشان و عترت گرامیشان دارد، اما در عین حال فرموده اند که با کوشش و رعایت ورع در این مسیر گام بردارید و سعی کنید تا آنجا که می توانید خود را شبیه امامتان قرار دهید. و همین است وظیفه کسانی که خود را مأموم این امام (علیه السلام) می دانند. ما نباید به بهانه اینکه ما هر کاری بکنیم نخواهیم توانست مانند مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) زندگی کنیم، خود را غرق در دنیا و مادیات کنیم. بلکه باید تا آنجا که می توانیم بکوشیم زندگی خود را شبیه ایشان قرار دهیم و از هیچ تلاشی برای رسیدن به این مقصود کوتاهی نکنیم. بنابراین بی خیالی و عدم تعهد در این خصوص، به هیچ وجه پذیرفته نیست. «اجتهاد» (در بحث فعلی) یعنی کوشش در مسیر رسیدن به هدفی که امام (علیه السلام) با بیان سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) ترسیم فرمودند یعنی «بغض دنیا». باید برای تحقق بخشیدن به این ویژگی تلاش کرد تا به آن روز به روز نزدیکتر شد. قبل از هر چیز باید دید راه رسیدن به این هدف چیست. رسیدن به هر مطلوبی راهی دارد. راه تحقق «بغض دنیا» چیست؟ قطعاً اگر حقیقت دنیا و عیب های آن برای انسان روشن شود، خودبه خود تنفر و بغض نسبت به آن حاصل می گردد. آنها که شیفته و فریفته دنیا هستند، حقیقت آن را نشناخته اند. چیزی که ذاتش

ص: 243

نفرت انگیز است، اگر درست شناخته شود، خودبه خود بغض نسبت به آن به وجود می آید. و اصولاً ایجاد بغض دنیا راهی جز این ندارد. پس باید در جستجوی راه شناخت دنیا باشیم. اما دنیا را چگونه می توان شناخت؟ واقعیت این است که تا وقتی انسان دوستدار دنیا باشد، نمی تواند حقیقت آن را بشناسد. اگر طالب شناخت صحیح دنیاست، باید عشق و محبت آن را از قلب خود خارج کند. انسان موجودی است که اگر شیفته چیزی باشد، از شناخت عیب های آن محروم می ماند و جز خوبی و حُسن، چیزی در آن نمی بیند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: **حُبُّكَ لِشَيْءٍ يُعْمِي وِ يُصِمُّ. (1)** اینکه چیزی را دوست داشته باشی (تورا نسبت به آن) کور و کر می کند. مراد از کور و کر شدن این است که عیب های آن را نه می بیند و نه می شنود و بینایی و شنوایی اش نسبت به بدی های آن چیز از کار می افتد و جز خوبی در آن، چیزی تشخیص نمی دهد، حتی بدی های آن را هم خوب می بیند.

به مجنون گفت روزی عیب جو بیکه پیدا کن به از لیلی نکویی

که لیلی گرچه در پیش تو حوری استبه هر عضوی ز اعضایش قصوری است

ز حرف عیب جو مجنون برآشفتدر آن آشفتگی خندان شد و گفت

ص: 244

از دیدگاه مجنون، لیلی کاملاً بی عیب بود، اما نه به خاطر اینکه واقعاً عیبی نداشت، بلکه چون مجنون عاشق لیلی بود، عیب هایش را نمی دید. در فرمایش دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین آمده است: *عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أُذُنُهُ صَمَاءٌ عَنْ قُبْحِ مَسَاوِيهِ*. (1) چشم دوست دار از (دیدن) زشتی های محبوب نابینا و گوش او از (شنیدن) زشتی بدی هایش ناشنواست. بنابراین راه شناخت دنیا و بدی های آن، بی رغبتی و بی میلی نسبت به آن است. و این همان است که در فرهنگ دین «زهد» نامیده می شود. چه فرمایش حکیمانه ای است سخن امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: *مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا، أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ*. (2) هرکس به دنیا بی رغبت باشد، خداوند حکمت را در قلب او محقق می سازد و زبانش را به آن گویا می کند و او را به عیب های دنیا - هم درد آن و هم داروی آن - بینا می گرداند و او را از دنیا به سوی خانهٔ سلامت به سلامت خارج می سازد.

ص: 245

1-67.. غرر و درر، ح 11061.

2-68.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذم الدنيا و الزهد فیها، ح 1.

زهد یک حالت قلبی در انسان است که همان بی رغبتی می باشد. زهد در دنیا عبارت است از بی رغبتی نسبت به آن. یکی از آثار و برکات این صفت نیکو، این است که چشم انسان نسبت به عیب های دنیا باز می شود و نه تنها بدی ها و دردها بلکه دواى آنها و راه علاج آنها را هم می بیند و می فهمد. وقتی انسان شیفته دنیا نبود، واقعیت آن را مشاهده می کند و با کشف حقیقت آن، عیب هایش بر ملا و آشکار می گردد و تنفر و بغض نسبت به آن حاصل می شود. کسی که می خواهد به پلیدی های دنیا در طول عمرش آلوده نشود و به سلامت از این گذرگاه به منزل همیشگی اش عبور کند، راهی جز این ندارد که قدری از دنیا فاصله بگیرد و سعی کند نسبت به آن بی رغبت شود. در این صورت هم نقاط ضعف و عیب دنیا را می بیند و هم راه نجات و خلاصی از لغزشگاه های آن را می شناسد. (بَصْرَةُ عُيُوبِ الدُّنْيَا دَاءٌهَا وَ دَوَاءُهَا). در غیر این صورت انسان از چشیدن شیرینی ایمان محروم خواهد ماند. حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: حَرَامٌ عَلَي قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا. (1) تا وقتی دل های شما نسبت به دنیا بی رغبت نشود، از شناختن شیرینی ایمان محروم است. اگر محبت به دنیا در دل انسان باشد، از چشیدن شیرینی ایمان محروم است و تنها راه رسیدن به این نعمت بی نظیر، زهد در دنیا است. علاوه بر این، همه نعمت های دیگر هم جز از طریق زهد به دست نمی آید. همان امام عزیز و بزرگوار فرمودند:

ص: 246

جُعِلَ الْخَيْرُ كُلَّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزَّهْدَ فِي الدُّنْيَا. (1) همه خوبی ها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن را زهد نسبت به دنیا قرار داده اند. هیچ خیری از غیر طریق زهد نسبت به دنیا برای انسان حاصل نمی شود و یکی از بزرگترین این خیرات، بغض دنیاست که پس از معرفت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و امام (علیه السلام) بزرگترین نعمت الهی می باشد. با این ترتیب، منتظران حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فدا، باید رسیدن به مقام زهد را سرلوحه برنامه سازندگی خود قرار دهند و برای تحقق بخشیدن به آن از راههای ممکن بکوشند. مهم ترین نکته ای که برای عملی کردن زهد باید مورد توجه قرار بگیرد، این حقیقت است که هرچه امکانات دنیوی برای انسان بیشتر فراهم شود، تعلق خاطر او هم به دنیا بیشتر می شود و نسبت به آنچه ندارد حریص تر می گردد. امام صادق (علیه السلام) به این مطلب چنین توجه داده اند: مَا فَتَّحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَاباً مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا فَتَّحَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْحِرْصِ مِثْلَهُ. (2) خداوند دری از امور دنیوی برای بنده ای باز نکرد مگر آنکه دری از حرص را مانند آن برایش گشود. هرچه دنیا بیشتر برای انسان فراهم شود، حرص نسبت به آن هم در او بیشتر می شود. پس اگر به اندازه لازم و ضروری اکتفا نکند، هرچه داشته باشد، بیشتر از آن را طلب می کند؛ تا آنجا که بر اثر زیاده روی در استفاده از دنیا هلاک می گردد. امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

ص: 247

1-70.. همان.

2-71.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب حبّ الدنیا و الحرص علیها، ح 12.

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَمُوتُوا. (1) دنیا همچون آب دریاست، هرچه آدم تشنه از آن بیاشامد، تشنگی اش بیشتر می شود تا اینکه او را از پا درآورد. سیر شدن از دنیا با بهره بردن بیشتر از آن حاصل نمی شود بلکه برعکس، هرچه بهره مندی بیشتر باشد، حرص انسان و احساس تشنگی اش بیشتر می گردد و این روال ادامه پیدا می کند تا آنجا که دنیا و حرص نسبت به آن او را به هلاکت می اندازد. هلاکت در اینجا تباهی معنوی است یعنی از ایمان و معرفت صحیح، محروم و بی نصیب می ماند و روحش می میرد. انسان عاقل به اندازه ضروری از دنیا، قناعت می کند و خود را به افتادن در مسیری که نهایتش هلاکت است مبتلا نمی کند. امام صادق (علیه السلام) یکی از نجوهای پروردگار را با حضرت موسی (علیه السلام) چنین نقل می فرماید: فیما ناجی الله عزَّ وَّجَلَّ به موسی (علیه السلام): یا موسی، لا تَرَكْنِ الی الدنیا... ركون من اتَّخَذَهَا أَبًا وَّ أُمَّاً. یا موسی، لو وَكَلَّتْكَ الی نَفْسِكَ لَتَنْظُرَ لَهَا، إِذَا لَعَلَبَ عَلَيْكَ حُبُّ الدنیا و زَهْرَتَهَا... (2) از نجوهای خدای عزَّ وَّجَلَّ با حضرت موسی (علیه السلام) این است: ای موسی، بر دنیا همچون کسی که آن را پدر و مادر خود گرفته است، اعتماد و تکیه نکن. ای موسی، اگر تو را به حال

ص: 248

1-72.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح 24.

2-73.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح 21.

خود رها می کردم تا اصلاح نفس خود کنی، در آن صورت دوستی دنیا و متاع آن بر تو چیره می شد... دنیا هیچ چیز قابل اعتمادی برای انسان ندارد و خداوند به آن حضرت موسی (علیه السلام) که پیامبر برگزیده و محبوب او بوده است، می فرماید که هرکس - حتی حضرت موسی (علیه السلام) - اگر به حال خودش واگذاشته شود تا نفس خویش را اصلاح کند، جلوه های زیبای دنیا دل او را تسخیر می کند و به سوی خود می کشاند و فرییش می دهد؛ در نتیجه از اصلاح نفس خود باز می ماند. پس باید بسیار مراقب بود و به سفارش های خداوند توجه کرد. برخی از این راهکارها در ادامه حدیث فوق ذکر شده است: **أُتِرِكُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَا بِكَ الْغِنَى عَنْهُ. وَلَا تَنْظُرْ عَيْنَكَ إِلَى كُلِّ مَفْتُونٍ بِهَا وَمُوَكَّلٍ إِلَى نَفْسِهِ. وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ فِتْنَةٍ بَدْوُهَا حُبُّ الدُّنْيَا. وَلَا تَغْبِطُ أَحَدًا بِكَثْرَةِ الْمَالِ. فَإِنَّ مَعَ كَثْرَةِ الْمَالِ تَكْثُرُ الذُّنُوبُ لِوَاجِبِ الْحُقُوقِ. أُنْجِهِ** از دنیا که نیازی به آن نداری، واگذار. و به هرکس فریب دنیا را خورده و به خود واگذاشته شده است، چشم ندوز. و بدان که هر فتنه و فریبی از محبت به دنیا آغاز می شود. و بر هیچکس به خاطر زیادی مال (دنیا) غبطه نخور. چون زیادی مال به سبب حقوق واجب (در آن اموال) با زیاد شدن گناهان همراه است. اگر خداوند انسان را مورد لطف خویش قرار دهد، آنگاه از دنیا فقط به اندازه احتیاجش استفاده می کند و خود را به امور تشریفاتی که بیشتر جنبه چشم و هم چشمی دارد، مشغول نمی سازد. همچنین

حسرت کسانی را که غرق در مظاهر دنیوی شده و از دیدنِ معایب آن کر و کور شده اند، نمی خورد. بهره مندی از دنیا را مقام و کمال نمی شمارد تا اینکه بر صاحبان آن غبطه بخورد و به خاطر نداشتن موقعیت ایشان غصّه بخورد، بلکه خوشحال است که به دنیا کمتر آلوده شده و به همین سبب امیدوار است که با سلامت به دارالسلام وارد شود. به خوبی فهمیده است که هرکس مال بیشتری در دنیا داشته باشد، تکالیف و حقوق بیشتری هم بر گردن دارد که اگر نتواند از عهده انجام همه آنها برآید، و زر و وبال گناهانش گریبانگیر او می شود. از این جهت، دوست دارد فقط به اندازه نیاز و احتیاجش داشته باشد و بیش از آن را نگه نمی دارد و جمع نمی کند. البته مظاهر دنیا فقط مال و منال نیست؛ جلوه های دیگری هم دارد که انسانِ عاقل، فریب هیچکدام را نمی خورد. ادامه حدیث قدسی گذشته، چنین است: و لا تَغْبِطَنَّ أَحَدًا بِرِضَى النَّاسِ عَنْهُ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ رَاضٍ عَنْهُ. وَ لَا تَغْبِطَنَّ مَخْلُوقًا بِطَاعَةِ النَّاسِ لَهُ. فَإِنَّ طَاعَةَ النَّاسِ لَهُ وَ اتِّبَاعَهُمْ آيَةٌ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ هَلَاكٌ لَهُ وَ لِمَنْ اتَّبَعَهُ. وَ بَرِ هَيْجَكْسَ بِه خَاطِرِ خَشْنُودِی مَرْدَمِ اَزِ اَوْ غَبْطَه مَخُورِ تا وقتی بفهمی که خداوند از او خشنود است. و به حال هیچ مخلوقی به خاطر اطاعت مردم از او غبطه مخور. زیرا اطاعت و پیروی ناحق آنها از او، موجب هلاکت خودش و پیروانش می گردد. دنیا برای هرکس به صورتی جلوه می کند که چه بسا با دیگران تفاوت داشته باشد. آنچه باعث فراموشی خدا و غفلت از او می شود،

ممکن است برای کسی پول و امکانات رفاهی باشد و برای دیگری موقعیت و جاه و مقام. دنیای شخص اول پول است و دنیای دومین مقام و منزلت در میان پیروانش. هیچ تفاوتی در دنیا بودن اینها با هم وجود ندارد و انسان عاقل به این چیزها دل نمی بندد و رضای خداوند را به هیچیک نمی فروشد. باید خدا به انسان لطف کند تا بتواند همه مظاهر فریبنده دنیا را خوب بشناسد و فریب هیچیک را نخورد. در آن صورت از دنیا فرار می کند و مراقب است که چیزی از آن آلوده اش نسازد. مشاهده افراد خودساخته ای که این دستورات گرانقدر را در خود پیاده کرده اند، می تواند انسان را به انجام بهتر آنها تشویق کند و زمینه را برای عمل به این فرمایش ها بیشتر فراهم سازد. نگارنده این سطور بر خود لازم می داند که در اینجا از لطف بی دریغ خداوند و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر خود که از سنین نوجوانی نعمت گرانقدری را نصیبش فرموده اند، یاد کند و به مصداق «و اما بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثُ»⁽¹⁾ از استاد عالی مقام و فرزانه دوران زندگی خویش که حقّی بس بزرگ بر او دارد، ذکر خیری به میان آورد. حضرت علامه علی اصغر کرباسچیان با زندگانی پر خیر و برکت خود در دنیا، به همه شاگردان مکتب علوی آموخت که می توان به واقع، دل به دنیا نیست و به مال و مقام و سخنان واهی اهل دنیا پشت کرد و هیچ چیز جز رضای معبود را در نظر نگرفت. این مجسمه تقوا در عمل به همه دانش آموختگان خویش درس زهد و بی رغبتی به دنیا را تعلیم داد و ثابت نمود که می توان در این دنیا

ص: 251

دون، بدون آلوده شدن به مظاهر فریبنده آن زیست، به درد همه مستمندان رسیدگی کرد ولی خود به حداقل ضرورت اکتفا نمود. او با رفتار خود نشان داد که پیروی از امیرمؤمنان (علیه السلام) و الگو قرار دادن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) صرفاً در فکر و خیال نیست، بلکه در واقع، نزدیک شدن به آن نمونه های عالی انسانیت امکان پذیر است. آری؛ نهج البلاغه مولا امیرمؤمنان سرمشق زندگانی این رادمرد است. وجود ایشان حجتی است بر همه شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بدانند در همه زمانها می توان زندگی علوی داشت. خداوند عمر با برکت ایشان را همراه با عافیت و سلامت مستدام بدارد و توفیق یاری امام زمانش را در هنگامه ظهور، عطایش بفرماید. (1)

خوب است به یکی از درسهای این شاگرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) توجه کنیم: «علی (علیه السلام) می فرماید: وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. (2) همانا دنیای شما در نظر من از برگی که ملخی آن را خرد کند، پست تر است. آیا ممکن است انسان برای داشتن برگی که ملخ آن را خرد کرده. خوشحال و برای نداشتن آن غمناک شود؟! باز می فرماید:

ص: 252

1- 75.. با هزاران تأسف و تأثر در آخرین روزهایی که کتاب آماده چاپ می شد، این نعمت ناشناخته از جمع دانش آموختگان و ارادتمندان ایشان رخت بریست و دلسوختگان امام عصر (عج) را به سوگ نشاند. پیکر مطهر این عزیز حضرت زهرا (س) در شب شهادت آن مظلومه در جوار حرم کریمه اهل بیت (هم) در شهر مقدس قم به خاک سپرده شد. خداوند به همه ما توفیق قدرشناسی از این نعمت گرانقدر الهی را در قول و عمل عنایت فرماید و استاد بزرگوار ما را جزء یاران برگزیده حضرت بقیه الله ارواحنا فداء در هنگام ظهور قرار دهد.

2- 76.. نهج البلاغه فقیهی ص 824 خطبه 221.

وَاللّٰهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ اَهْوَنُ فِى عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِى يَدٍ مَّجْدُوْمٍ. (1) قسم به خدا، دنیای شما در نظر من از شکمبه خوکى که در دست یک جذامى افتاده باشد، پست تر است. آیا انسان عاقل اگر چنین چیزی را از دست بدهد، غصه مى خورد؟! و در جمله دیگر مى فرماید: لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَطْفَةٍ عَنِّي. (2) دنیای شما در نظر من از آب بینی بزى بى ارزش تر است. تاکنون دیده اید که شخصى برای اینکه آب بینی بزى را ندارد، نگران باشد؟! در عبارت دیگر مى فرماید: وَلَتَكُنَّ الدُّنْيَا فِى اَعْيُنِكُمْ اَصَّ غَرٍّ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرِظِ وَفُرَاصَةِ الْجَلَمِ. (3) باید دنیا در نظر شما از خرده های برگ درخت سَلَم و ریزه های دَم قیچی کوچک تر و بى ارزش تر باشد. در جملات قبل مى فرمود: دنیا در نظر من چنین و چنان است، ولی در جمله اخير مى فرماید شما باید این طور باشید. خیلی جالب است! ما مى گوئیم شیعه و پیرو این بزرگمرد عالم انسانیت هستیم و قبول داریم که به ما فرموده است باید این رویه را داشته باشید ولی کوچک ترین توجهی به دستور او نمى کنیم! تو را به خدا قسم اگر خروارها ریزه دَم قیچی در محلی ریخته باشد، آیا امکان دارد نظری به

ص: 253

1-77.. نهج البلاغه فقیهى ص 1284 کلمه قصار 236.

2-78.. نهج البلاغه فقیهى ص 42 خطبه 3.

3-79.. نهج البلاغه فقیهى ص 112 خطبه 32.

آن داشته باشیم و غصه بخوریم که چرا مالک آنها نیستیم؟! از این ساعت یا باید از شیعه بودن علی (علیه السلام) استعفا بدهیم یا اینکه سعی کنیم تا بزرگوار شویم و عمر و هستی و دنیا و آخرتمان را فدای هیچ نکنیم. ضررهای مادی قابل جبران است، اما خسارت عمر - که اگر یک لحظه اش بگذرد، چنانچه دنیا را هم بدهیم بر نمی گردد - جبران پذیر نیست. پس چرا به خود نیاییم و این سرمایه عظیم را از دست بدهیم؟... تو را به خدا قسم، اگر بشر بفهمد که سود و زیان و داشتن و نداشتن، همه موهوم است، آیا امکان دارد که خودش را اسیر آنها کند؟!

سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دستاز بهر این معامله غمگین مباش و شاد

سودائیان عالم پندار را بگوسر مایه کم کنید که سود و زیان یکی است

چقدر خوب است که از این خواب گران بیدار شویم و این حقایق را - که از آفتاب روشن تر است - درک کنیم تا آسوده زندگی کنیم و آسوده بمیریم و تا ابد هم در لذت و خوشی باشیم! کمی فکر کن. زمانی بود که گرفتار پستانک بودی و اگر آن را از تو می گرفتند، ناراحت می شدی و گریه می کردی و اگر همه دانشمندان دنیا می گفتند: این که چیزی نیست؛ روزی می آید که اگر هزارها پستانک را ببینی، کم ترین توجهی به آن نخواهی کرد، ممکن نبود این سخنان کمترین تأثیری در تو داشته باشد و لحظه ای از گریه آرام بگیری. این دوران گذشت. بعداً اگر توپی را از دستت می گرفتند، بی تاب می شدی و گریه می کردی و بر فرض هم که صدها نفر می گفتند: روزی می آید که به این گریه خودت

می خندی، باز هم ترتیب اثر نمی دادی. قدری فکر کن. مبادا آنچه فعلاً گرفتارش هستی - و تصور می کنی، اگر از بین برود، آسمان به زمین می آید- همان پستانک و توپ دیروز باشد که برایش خودکشی می کردی! آری؛ از دید بزرگان، همه این مراحل خیره کننده عالم، بازی و مسخره ای بیش نیست و آنان ما را مست و کور و دیوانه می دانند.

گفتمش این ها که می بینی چرا دل بسته اندگفت یا مستند یا کورند یا دیوانه ای»

این جملات، عین عبارات این تربیت شده مکتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است(1) و می تواند سرمشقی باشد برای همه کسانی که دوست دارند در زندگی فقط به آن مولا اقتدا کنند. کسی که قدم در این مسیر می گذارد و واقعاً به دنیا و مظاهر آن پشت می کند، نعمتی را به دست می آورد که با هیچ نعمت دیگری برابری نمی کند. بنابراین اگر انسان های دیگر که منطق او را نمی فهمند، مورد احترام و تکریمش قرار ندهند، برای او ذره ای اهمیت ندارد. آن نعمت بی نظیری که به دست می آورد، شیرینی محبت خداوند است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا، سَمَا وَوَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ وَكَانَ عِنْدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ حُوِّطَ. وَإِنَّمَا خَالَطَ الْقَوْمَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَشْتَعِلُوا بغيره. (2)

ص: 255

1-80.. این مطالب را استاد در نامه خود به یکی از شاگردانش در تاریخ 8/7/1365 مرقوم فرموده اند.

2-81.. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذم الدنيا و الزهد فیها، ح 10.

هنگامی که مؤمن از دنیا بگذرد، رفعت (مقام) پیدا می کند و شیرینی محبت خداوند را می چشد و نزد اهل دنیا دیوانه و حواس پرت تلقی می شود در حالی که (این گونه افراد) گرفتار محبت خداوند شده لذا به غیر او دل نمی بندند. آری؛ آن کس که به همه دنیا پشت کند، خدا را می یابد و شیرینی محبت او را می چشد؛ به طوری که دیگر هیچ چیز غیر خدا برایش مهم و دوست داشتنی جلوه نمی کند و جز آنچه او را به خدای عزیز و محبوبش نزدیک تر می سازد، فکر و دل او را مشغول نمی سازد. چنین کسی نزد آنان که همه هم و غمشان به دنیا و مظاهر آن خلاصه می شود، دیوانه محسوب می گردد. علت اینکه او را دیوانه می پندارند این است که مانند آنها فکر نمی کند و آنچه آنها خوب یا بد می شمارند، نزد این مؤمن عاقل، مسخره و بازیچه و ملعبه ای بیش نیست. عاقل واقعی کسی است که معیار سنجش خوبی و بدی اش رضای خداوند باشد نه خوش آمدن یا بد آمدن مردم؛ و طبیعی است که اگر به قضاوت های بی پایه مردم پشت کند و اهمیتی برای آنها قائل نشود، نزد آنها دیوانه و کم عقل - یا بی عقل - محسوب گردد. اما تعریف یا تقبیح مردم واقعیت چیزی را تغییر نمی دهد. آنچه مهم است و معیار واقعیت می باشد، فقط و فقط خشنودی خدای متعال است و بس. بیایم همگی به نصیحت امیر عالم، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) گوش فرا دهیم و در باقیمانده عمر خود یک زندگی واقع بینانه را پیش بگیریم تا اگر در گذشته کوتاهی کرده ایم، فرصت جبران از دست نرود: *إِزْفَضِ الدُّنْيَا. فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَيُصِمُّ وَيُبْكِمُ وَ*

يُنزِلُ الرَّقَابَ. فَتَدَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ وَلَا تَقْلُ غَدًا [أ] وَبَعْدَ غَدٍ. فَاِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِيِّ وَالتَّسْوِيفِ حَتَّى أَتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ بَغْتَةً وَهُمْ غَافِلُونَ، فَتَقْلُوا عَلَى أَعْوَادِهِمْ إِلَى قُبُورِهِمُ الْمُظْلِمَةَ الضَّيْقَةَ قَدْ أَسْلَمَهُمُ الْوَلَادُ وَالْأَهْلُونَ. (1) دست ردّ به دنیا بزن. زیرا دوستی دنیا (انسان را) کور و کر و لال و پست و خوار می کند. پس در باقیمانده عمرت جبران گذشته را کن و فردا و پس فردا نکن. زیرا گذشتگان تو که هلاک شدند به خاطر تکیه نمودن بر آرزوها و امروز و فردا کردن بود، تا آنگاه که مرگشان در حال غفلت فرا رسید، پس بر روی تابوت هایشان به سوی قبرهای تاریک و تنگ خود برده شدند در حالی که فرزندان و خویشان آنها را تنها گذاشته بودند. این امر، امر مهمی است؛ اینکه انسان زندگی خود را براساس دنیاخواهی و منافع زودگذر دنیا بنا کند یا اینکه بر واقعیت ها تکیه زند. آنچه در منطق اهل دنیا ارزش محسوب می شود، چیزی جز «امانی» (آرزوهای بی اساس) نیست؛ در حالی که مؤمن باید همیشه به آخرت بنگرد و ارزش های آن را پایه و اساس زندگی اش قرار دهد. لذا امیرالمؤمنین در قسمتی دیگر از حدیث مذکور می فرماید: مَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَ قَوَّى وَ شَبَعَ وَ رَوَى وَ زَفَعَ عَقْلَهُ عَنِ أَهْلِ الدُّنْيَا، فَبَدَّنَهُ مَعْلُومَ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ قَلْبَهُ وَ عَقْلَهُ مُعَايِنُ الْآخِرَةِ.

ص: 257

کسی که تقوای الهی پیشه کند، عزیز و نیرومند و سیر و سیراب می گردد و عقلش از اهل دنیا بالاتر می رود، پس بدنش با اهل دنیاست و قلب و عقلش به آخرت نظر دارد. انسان متقی عزّت و قوّت خود را در امور پست دنیوی نمی جوید و چون دنیا را جز سراب نمی بیند، رفع تشنگی با آن را انتظار نمی برد، بلکه فقط با چشیدن محبت خداوند از نظر روحی کاملاً اشباع می گردد. او از سطح مردم اهل دنیا بالاتر می ایستد و تنها بدنش با آنهاست اما روح و قلبش همواره متوجه آخرت است. با معیارهای اخروی سود و زیانش را حساب می کند و به آنچه او را در آخرت سعادتمند می سازد، دل می بندد و اهل دنیا و معیارهای خوب و بدشان را هیچ چیز به حساب نمی آورد. و اینها همه به خاطر عقل کاملی است که خداوند به او ارزانی فرموده است. بحث درباره بغض دنیا از آنچه انتظار می رفت، طولانی تر شد. علت این تطویل اهمیتی است که این موضوع در بحث انتظار ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد. کسانی که با همه وجود خویش منتظر قدوم مولایشان هستند، توجه دارند که اعمال زشت شیعیان چگونه آنها را از فیض دیدار امامشان محروم ساخته است و به خوبی می دانند که دنیاطلبی چگونه باعث طولانی شدن این محرومیت می گردد. خود امام (علیه السلام) در تویح مبارکشان به مرحوم شیخ مفید (؟؟) فرمودند: **فَمَا يَحْسِبُ نَا عَنْهُمْ إِلَّا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ. (1)** پس چیزی مانع (دیدار) ما برای ایشان (شیعیان ما) نیست مگر

ص: 258

اموری که انجامش را برای آنها نمی پسندیم و بهتر نمی دانیم. قطعاً دنیاخواهی و غرق شدن در مظاهر فریبنده آن که باعث غفلت از یاد خداست، محبوب امام (علیه السلام) نیست. بنابراین کسانی که منتظر ظهور حضرت هستند، نباید نسبت به این امر بی تفاوت باشند، و باید در عمل، خود را ملزم به رعایت تقوا و اعراض از دنیا بدانند. در داستان تشرّف جناب علیّ بن ابراهیم بن مهزیار که خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیده، از قول او چنین نقل شده است: وقتی به خیمه حضرت وارد شدم، پس از عرض سلام به ایشان، امام (علیه السلام) فرمودند: ما شب و روز منتظر تو بودیم. چه چیزی باعث شد که اینقدر دیر نزد ما بیایی؟ عرض کردم: آقای من، تاکنون کسی را نیافته بودم که مرا (به سوی مکان شما) راهنمایی کند. فرمودند: آیا مؤمن را نیافتی که تو را راهنمایی کند؟! بعد با انگشت خود روی زمین کشیده، فرمودند: نه (لا). لکنکم کثرتُم الأموال، و تَجَبَّرْتُم علی صَدِّ عَفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَطَّعْتُم الرَّحِمَ الَّتِی بَيْنَكُمْ فَأَيُّ عُدْرٍ لَكُمْ؟ ولی شما به زیاد کردن اموال پرداختید و بر مؤمنان ناتوان تکبر ورزیدید و رابطه خویشاوندی بین خود را بریدید، دیگر شما چه عذری دارید؟! گفتم: توبه، توبه، ببخشید، نادیده بگیرید. سپس فرمودند: یا بنّ المهزیار لو لا استغفارُ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ لَهَلَكَ مَنْ عَلَيْهَا إِلَّا خَوَاصُّ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ تَشْبَهُ أَقْوَالَهُمْ أَفَهُ عَالَهُمْ. (1)

ص: 259

ای پسر مهزیار، اگر نبود که بعضی از شما برای بعضی دیگر استغفار می کنید، تمام کسانی که بر روی زمین هستند نابود می شدند مگر شیعیان خاص؛ همانهایی که گفتارشان با کردارشان همانند است. با این وصف، چند درصد از دوستان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می توانند ادعا کنند که از مؤمنان و منتظران واقعی ایشان هستند؟ امام (علیه السلام) در این ملاقات، دنیاطلبی و غرق شدن در اموال و عدم رسیدگی به بینوایان شیعه و قطع رحم را مانع تشرّف کسانی همچون علی بن ابراهیم بن مهزیار - که از خوبان بوده - دانسته اند و در ادامه فرموده اند که شیعیان باید کردارشان با گفتارشان یکی باشد و گرنه مستحقّ نابودی و هلاکت هستند. هرکس خودش باید قضاوت کند که چه اندازه لیاقت انتظار فرج ایشان را دارد و آیا آرزوی یاری آن حضرت برای او یک رجاء واقعی است یا از مصادیق اُمنیّه - آرزوی واهی و بی اساس می باشد؟ در اینجا توضیح مرحله اول از لوازم انتظار فرج (زندگی با یاد امام (علیه السلام) و مطابق پسند ایشان) را به پایان می بریم. شاید توضیحات این بحث قدری طولانی به نظر آمده باشد؛ اما از آنجا که این مرحله از لوازم انتظار فرج بسیار مهم و به منزله اساس و پایه مراحل بعدی است، این تطویل لازم به نظر می رسد. تحقّق یافتن محورهای سه گانه ای که در توضیح این مرحله بیان شد، زندگی منتظر امام (علیه السلام) را مطابق خواست ایشان می سازد و او را آماده استقبال از مراد و محبوبش می کند. اینها همه از برکات انتظار فرج حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که خود از بزرگترین مصادیق فرج به شمار می آید.

مرحله دوم از لوازم انتظار: آرزوی یاری امام (علیه السلام) و پیوستن به ایشان

دومین مرحله فرج که لازمه انتظار فرج امام (علیه السلام) است و برای شخص منتظر در زمان غیبت آن حضرت حاصل می شود، این است که زندگانی او با آرزوی یاری کردن امام (علیه السلام) و امید پیوستن به ایشان شکل می گیرد و این نوع زندگی خود از بالاترین فرجه‌ها برای مؤمن منتظر می باشد. برای توضیح این مطلب باید ابتدا به رابطه کلی میان آرزوهای هر فرد با دنیای درونش و تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر، توجه کنیم و سپس به بیان رابطه میان شخص منتظر با آرزوهایی که نسبت به امامش دارد، بپردازیم. به طور کلی می توان گفت که آرزوهای هر انسان، ارتباط مستقیمی با روح و روان او دارد و به خوبی نشانگر دنیای درون او می باشد؛ تا آنجا که یکی از بهترین راههای شناخت هر فرد، شناخت آرزوهای اوست. حال و هوای هرکس را می توان از روی آرزوهایش تشخیص

داد. البته آرزوهایی که در این بحث مدنظر می باشد، آرزوهایی است که بر پایه و اساس واقعی در هرکس وجود دارد نه آرزوهای واهی و بی اساس که صرفاً در ذهن و خیال شخص به وجود می آید و هیچ پایه واقعی ندارد. مراد ما از آرزوهای است که نسبت به تحقق آنها می توان امید داشت نه آن چیزهایی که به هیچ وجه به دست آمدنی نیستند. در زبان عربی کلمه «أمنیه» به معنای دوم به کار می رود که در اینجا موردنظر ما نمی باشد. به هر حال آرزوهای واقعی در هر شخص به خوبی معرف درون و شخصیت او می تواند باشد. کسی را فرض کنید که آرزویش دستگیری از نیازمندان و رسیدگی به درماندگان است و به این امید مشغول کسب و کار می شود تا ثروتی به دست آورد و بتواند آن خدمات را انجام دهد. این امید و آرزو نشانگر خصلت خوب جود و سخاوت و روحیه کمک به هممنوع در او می باشد. در مقابل، کسی که آرزویش این است که مال بیشتری به دست آورد تا خودش راحت تر زندگی کند و بر ثروتش بیفزاید، این آرزو از خوی زشت بخل و حرص در او حکایت می کند. در هر دو مورد، آرزوهای شخص، برخاسته از دنیای درون اوست و شخصیت هر انسانی را از روی آرزوهایش تا حدود زیادی می توان شناخت. آرزوهای خوب یا بد، منزلت والا یا پست فرد را نشان می دهد. نتیجه اینکه آرزوهای واقعی در انسان متأثر از دنیای درون او و نشأت گرفته از شخصیتش می باشد. اما این فقط یک طرف مطلب است. طرف دیگر این است که آرزوهای انسان هم در شکل گرفتن شخصیت او بسیار مؤثر است؛ تا آنجا که می توان با تغییر دادن آرزوهای شخص، شخصیت جدیدی از او ساخت.

به عنوان مثال می توان دانش آموزی را در نظر گرفت که از لحاظ استعداد در درجه بالایی نیست و پشتکار چندانی هم در درس خواندن ندارد. طبیعی است که این دانش آموز- با توجه به استعداد و کم کاری خود- امیدی به کسب رتبه اول در کلاس ندارد و آرزوی آن را هم در سر نمی پروراند. این طرف اول مطلب است که آرزوی شخص می تواند نشانگر شخصیت و ویژگی های روحی او باشد. طرف دوم این است که اگر اولیا و مربیان همان دانش آموز بخواهند رتبه درسی او را در کلاس بالا ببرند و حتی به رتبه های اول و دوم برسانند، یکی از بهترین راههای این است که در او ایجاد امید کنند. امید به کسب رتبه ممتاز در کلاس را در او پدید آورند و از این طریق آرزوی قهرمان شدن را در سر او پرورانند. به وجود آوردن چنین امید و آرزویی می تواند از یک دانش آموز کم کار و بی حوصله، فردی تلاشگر، مصمم و جدی بسازد که همین تلاش و جدیت، آرام آرام رتبه علمی او را در کلاس بالا می آورد و او را در رده بهترین ها قرار می دهد. این تلاش و جدیت، مرهون امیدها و آرزوهایی است که در او ایجاد شد، و گرنه پیشتر که چنین امید نداشت، کوشش و حوصله ای هم برای درس خواندن جدی نداشت. از این طریق، شخصیت این دانش آموز کم کم متحول می شود تا به جایی می رسد که جز به کسب رتبه اول در کلاس نمی اندیشد؛ در حالی که پیش از این تنها همش این بود که مردود نشود یا در رتبه آخر قرار نگیرد. همّت این فرد با آنچه پیشتر داشت، تفاوت کرد و این تفاوت، مدیون تفاوت در نیت اوست و به طور کلی می توان گفت که

نیت انسان نقش اساسی در ایجاد همت او دارد. هرکس به اندازه نیتش همت می کند و چون آرزوهای شخص نیت او را می سازند، بنابراین آرزوهای هرکس در نوع همت او و تقویت یا تضعیف آن بسیار مؤثر هستند. نتیجه اینکه آرزوهای انسان از طریق تأثیر در نیت او، در همتش اثر می گذارند و همت انسان هم شخصیت او را می سازد:

آرزو نیت همت شخصیت

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ. (1) قدر و منزلت انسان را به اندازه همت اوست. هر قدر همت انسان بالاتر و والاتر باشد، منزلت و مقامش هم برتر و بالاتر است. و اگر همتش پست باشد، قدر و ارزشش هم پست خواهد بود. لذا در دعاهایی که از معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است، درخواست بالاترین همت ها از خداوند متعال مطرح شده است. در دعایی از حضرت زین العابدین (علیه السلام) چنین آمده است: أَسْأَلُكَ... مِنَ الْعِبَادَةِ أَنْ تَهَبَهَا... وَمِنَ الْهِمَمِ أَعْلَاهَا. (2) (پروردگارا) از تو درخواست می کنم... از عبادت، بانشاط ترین آن... و از همت ها بالاترین آنها را. همت عالی شخصیت انسان را علو می بخشد و جدیت و اهتمام او را بیشتر می سازد. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

ص: 264

1-1.. بحار الانوار ج 70 ص 4.

2-2.. بحار الانوار ج 94 ص 155.

مَنْ كَبُرَتْ هِمَّتُهُ، كَبُرَ اهْتِمَامُهُ. (1) کسی که همتش بزرگ باشد، پشتکار و جدیتش بزرگ خواهد بود. همیشه اهتمام انسان به اندازه همتش می باشد. هر قدر همت ضعیف باشد، اهتمام هم ضعیف است. و همت عالی، اهتمام عالی را به دنبال می آورد. میزان شجاعت شخص در رسیدن به هدفش هم به میزان همتش بستگی دارد. حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: شَجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ. (2) شجاعت انسان به اندازه همت اوست. و همان گونه که گذشت آنچه همت انسان را بالا می برد، نیت اوست، به طوری که اگر نیت انسان در رسیدن به هدفی قوی باشد، قوای بدنی او هم بالا می رود و هیچگونه احساس ضعیفی نخواهد کرد. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مَا ضَعُفَ الْبَدَنُ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةَ. (3) بدن نسبت به آنچه نیت بر انجامش قوی باشد، احساس ناتوانی نمی کند. توفیقات و امدادهای الهی نیز به اندازه نیت شخص شامل حالش می شود. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: عَلَى قَدْرِ النَّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ. (4) عطایای الهی به اندازه نیت، شامل حال فرد می شود.

ص: 265

-
- 1-3.. غرر و درر، ح 10277.
 - 2-4.. غرر و درر، ح 10267.
 - 3-5.. بحار الانوار ج 70 ص 205.
 - 4-6.. غرر و درر، ح 1594.

هرکه نیتش عالی باشد، عطای خداوند در حق او بیشتر، و هر قدر نیت پست باشد، توفیق الهی هم کمتر خواهد بود. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: **إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِمْ. فَمَنْ صَدَحَتْ نِيَّتُهُ، تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ. وَمَنْ قَصُرَتْ نِيَّتُهُ فَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصُرَ.** (1) خداوند کمک و تأیید بندگان را به اندازه نیت هایشان مقدر فرموده است. پس هرکس نیتش صحیح و کامل باشد، کمک خدا در حق او کامل می باشد. و هرکس نیتش کم و کاستی داشته باشد، کمک (خداوند) هم به اندازه ای که نیتش ناقص است، ناقص و کم می باشد. خلاصه اینکه: نیت انسان هم همت او را می سازد و هم توفیقات الهی را به اندازه همتش شامل حال او می کند. و از طرفی شخصیت هر فرد متناسب با نیت ها و همت هایش شکل می گیرد. حال باید دید رابطه آرزوهای فرد با همتش چگونه است؟ به طور کلی می توان گفت که شاکله هر انسانی با آرزوهای او تأثیر و تأثر متقابل در یکدیگر دارند. منظور از شاکله همان شخصیت آدمی است که اعمال او برخاسته از آن می باشد. قرآن کریم می فرماید: «... كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...». (2) هرکس براساس شخصیت درونی و آن گونه که شکل گرفته عمل می کند. در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) شاکله را در این آیه شریفه به نیت فرد

ص: 266

1-7.. بحار الانوار ج 70 ص 211.

2-8.. اسراء/84.

تفسیر کرده اند. (1) از این توضیح می توان فهمید که شخصیت هر انسانی متناسب با نیت هایش شکل می گیرد و ساخته می شود. پس می توان گفت که از طرفی آرزوهای هر انسانی برخاسته از شاکله و شخصیت روحی اوست و از طرف دیگر آرزوهای شخص در نیت او و نیت هم در همّتش تأثیر می گذارد و شاکله هرکس متناسب با نیت ها و همّت هایش شکل می گیرد. با روشن شدن این موضوع، اکنون می توانیم به بحث درباره رابطه متقابل میان شخص منتظر با آرزوهایی که به جهت انتظار امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد پردازیم و تأثیر هر کدام را در دیگری بشناسیم. اگر از کسی که در انتظار ظهور مولایش لحظه شماری می کند پرسیده شود که بالاترین آرزویش چیست، قطعاً اولین چیزی که ذکر می کند این است که خداوند توفیق درک ظهور امام (علیه السلام) را به او عطا فرماید و او را از زمره یاران حضرتش قرار دهد. کسی که سوز انتظار حضرت بقیّة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قلبش را تحت تأثیر قرار داده، تمّناهایش مربوط به شخص خود یا نزدیکان و اطرافیانش نمی شود. او محبوبی از امام (علیه السلام) نزدیک تر ندارد و لذا بزرگترین آرزویش مربوط به بزرگترین محبوبش می شود. همه آرزوهای دیگر پس از وصال محبوب و به دنبال آن بلکه به خاطر آن برایش مطرح می باشد. هر قدر انتظار فرج در انسان شدیدتر و خالص تر باشد، این حالت در او شدّت بیشتری دارد، تا آنجا که آرزوی یاری امام (علیه السلام) و پیوستن به ایشان همه وجودش را فرا می گیرد و چون روحی در کالبد همه اعمالش جریان پیدا می کند. بالطبع همه آرزوهای شخصی اش تحت

ص: 267

الشعاع این آرزوی بزرگ واقع می شود و همه هم و غمّش رنگ و بوی یاری حضرت را پیدا می کند. این حالت روحی خود از بالاترین کمالات یک انسان مؤمن در زمان غیبت مولایش می باشد و همین آرزوی بزرگ، او را همواره با یاد و محبت امامش زنده می دارد و هیچگاه امام (علیه السلام) از قلب او بیرون نمی رود بلکه همه تلاشهایش در زندگی به این سمت و سو هدایت می شود. بزرگترین آرزوهای هر انسان در دعاهایی که خالصانه و از عمق دل به پیشگاه الهی عرضه می کند، تجلی می یابد. انسان وقتی آرزویی را در سر می پروراند و به تحقق آن امید می بندد و عملی شدتش را موكول به خواست پروردگار می داند، با سوز دل او را می خواند تا آرزویش را محقق گرداند. منتظران فرج در صدر دعاهایی که در زمان غیبت امام (علیه السلام) می خوانند، دعایی است که از امام صادق (علیه السلام) ضمن دعای عهد، نقل شده است: **اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ. (1)** خدایا، مرا از یاران و یاوران ایشان قرار بده. هر چند که اجابت این دعا اختصاص به زمان ظهور امام (علیه السلام) ندارد و شامل یاری کردن ایشان در زمان غیبت هم می گردد؛ ولی اکنون بحث ما ناظر به آرزوی یاری کردن حضرت در وقت ظهور ایشان است و از این نظر این دعا بیان کننده یکی از عالی ترین آرزوهای منتظر فرج در زمان غیبت می باشد. دعای دیگری که بیان کننده یکی از بهترین و زیباترین آرزوهای منتظران می باشد از ناحیه مقدسه خود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به وسیله نایب

ص: 268

ایشان معرفی شده است. این دعا فزونی است از دعای پرفیض افتتاح که در شب های ماه رمضان خوانده می شود: اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزُّبُهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتُرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (1) خدایا، ما با زاری به پیشگاهت دولت کریمه ای را از تو درخواست می کنیم که به آن اسلام و اهلش را گرامی بداری و نفاق و منافقان را حقیر و پست گردانی و ما را در آن (دولت) جزء دعوت کنندگان به اطاعت خود و راهنمایان به سوی راه خود قرار دهی و به وسیله آن (دولت) عزت دنیا و آخرت را روزی ما گردانی. خوشا به حال کسی که بزرگترین آرزوهایش تحقق همین دعای شریف باشد. دعای حقیقی صرفاً عباراتی نیست که به زبان دعاکننده جاری شود، بلکه این عبارات باید برخاسته از قلب او و نمایانگر امیدها و آرزوهایش باشد. و اگر چنین باشد، دعاکننده به بالاترین درجات معنوی در ارتباط با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت ایشان واصل شده است. آیا رسیدن به این کمال روحی، خود از مصادیق فرج و گشایش برای شخص منتظر نیست؟ کدام فرجی بالاتر از اینکه فکر و ذکر انسان در زمان غیبت امام (علیه السلام) قرار گرفتن در زمره کارگزاران دولت کریمه آن حضرت باشد؟ کسی که حقیقتاً چنین آرزوهایی در سر داشته باشد، معلوم است که به درجات بالایی از معرفت و محبت و

ص: 269

نصرت امامش نائل شده است. در دعای دیگری که آن هم از ناحیه مقدّس خود حضرت توسط نایب اول ایشان به ما رسیده است می خوانیم: اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِيَنِي وَلِيِّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ... فَاَفْعَلْ ذَلِكَ بِي وَبِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وَلِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ وَاصْبِحَ الدَّلَالَةَ... أَبْرِزْ يَا رَبُّ مُشَاهِدَتَهُ... وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ نَقَرُّ عَيْنَهُ بِرُؤْيَيْهِ وَاقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ. (1) خدایا، من از تو درخواست می کنم که ولیّ امر خود را به صورت آشکار و در حالی که فرمانش نافذ است، به من بنمایانی... در حق خودم و همه مؤمنان چنین کن تا اینکه ولیّ تو را در حالی که گفتارش روشن و دلالتش آشکار است بنگریم... ای پروردگار من، مشاهده او را علنی کن... و ما را از کسانی که چشمانشان به دیدن ایشان روشن می شود قرار بده و ما را به خدمتگزاری آستانش بگمار. اینها بهترین آرزوهای یک منتظر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و اگر کسی واقعاً مهم ترین خواسته هایش همین ها باشد، بهترین و بالاترین گشایش ها در امر دین برایش حاصل شده است. چنین کسی اگر زمان ظهور مولایش را هم درک نکند - مطابق آنچه در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) آمده است - ضرری نخواهد کرد. (2) نتیجتاً می توان گفت که نفس داشتن چنین آرزوهایی در زمان غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای شخص منتظر،

ص: 270

1-12.. جمال الاسبوع ص 316.

2-13.. رجوع کنید به اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أنّه من عرف إمامه، ح 5.

بزرگترین فرج برای اوست. و این همان چیزی است که به عنوان مرحله دوم از لوازم انتظار فرج از آن یاد کردیم. اما این مطلب طرف دیگری هم دارد که آن هم بسیار سازنده و مؤثر می باشد. تا اینجا آنچه بیان شد تأثیر شاکله منتظر در ایجاد آرزوهای برتر در مورد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود. اما خود این آرزوها می تواند در شاکله و شخصیت فرد منتظر اثر عمیقی داشته باشد. به عنوان مثال تمنای یاری کردن امام (علیه السلام) و امید به پیوستن به ایشان، نیت تحقق بخشیدن به آن را در انسان ایجاد می کند و این نیت خیر، همت شخص را در این مسیر قرار می دهد و اهتمام او را به سوی عملی شدن آن سوق می دهد. چنین کسی خودبه خود زندگی اش را به سمت تحقق این هدف سامان می بخشد و در همه کارهایش رسیدن به این مطلوب را مدنظر خود قرار می دهد. هرچه این نیت و همت قوی تر شود، هم و غم او را بیشتر به خود مشغول می سازد و به جایی می رسد که اندیشه ای جز این در سر نمی پروراند. و اینجاست که دنیای درونش تحت تأثیر همان آرزوهای بلند، شکل می گیرد و از این طریق، تمنای یاری کردن امام (علیه السلام) شاکله او را به نحو مطلوبی می سازد. این تأثیر روحی اگر با التزام به خواندن دعاهای وارد شده در این خصوص همراه شود، عمق بسیار بیشتری پیدا می کند. دعاهایی نظیر آنچه بیان شد، علاوه بر اینکه در تعجیل فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و در نیجه فرج کلی و نهایی مؤمنان (از جمله خود دعاکننده) مؤثر می باشد، قبل از ظهور نیز در ساختن شخصیت خود فرد، تأثیر بسزایی دارد. خواندن این دعاها- با رعایت کامل آداب و شرایط دعا- در دعاکننده بهترین و والاترین آرزوها و امیدها را در ارتباط با امام زمانش ایجاد می کند و در

نتیجه بهترین نیت ها و بالاترین همت ها را در فرد منتظر موجب می شود؛ و این خود، شخصیت او را به گونه ای شکل می دهد که متناسب با این همت هاست. پس همان طور که شخصیت انسان در ایجاد آرزوهای او مؤثر است، آرزوها هم در شکل دادن شخصیت او تأثیر زیادی دارند. و لذا کسانی که طالب فرج شخصی خود هستند، باید کوشش کنند که آرزوهای والاتری در ارتباط با امام زمان خود پیدا کنند و از بهترین راههای تحقق این مطلوب، جدیت در خواندن دعاها و وارد شده با این مضامین است. مثلاً در مورد عباراتی که از دعای شریف افتتاح نقل کردیم، کسی که از جان و دل درخواست کند که نقش محوری و پیشوا در دولت کریمه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر عهده اش باشد و از زمره سرکردگان یاران ایشان قرار گیرد و این خواسته را همواره به زبان بیاورد و در آرزوی تحقق آن روزشماری - و بلکه لحظه شماری - کند، همین آرزو کردن ها و امید بستن های مداوم، برای او سازنده و راهگشاست؛ زیرا روح و روانش را هر روز و هر زمان با یاد خوش روزگار دولت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده نگه می دارد و نیت مناسب آن خواسته ها را در خود ایجاد می کند و همش بر محور تحقق آن هدف های عالی رقم می خورد و از همین طریق یک عامل درونی نیرومند، او را همواره با امامش پیوند می زند و در نتیجه شخصیتش با همین آرزوها شکل می گیرد. اگر بخواهیم یک جمع بندی نهایی از تأثیر و تأثر متقابل شاکله و آرزوها در ید دیگر بیان کنیم، چنین می شود: اگر رتبه مؤمن از لحاظ معرفت امام (علیه السلام) به درجه ای رسیده باشد که بزرگترین آرزوهایش،

یاری آن حضرت و لوازم آن باشد، همین درجه معرفت که چنین آرزوهای والایی را در او به وجود آورده، خود از مصادیق فرج است که به برکت انتظار فرج نهایی در شخص منتظر ایجاد می گردد. این از یک طرف. از طرف دیگر همین آرزو کردن ها- به خصوص اگر با خواندن دعاهای مربوط به آنها همراه شود- رتبه شخص را در معرفت و ارادتش به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بالاتر می برد و ترقی رتبه معرفت به نوبه خود، آرزوهای بالاتری را در او به وجود می آورد، یا عمق همان آرزوها را در او بیشتر می سازد؛ به طوری که همان دعاهای گذشته را با حال بیشتری می خواند و این خواندن ها تأثیر عمیق تری در روح او ایجاد می کند. پس در واقع، شخصیت او توسط همین آرزوها اوج می گیرد و این رتبه بالاتری از فرج معنوی اوست که به برکت انتظار فرج نصیبش شده است. حال، همین مرتبه بالاتر به نوبه خود آرزوهایی بالاتر از مرتبه قبل در او ایجاد می کند که باز این هم موجب معرفتی بالاتر از مرتبه پیشین در او می گردد و این سیر تأثیر و تأثر متقابل همواره ادامه پیدا می کند. توضیح درباره مرحله دوم از لوازم انتظار فرج را با بیان یکی از زیباترین آرزوهای منتظران که در دعاهای مأثور هم آمده است، به پایان می بریم. این دعا از جهاتی بالاترین آرزوی منتظران فرج امام (علیه السلام) را بیان می کند که در دعای عهد به این صورت آمده است: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ... الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. (1) خدایا، مرا در زمره کسانی که پیش روی امام (علیه السلام) به شهادت می رسند، قرار بده.

ص: 273

شهادت در مقابل امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به معنای فدا کردن بالاترین و عزیزترین دارایی به پای ایشان است. و هر کسی قابلیت ندارد که جان ناقابل خود را فدای عزیز زهرا (علیها السلام) کند و ایشان او را بپذیرند. در روز عاشورای سال یازدهم هجری کسانی بودند که انتظار می‌فت که در رکاب جگرگوشه حضرت زهرا (علیها السلام) جانفشانی کنند اما این افتخار تنها نصیب افراد معدودی شد که از جانب خداوند و خود امام (علیه السلام) انتخاب شده بودند. آری؛ کسی که از عمق جان خود آرزوی شهادت در پیشگاه امامش را داشته باشد، نفسِ داشتنِ همین آرزو، بالاترین فرج او در زمان غیبت امام عزیزش می‌باشد. رَزَقْنَا اللّٰهُ بِلُطْفِهِ وَ كَرَمِهِ.

اشاره

پس از تحقق دو مرحله قبلی خودسازی و تمنای پیوستن به امام عصر علیه السلام منتظر فرج امام علیه السلام خود را برای نیل به آرزوی بزرگش آماده می کند. در این مرحله سعی میکند آماده باش کامل برای یاری، امامش در خود ایجاد کند و برای رسیدن به این مقصود، اولاً رابطه خود را با امام علیه السلام قوی تر می سازد و ثانیاً در عمل همه امکاناتش را وقف ایشان می کند. قرار گرفتن منتظر در این مسیر و برداشتن این دو قدم خود از بزرگترین فرجهای برای او در زمان غیبت مولایش میباشد. اکنون برای روشن شدن اینکه هر دو امر از مهمترین مصادیق فرج میباشد، بـه توضیح اندکی درباره هر یک می پردازیم.

مربطه با امام عصر علیه السلام

هر مؤمنی باید با امام زمان خود اتصال و ارتباط داشته باشد؛ یعنی از طرق مختلف خود را به ایشان پیوند بزند این وظیفه ای است که

به صورت واجب عینی هر مکلفی نسبت به انجامش موظف می باشد و ریشه آن در قرآن کریم آمده است .

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»(1).

ای کسانی که ایمان آورده، اید صبر پیشه کنید و در صبوری (بر دشمنان خود یا بر مصیبتها) غلبه کنید و مرابطه داشته باشید و تقوای خداوند پیشه کنید شاید رستگار شوید .

در آیه شریفه مؤمنان به چند چیز موظف شده اند یکی از آنها «صبر»، دوم «مصابره» و سوم «مرباطه» است. در احادیثی که ذیل آیه آمده است درباره هر یک از این سه واجب توضیح لازم بیان شده

است.

در یکی از این احادیث از قول حضرت امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است .

اصْبِرُوا عَلَىٰ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ . وَصَابِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ . وَرَابِطُوا عَلَى الْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ(2).

بر انجام واجبات پایداری . بورزید و بر مصیبتها با صبر غلبه کنید. و ملازم با امامان علیهم السلام باشید .

با این توضیح مرابطه در آیه شریفه در ارتباط با امامان علیهم السلام معنی میشود. لغت مرابطه از ربط است که به معنای بستن چیزی و محکم کردن آن میباشد و ربط به معنای «واظب علی الأمر ولازمه» به کار

ص: 276

1- آل عمران / 200.

2- اصول ، کافی کتاب الایمان و الکفر ، باب اداء الفرائض ، ح 3 .

به این ترتیب «رابطوا علی الائمه علیهم السلام» یعنی ملازم با امامان علیهم السلام باشید. و ملازمت به این است که انسان از ایشان جدا نشود و خود را در همه امور با آنها مربوط و ملتزم سازد. این التزام از قلب نشأت میگیرد و به همه اعمال انسان سرایت می کند. در هر موردی مؤمن باید خودش را با امامش ملازم کند و در حقیقت خود را به او ببندد.

در حدیث دیگری راوی از امام صادق درباره هر یک از این سه سفارش در آیه شریفه سؤال میکند حضرت چنین میفرماید: **إصْبِرُوا عَلَى الْأَذَى فِينَا. قُلْتُ: أَوْ صَابِرُوا؟ قَالَ: عُدَّوْكُمْ مَعَ وَلِيِّكُمْ. قُلْتُ: (وَرَابِطُوا)؟ قَالَ: الْمُقَامُ مَعَ إِمَامِكُمْ. (2)**

بر آزاری که به خاطر ما میشوید صبر پیشه کنید. گفتم و در صبر غلبه کنید یعنی چه؟ فرمود به همراه ولایتان (امامتان بر دشمنانتان در صبر غلبه کنید. گفتم و مرابطه کنید یعنی چه؟ فرمود اقامت کردن همراه با امامتان .

اقامت کردن همراه با امام علیه السلام همان معنای ملازمت و همراهی با ایشان و پایداری و ایستادگی در جوار ایشان را می رساند. به تعبیر صاحب کتاب شریف مکیال المکارم مرابطه مؤمن با امام زمانش به این است که خود را به ریسمان ولایت ایشان ببندد و ربط نفسه بحبل (ولایت و به پیروی از ایشان و یاری حضرتش ملتزم باشد و این نوع از مرابطه (3) بر تک تک افراد واجب عینی است و نیابت در آن پذیرفته

ص: 277

1- المعجم الوسيط ص 323

2- بحار الانوار ج 24 ص 217 ح 11 .

3- در کتاب مکیال المکارم (ج 2 ص 424 و 426) دو معنای دیگر برای مرابطه» از احادیث استفاده شده است که آنها از جمله مستحبات هستند.

نمیباشد. و این رکنی از ارکان ایمان است که خداوند هیچ عملی را بدون آن نمی پذیرد(1).

مربطه با امام عصر علیه السلام به این است که انسان خود را ملزم سازد که در هیچ امری از ایشان فاصله نگیرد و در همه امور زندگی هم قلباً با حضرتش اتصال و ارتباط داشته باشد و هم در عمل مقید باشد که از آن حضرت تبعیت نماید و به یاری ایشان در هر زمینهای اقدام کند. طبیعی است که در این صورت جزء اعوان و انصار ایشان در زمان غیبت قرار میگیرد و این خود از بزرگترین فرجهایی است که به برکت انتظار فرج امام علیه السلام نصیب او میگردد.

راههایی که برای نصرت امام زمان علیه السلام در همین زمان وجود دارد متعدّد و فراوان میباشد که اکنون به بحث تفصیلی در این باره نمی پردازیم علاقمندان میتوانند به کتاب ارزشمند شیوههای یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و اله اثر مرحوم آیه الله میرزا محمدباقر فقیه ایمانی رجوع کنند که در آن دوازده کیفیت برای یاری آن امام عزیز بیان شده است کیفیت هشتم آن چنین است: «کیفیت» هشتم آرزو و تمنای یاری ایشان است در حالی که با عزم و اراده حقیقی و اشتیاق قلبی و صدق و یقین باشد (2).

درباره اهمیت این تمنای قلبی و آثار خیر، آن در مرحله گذشته از لوازم انتظار توضیح کافی بیان گردید

ص: 278

1- مکیال المکارم ج 2 ص 425

2- شیوه های یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و اله ص 83

دومین قدم در ایجاد آمادگی برای پیوستن به امام علیه السلام این است که منتظر فرج خود و همه امکاناتش را وقف امام زمانش بکند و در حقیقت هیچ چیز را برای خودش یا دیگران نخواهد بلکه همه نیروهای مادی و معنوی خود را در جهت یاری امام علیه السلام و در خدمت برآورده شدن منویات ایشان قرار دهد. اگر کسی معرفت صحیح و کامل نسبت به امامش داشته باشد، با همه وجودش تصدیق میکند که چون ایشان مقام مولویت بر مؤمنان دارند، پس وقف همه امکانات شخصی برای آن حضرت حقی است که خدای متعال به ایشان داده و اگر مؤمن چنین کند کاری بیش از حد وظیفه انجام نداده است همه نعمتهای الهی که در اختیار هر کس قرار میگیرد، در حقیقت متعلق به وجود امام علیه السلام است و سایر افراد با اجازه ایشان حق بهره برداری از آن را دارند بنابراین هر مؤمنی باید خود را وقف امامش گرداند.

البته این انجام وظیفه و جوب فقهی برای عموم ندارد ولی بسته به معرفتی که شخص نسبت به امامش، دارد ادای این تکلیف عقلی بر او لازم میآید حال اگر کسی از جهت معرفتش به امام علیه السلام به این رتبه برسد که خود را وقف ایشان، نماید همین حالت روحی خود بزرگترین مصداق فرج برای او قبل از ظهور امام علیه السلام به شمار می آید. چرا که همه خیرات از همین نعمت بینظیر ناشی میشود. در واقع میتوان گفت که چون ولایت امام علیه السلام ولایة الله است .

الولایة کسی که خودش را وقف امامش گردانده در حقیقت خود را وقف خدای خویش کرده و بالاترین مرتبه عبودیت پروردگار را به دست

آورده است چنین کسی قطعاً مورد عنایت خاص پروردگار قرار میگیرد و در سراسر زندگی اش به بهترین وجهی اداره میشود کسی که در مقام بندگی خداوند وظیفه اش را تمام و کمال به انجام برساند خدا، خود متکفل اداره امورش خواهد شد.

این مطلب به زیبایی هر چه تمامتر در فرمایش امام باقر علیه السلام به عبدالحمید واسطی مورد تأکید قرار گرفته است. وقتی او از سختی دوران انتظار سخن گفت به او فرمودند: یا عَبْدَ الْحَمِيدِ، أَتَرَى مَنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً؟! بلی؛ وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً. رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا، أَمْرَنَا (1).

ای، عبدالحمید آیا گمان میکنی کسی که خودش را وقف خدای عز و جلّ، کند خداوند فرجی را برای او قرار نمیدهد؟ آری به خدا قسم قطعاً و یقیناً خداوند برای او فرج و گشایشی قرار میدهد خدا رحمت کند بندهای را که خود را وقف ما گرداند خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده بدارد.

«حبس نفس» برای امام علیه السلام به این است که انسان همه امکانات خود را از آن ایشان ببیند و در مسیری که مورد رضای ایشان است به کار گیرد؛ دستش برای امام علیه السلام کار کند زبانش در جهت اهداف ایشان به کار گرفته، شود قدمش در راه برآوردن منویات ایشان برداشته شود، و

ص: 280

حضرت امام باقر علیه السلام با دو تأکید (لِيَجْعَلَنَّ) و یک قسم جلاله (والله) فرموده اند که خداوند قطعاً برای چنین کسی فرجی قرار خواهد داد. اولین و پایه ای ترین مصداق فرج نفس رسیدن مؤمن به این اعتقاد است که خود را وقف امامش گرداند. این امر منشأ فرجهای دیگر برای او خواهد بود. از مهمترین فرجهایی که به دنبال این اعتقاد و عمل به، آن برای مؤمن مصداق پیدا میکند و عده ای است که در همین حدیث شریف آورده اند.

در ادامه همین حدیث، عبدالحمید واسطی از امام باقر علیه السلام می پرسد اگر من قبل از آنکه ظهور حضرت قائم علیه السلام را درک کنم، از دنیا بروم چه خواهد شد؟ حضرت در پاسخ به او بشارتی را برای منتظران واقعی امام عصر علیه السلام به طور کلی نوید میدهند القائلُ مِنْكُمْ أَنْ لَوْ أَدْرَكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَصَرْتُهُ كَانَ كَالْمُقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِهِ، لَا بَلْ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ.

هر کس از شما بگوید که اگر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را درک میکردم ایشان را یاری مینمودم چنین کسی همچون کسی است که با شمشیر خود در پیش روی ایشان بجنگد بلکه بالاتر به منزله کسی است که همراه ایشان شهید شود.

چه کسی بالاترین آرزویش این است که ظهور امام خود را درک کند و ایشان را یاری نماید؟ آیا هر مؤمنی به این درجه از معرفت و ارادت نائل میشود؟ و اگر کسی به این رتبه برسد، آیا جز به لطف و عنایت خاص خداوند نسبت به او بوده است؟! و آیا همین حالت روحی خود بالاترین فرج نیست؟!

نشانه وجود این حال در انسان این است که هم و غمش در یاری رساندن به امامش خلاصه میشود و در خود همه آمادگیهای لازم را برای تحقق بخشیدن به این «نصرت» فراهم میکند و با عمل خود نشان میدهد که :

نُصْرَتِي مُعَدَّة لَكُمْ. (1)

و در حقیقت خود را برای ظهور حضرت و یاری کردن ایشان از هر جهت آماده نموده به طور کامل مهبیای ظهور است. خداوند از روی فضل، به کسی که در آرزوی یاری امام علیه السلام خود را وقف ایشان نموده است، پاداش یاری کردن حضرت را در هنگام ظهور عطا فرموده او را همچون کسی که در رکاب ایشان شمشیر زده است قرار میدهد و چون جانش را هم وقف امامش کرده و در آرزوی فدا کردن خود در پیشگاه ایشان است ثواب شهید در رکاب حضرت نصیبش می. گردد کدام فرج از این بالاتر که انسان به درجه شهدای همراه امام عصر علیه السلام نائل شود؟!

پس با این بیان کسی که خود را از هر جهت برای پیوستن به امام زمان علیه السلام آماده کند و در جهت تحقق این امر به دو وظیفه «مرابطه و حبس نفس نسبت به امام علیه السلام اقدام کند به بالاترین آرزوی خود که همانا شهادت در پیشگاه ایشان است در همین زمان غیبت نائل میشود و این سومین مرحله از لوازم انتظار فرج میباشد

ص: 282

1- احتجاج طبرسی ج 2 ص 317 ، عبارتی از زیارت آل یس خطاب به امام عصر علیه السلام.

اشاره

منتظران واقعی امام عصر و تنها به آماده کردن خود برای استقبال از ایشان و پیوستن به حضرتش راضی نمیشوند، بلکه خود را موظف میدانند که این آمادگی را در سایه مؤمنان نیز ایجاد کنند و در حقیقت به تربیت منتظران واقعی میپردازند.

وظیفه دستگیری از ضعیفان

اولین قدم در این مسیر آن است که انسان نسبت به این وظیفه احساس تکلیف الهی نماید و از زیر مسؤولیت آن شانه خالی نکند. امام رضا در مورد علت وجوب زکات بر ثروتمندان، مطلبی را به طور کلی تذکر داده اند که میتواند در زمینه مورد بحث نیز مطرح شود ایشان چنین دلیل آورده اند

لأنَّ اللهَ تبارك و تعالی كَلَّفَ أَهْلَ الصِّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ

زیرا خدای متعال اهل عافیت را مکلف فرموده است به امور کسانی که از بیماری مزمنی رنج میبرند و گرفتاری دارند رسیدگی نمایند .

صحت و عافیت در انسان هم به بدن او مربوط میشود و هم به .روحش ممکن است کسی از لحاظ جسمانی سالم باشد و از جهت روحی مریض؛ یا بالعکس بدنش بیمار باشد و روحش سالم سلامت روح به این است که از لحاظ اعتقادی و اخلاقی مبتلا به ضعف و ناراحتی و بیماری نباشد و کسانی که از جهت ایمانی دارای اعتقادات نادرست، هستند یا بنیه اعتقادی محکمی ندارند تا در برابر شبهات و ایرادهای مخالفان تاب بیاورند یا به طور کلی در مقام عمل به وظایف دینی استحکام و صلابت لازم را ندارند هیچیک اهل صحت از جهت روحی نیستند. لذا اهل عافیت یعنی آنها که دارای ایمان محکم و صحیح هستند وظیفه دارند که به مشکلات و گرفتاریهای این گونه افراد رسیدگی کنند.

درست همان طور که اغنیا وظیفه رسیدگی به فقرای از مؤمنان را، دارند راست اندیشان و کسانی که درجات بالاتری از ایمان را دارند باید به سست اندیشان و مبتلایان به درد جهل و غفلت و فراموشی یاد خدا و امام زمان علیه السلام رسیدگی کنند و اگر در انجام وظیفه خود کوتاهی، کنند در پیشگاه خداوند مقصر و خطاکار شمرده میشوند کدام بیماری مزمن (زّمانة) و گرفتاری (بلوی) سخت تر و دردناکتر از این است که یک مؤمن در مسائل اصلی و محوری

ص: 284

اعتقادات به شبهات مبتلا شود یا در مسائل اخلاقی و رعایت احکام شرعی به بی قیدی و لابلالی گری دچار گردد؟!

در این صورت آیا افراد شایسته و با صلاحیت، نسبت به اینگونه اشخاص هیچ مسئولیتی ندارند؟! آیا اگر اینها در انجام وظیفه خویش کوتاهی کنند شریک و عامل در گناهان و انحرافات آنها شمرده نمیشوند؟ در اینجا خوب است یک بار دیگر پای درس استاد گرانقدرمان که خود تربیت شده مکتب علوی است بنشینیم که خطاب به یکی از شاگردانش چنین مینویسد.

این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله می فرماید:

حُبُّ الدنیا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.

دوستی دنیا سرآمد همه گناهان است.

معنایش تنها این نیست که به واسطه اینکه دنیا را دوست داریم مرتکب گناهانی میشویم بلکه سطح مطلب خیلی بالاتر از اینهاست. اگر به واسطه دوستی دنیا و راحت طلبی برای نجات دیگران اقدامی نکنیم و آنان گناهی را مرتکب، شوند عین آن گناهان در نامه اعمال ما ثبت خواهد شد حال که معنی حب الدنيا ... را درک، کردی از خداوند عالم بخواه تا به واسطه غفلت و عدم توجه به انسان سازی منشأ خطای آیندگان نشوی علی علیه السلام می فرماید:

مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا (1).

پیش از آنکه به نادانان بگویند چرا نرفتید یاد بگیرید به

ص: 285

داناان میگویند چرا یاد ندادید(1)؟

وقتی به این فرمایش مولا سلام الله علیه میرسیم به خاطر راحت طلبی و خودخواهی از کنارش به آسانی میگذریم راستی چرا فرمایش مولا علیه السلام او را آویزه گوش خودمان قرار نمی دهیم؟ مگر علی علیه السلام فقط برای آن است که هر وقت میخواستیم از زمین بلند شویم «یا علی» بگوییم: یا شب تولدش پلو و شیرینی بخوریم؟! اگر غیر از این است و میخواستیم دنباله رو آن حضرت باشیم پس چرا از دیگران دستگیری نمیکنیم؟! آیا فردای قیامت برای قتل نفسها و جنایتهایی که دیگران مرتکب شدهاند و علتش آن است که آنان را نساخته ایم جوابی داریم؟! ...

تو کز محنت دیگران بی غمی ***نشاید که نامت نهند آدمی

چه برسد که او را مسلمان بدانیم

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ (2)

کسی که صبح از خواب بیدار شود و به فکر مسلمانان نباشد مسلمان نیست(3).

منتظران واقعی امام عصر علیه السلام در زمان غیبت ایشان باید نسبت به سایر مؤمنان اینگونه خود را مکلف و مسؤول بدانند و چنین تب و تاب در امر هدایت و دستگیری ایتام آل محمد صلی الله علیه واله داشته باشند.

ص: 286

1- آنچه در عبارت استاد، آمده در حقیقت لازمه ترجمه تحت اللفظی حدیث است ترجمه دقیق آن چنین میشود خداوند از نادانها برای یاد گرفتن تعهدی نگرفته مگر آنکه پیش از آن از داناان برای یاد دادن پیمان گرفته است.

2- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب الاهتمام بأُمور المسلمین، ح 1.

3- این عبارات از متن نامه استاد به یکی از شاگردان خود که در تاریخ 1365/7/8 نوشته اند نقل شده است.

«... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (1).

هر کس انسانی را جز به عنوان قصاص یا به سبب فساد روی زمین بکشد پس گویی که همه مردم را کشته است و هر کس یک انسان را زنده کند گویی همه انسانها را زنده نموده است.

وقتی از امام صادق علیه السلام در توضیح قسمت اخیر آیه شریفه پرسیدند حضرت فرمود:

مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى، فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا. وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ، فَقَدْ قَتَلَهَا. (2)

هر کس انسانی را از گمراهی به سوی هدایت نجات دهد گویی که او را زنده نموده و هر کس او را از راه صحیح به گمراهی بکشاند هر آینه او را کشته است.

زندگی و مرگ از دیدگاه قرآن و احادیث در اصل، مربوط به روح انسان است آن که در راه راست و صراط هدایت قرار دارد، زنده و هر کس در مسیر گمراهی و انحراف، باشد مرده است کسی که وسیله هدایت یک انسان را فراهم آورد، گویی همه انسانها را زنده کرده و در حقیقت به گردن همه جامعه حق پیدا می کند.

آنها که در مسیر صحیح دینداری نیستند مردگانی میباشند که زنده به نظر میرسند و در منطق وحی به اینها زنده نمی توان گفت پس

ص: 287

1- مائده / 32 .

2- اصول، کافی کتاب الایمان و الکفر، باب فی احیاء المؤمن، ح 1 .

وظیفه آنان که مورد لطف و عنایت پروردگار قرار گرفته و توفیق درک وظیفه هدایت را پیدا کرده اند این است که در این مسیر همه تلاش خود را به کار ببرند و با همه همت خویش در این راه بکوشند مگر رسیدگی به مؤمنان و برآوردن نیازهای ایشان از بزرگترین حقوقی که بر عهده هر مؤمنی میباشد نیست؟ و مگر نیازی مهمتر از نیاز به هدایت برای ایشان وجود دارد که مرگ و حیاتشان به آن وابسته باشد؟! حقیقت این است که درک این مرتبه یعنی شناخت حقوق برادران و خواهران دینی و ادای آنها خود از بزرگترین نعمتهای الهی است که باید آن را جزء مهمترین مصادیق فرج برای مؤمن منتظر فرج به شمار آورد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند

الْمَعْرِفَةُ بِحَقُوقِ الْإِخْوَانِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَاتِ وَالصَّلَوَاتِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالْمُجَاهَدَاتِ (1).

شناخت حقوق برادران (دینی) از بهترین صدقات و نمازها و زکات و حج و جهادها به شمار می آید.

همچنین امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند:

أَعْرِفُ النَّاسَ بِحَقُوقِ إِخْوَانِهِ وَأَشَدُّهُمْ قَضَاءً لَهَا، أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا. (2)

آشناترین مردم نسبت به حقوق برادران دینیاش و جدی ترین ایشان در ادای آن، حقوق بالاترین مقام را در میان آنها نزد خداوند دارد.

ص: 288

1- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص 322 ح 168

2- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص 325 ح 173

مؤمن باید در ادای حق برادر دینپاش کوشا باشد، آنچنانکه نسبت به برآوردن نیازهای شخص خود کوشش میکند مثلاً اگر خودش مبتلا به فقر شود و نیاز به پول داشته باشد چگونه تلاش میکند؟ باید همین جدیت و تلاش را نسبت به رفع نیاز مادی یک فرد مؤمن داشته باشد نمی تواند به یک یا چند اقدام ساده و بی اثر دل خوش کند و پیش خود احساس کند که وظیفه اش را نسبت به برادر دینپاش انجام داده است اگر فرزند خودش بیمار شود چه میکند؟ با چه کسانی تماس میگیرد و از آبروی خود برای رفع مشکل شخصی اش چقدر مایه میگذارد؟ اگر بخواهد وظیفه اش را در مقابل سایر مؤمنان ادا کند نسبت به مشکلات ایشان هم باید همین طور جدی و کوشا باشد. بالاترین و مهمترین نیاز برادران، دینی همانا نجات گمراهان و گناهکاران ایشان است. مؤمن باید تلاش کند تا اینگونه افراد و

به خصوص جوانان و نوجوانان، ایشان به راه درست هدایت شوند و از خطرات و مهلکه هایی که دین آنها را تهدید میکند نجات پیدا کنند تا کم کم با وظایف خود نسبت به امام زمانشان آشنا شوند و جزء منتظران راستین ایشان در آیند این بزرگترین نیاز مؤمنان در هر عصر و زمانی است. وقتی معلی بن حنیس درباره حقوق مؤمنان از امام صادق علیه السلام سؤال کرد ایشان فرمودند:

هفتاد حق است که جز هفت تا را به تو نمیگویم زیرا نسبت به تو نگران هستم میترسم نتوانی همه آنها را ادا کنی سپس هفت حق از هفتاد حق مؤمن را بیان فرمودند که یکی از آنها این است

شب و روز در برآوردن نیازهای او بکوشی

کوشش شبانه روزی در ادای حقوق مؤمن به این است که انسان از هیچ اقدامی در هر زمان ممکن حتی شب که موقع استراحت است . برای این منظور کوتاهی نکند و همیشه خود را نسبت به دیگران مسؤول و مکلف ببیند و هیچگاه از تلاشهای خود احساس رضایت و کفایت نکند چه بسا مؤمنی در راه رفع نیازهای دیگران تلاش بکند ولی آنگونه که میتوانسته و در حد توانش بوده سعی نکند. در آن صورت مشمول فرمایش امام عسکری علیه السلام میشود که فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه واله در شب معراج قصرهایی با شکوه و بسیار نورانی که زیبایی آنها انسان را شگفت زده میکرد مشاهده کردند. اما این کاخها راهروی ورودی نداشتند و جلو و پشت آنها هیچ باغ و بستانی نبود وقتی درباره این قصرهای عجیب سؤال فرمودند جبرئیل پاسخ داد

یا محمد! هذه قُصُورُ الْمُصَلِّينَ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ الَّذِينَ يَبْذُلُونَ بَعْضَ وُسْعِهِمْ فِي قَضَاءِ حُقُوقِ إِخْوَانِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ دُونَ جَمِيعِهَا. فَلِذَلِكَ قُصُورُهُمْ مُسْتَرَّةٌ بَغَيْرِ دَهْلِيْزِ آمَامِهَا وَغَيْرِ بُسْتَانٍ خَلْفَهَا.

ای محمد صلی الله علیه واله این قصرها متعلق است به نمازگزارانی که نمازهای پنجگانه (واجب) را میخوانند اما بخشی از توان خود را صرف ادای بعضی (از حقوق برادران ایمانی خود - نه همه آنها - میکنند. به همین دلیل قصرهایشان پوشیده شده

ص: 290

است جلوی آن راهرو ندارد و پشت آن هم باغی وجود ندارد .

آری؛ این است نتیجه کوتاهی کردن در تلاش جدی و فراگیر برای رفع نیازهای مؤمنان آنگاه رسول خدا فرمودند:

أَلَا فَلَائِيكَ لَوْ عَلَى الْوَلَايَةِ وَحَدَّهَا وَأَدَّوَا مَا بَعْدَهَا مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَقَضَاءِ حُقُوقِ الْإِخْوَانِ....(1).

پس آگاه باشید بر ولایت به تنهایی بدون عمل تکیه نکنید و واجبات الهی و حقوق برادران ایمانی را که پس از قبول ولایت است ادا نمایید.

البته همه خیرات و برکات فرع بر ولایت اهل بیت علیهم السلام است و توفیق انجام وظایف دینی جز به عنایت ایشان به دست نمی آید؛ ولی این حقیقت نباید انسان را در عمل به احکام شرعی خویش سست کند، بلکه برای تحکیم امر ولایت و ادای حق آن لازم است که مؤمن انجام یک یک وظایفش جدی و کوشا باشد و آنگاه تنها مایه امیدواری اش خودائمه علیهم السلام باشند نه اعمالی که انجام داده است. به هر حال مؤمنان در هر عصر و زمانی و به خصوص در عصر غیبت امام علیه السلام باید نگران وضعیت ایمانی برادران خود باشند به قسمتی دیگر از سفارشهای استاد بزرگوارمان گوش دل می سپاریم سعی کن به بلوغ عقلی برسی و آینده نگر باشی، یعنی فقط اطراف خودت و زن و بچه خودت طواف نکنی؛ که اگر از این محدوده بیرون بیایی و با دیدی وسیع به عالم و دیگران نگاه کنی، متوجه خواهی شد که تکلیف خیلی سنگین است و باید به فکر دیگران هم باشی این

ص: 291

1- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص 365 ح 256 .

شعر در وصف مولا سلام الله علیه است

كُلُّ يَرِيدٍ إِجَاءَهُ لِحَيَاتِهِ يَا مَنْ يُرِيدُ حَيَاتَهُ لِإِخَانِهِ

دیگران همه را برای خودشان میخواهند ای آقای که خود را برای دیگران می خواهی.

... اگر ما بنشینیم و نگاه کنیم که جوانهای مسلمان از بین میروند و بی دین میشوند و تنها بگوییم دین صاحب دارد اگر خدا بخواهد دینش را حفظ میکند این حق است؟! چه شده است که در مادیات هیچ وقت مطالب را به عهده خدا نمیگذاریم؛ اگر بچه ما مریض شود به بهترین دکتر مراجعه میکنیم و نمیگوییم اگر خدا بخواهد، شفایش می، دهد ولی در معنویات میگوییم خدا باید دینش را حفظ کند؟ خیلی جای تعجب است همه آنها فریب نفس است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله آن را بزرگترین دشمن بشر معرفی کرده است. (1)

برآوردن نیازهای مؤمنان که در رأس همه آنها نیازهای معنوی ایشان است - جزء بهترین اعمال دینی محسوب میشود که بحث تفصیلی در مورد آن ما را از محور اصلی کتاب دور میکند. در اینجا به

ذکر یک نمونه اکتفا میکنیم امام صادق علیه السلام فرمودند: تَنَافَسُوا فِي الْمَعْرُوفِ لِأَخْوَانِكُمْ وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ. فَإِنَّ لِلْجَنَّةِ أَبَا يُقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا مَنْ اصْطَنَعَ الْمَعْرُوفَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَمُتُّ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيُوكَّلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَلَائِكِينَ، وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ وَآخَرَ عَنْ شِمَالِهِ، يَسْتَعْفِرَانِ لَهُ رَبَّهُ وَيَدْعَوَانِ

ص: 292

1- این عبارات برگرفته از نامه‌های است که استاد در تاریخ 65/7/8 برای یکی از شاگردان خود مرقوم فرموده اند

بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ ... وَاللَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَسْرُّ بِقَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ مِنْ صَاحِبِ الْحَاجَةِ (1).

در نیکی کردن به برادران خود با یکدیگر مسابقه دهید و اهل انجام آن باشید زیرا بهشت دری دارد که «معروف» نیکی و (احسان نامیده میشود از آن (در) فقط کسانی که در دنیا کار خیر انجام داده اند وارد میشوند همانا بنده به دنبال رفع نیاز برادر ایمانیش می رود پس خدای عزّ و جلّ دو فرشته بر او می، گمارد یکی در طرف راستش و دیگری در طرف چپش این دو برای آن شخص از پروردگارش طلب مغفرت میکنند و برای روا شدن حاجتش دعا میکنند... قسم به خدا هر آینه در اثر برآورده شدن نیاز مؤمن آنگاه که به حاجتش میرسد - پیامبر صلی الله علیه و اله بیش از خود او خوشحال میشوند.

کدام عملی میتواند از جنبههای مختلف دارای این خیرات گسترده باشد؟ بالاترین خیر این عمل همانا خوشحال کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می باشد که خود از بزرگترین عبادتها به شمار می آید. بر طبق این حدیث میتوان گفت که از بهترین راههای خوشحال کردن ائمه علیهم السلام و به خصوص حضرت ولی عصر علیه السلام همانا اهتمام به امر رسیدگی به مؤمنان به خصوص از جهات معنوی - میباشد. اهمیت این عبادت نزد ائمه علیهم السلام بیش از حدی است که ما تصوّر می. کنیم به این فرمایش امام هفتم علیه السلام توجه کنید:

مَنْ قَضَى حَاجَةً مِنْ أَوْلِيَانَا فَكَأَنَّهَا فَضَاهَا لِجَمِيعِنَا. (2)

ص: 293

-
- 1- اصول، کافی کتاب الایمان و الکفر، باب قضاء حاجة المؤمن، ح ۱۰.
 - 2- مکیال المکارم ج 2 ص 420 ح 1741 به نقل از بحار الأنوار

هرکس نیاز یکی از دوستان ما را برآورد گویی آن را برای همه ما (ائمه علیهم السلام) برآورده کرده است.

بنابراین رسیدگی به نیازهای مؤمنان در حقیقت مصداقی از برآوردن نیازهای خود امام عصر علیه السلام میباشد و لذا کسانی که به انجام این وظیفه مهم در زمان غیبت موفق شوند میتوانند امیدوار باشند که این جملات دعای عهد در حق ایشان مستجاب شده است :

اللهم اجعلني من... المسارعين اليه في قضاء حوائجه (1)

خدایا مرا از شتاب کنندگان به سوی ایشان در برآوردن نیازهایشان قرار بده .

منتظرانی که در پی یافتن راهی هستند تا به سوی امام خویش، بشتابند میتوانند از طریق ادای حقوق برادران، ایمانی به مقصود خویش در همین زمان غیبت نائل شوند و آیا این خود فرجی بزرگ برای آنها نیست؟! البته اینها امیدوارند که در زمان ظهور هم بتوانند متصدی این مقام در ارتباط با امامشان باشند، ولی این نعمتی است که پیش از ظهور حضرت هم برایشان تحقق می یابد سایر جملات این قسمت از دعای عهد هم از این طریق در زمان غیبت قابل تحقق میباشد

اللهم اجعلني من أنصاره و أعوانه... و الممّتلين أعوانه لأوامره... و السابقين إلى إرادته.

خدایا مرا از یاران و یاوران ایشان... و از اطاعت کنندگان دستورانشان... و از کسانی که به سوی خواست ایشان سبقت میگیرند قرار بده

ص: 294

قیمتی حاضر نیست آن را از دست بدهد او خوب میداند که خدای متعال به سادگی ممکن است این لطفی را که به او ارزانی داشته از او سلب کند و به دیگری بدهد و در این صورت هیچ حقی هم از وی ضایع نمیگردد؛ چون رسیدن به آن، مقام چیزی جز لطف الهی نبوده است بنابراین باید مراقبت کند و کاری انجام ندهد که خود را از شمول این لطف بی نظیر خارج سازد.

در همین دعای بسیار عمیق و زیبا به این عبارت بر می خوریم *وَجَعَلْنَا فِي حِزْبِهِ ... حَتَّى تَحْسُرْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَمَقْوِيَةِ سُلْطَانِهِ*.

و ما را جزء حزب ایشان قرار بده... تا آنجا که ما را در قیامت در زمره یاران و یاوران و تقویت کنندگان سلطه ایشان محشور فرمایی .

کسانی که به نحوی در مسیر تربیت منتظران راستین امام عصر علیه السلام قدم بر میدارند اگر با نیت خالص و برای جلب رضای الهی عمل، کنند قطعاً جزء تقویت کنندگان سلطه ایشان قرار میگیرند و میتوانند امیدوار باشند که در قیامت در زمره ایشان محشور گردند. پس این مقام را باید با اصرار و الحاح از پروردگار متعال درخواست نمود.

مودت خالص برای امام علیه السلام ، نشانه کمال انتظار

نکته بسیار لطیفی که توجه به آن در این بحث میتواند تأثیر فوق العاده در نیت انسان بگذارد و در نتیجه ارزش عمل او را بسیار بالا ببرد این حقیقت است که مؤمنان همگی فرزندان امام عصر علیه السلام میباشند و لذا رسیدگی به آنها و محبت کردن به ایشان نوعی احسان و محبت به خود امام الله محسوب میشود. امام رضا علیه السلام در معرفی مقام

امام علیه السلام ایشان را الوالد الشفیق (1) خوانده اند. پس اهل ایمان حقیقتاً فرزندان حضرتش محسوب میشوند و روشن است که اگر کسی در حق فرزند انسان کاری انجام دهد در واقع خدمتی و احسانی به خود او کرده است.

توجه به این مطلب باعث میشود که انسان بتواند در امر تربیت اهل ایمان و ساختن منتظران، واقعی بهترین نیت را داشته باشد که همانا خدمت و محبت به خود امام علیه السلام از طریق رسیدگی به نیازهای فرزندان ایشان است چنین کسی به فرزندان نسبی خود هم به عنوان فرزندان امام زمان علیه السلام مینگردد و در رفع حوائج آنها هم نیتش احسان به امام علیه السلام و شاد کردن ایشان به واسطه یاری کردن فرزندان ایشان است آیا رسیدن به این حد از معرفت و نیل به این مقام بی نظیر خود فرجی بسیار بزرگ برای چنین منتظری نیست؟! آیا نمیتوان گفت که این حالت نشان دهنده درجه کامل انتظار در مؤمن میباشد؟! کسی که به چنین درجه ای از معرفت و ارادت نسبت به امامش رسیده است در حقیقت خود را فراموش کرده و همه حتی فرزندان را به خاطر امامش دوست میدارد. به هرکس محبتی میکند در واقع به جهت ارتباط او با امام چنین میکند. اگر برای مؤمنی کاری انجام میدهد نیتش جز خدمت به امامش و خوشحال کردن ایشان چیز دیگری نیست و در همه خدماتش آرزویی جز این ندارد که لبخندی رضایت آمیز بر روی لبان آقا و مولایش نقش ببندد و او با انجام وظایفش توانسته باشد غمی از غمهای محبوبش را کم کند و غصه ای را از دل پاک ایشان بزداید.

ص: 297

1- اصول، کافی کتاب الحجّة باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح 1.

اگر کسی به این مرتبه رسیده باشد میتوان گفت که دعای آخر زیارت آلیس در حق او مستجاب شده است. مودتی خالصه لكم (1). و انصافاً باید گفت که استجاب این دعا فرج بسیار مهمی در حق منتظر واقعی امام عصر علیه السلام به حساب می آید چرا که محصول درجه کامل انتظار است و این درجه از انتظار که نشانه اش اخلاص در محبت به امام علیه السلام میباشد نشانه هایی دارد که هر کس به میزان صدق آنها میتواند خود را در این زمینه محک بزند خوب است این نشانه ها را از کسی که خود جزء همین افراد بوده است سراغ بگیریم

مرحوم سید محمد تقی موسوی اصفهانی صاحب کتاب گرانقدر مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام (دوازده نشانه برای درجه کامل انتظار بیان فرموده است که ما به نقل برخی از آنها اکتفا میکنیم و در مورد بقیه به متن رساله نور الابصار فی فضیلة «الانتظار بخش خاتمه ارجاع میدهیم:

اول آنکه شخص منتظر دائماً محزون و غمگین است در زمان فراق محبوب خود.

دوم گریان بودن در انتظار آن حضرت .

سوم همیشه به یاد آن حضرت بودن و آنی خود را از ذکر و فکر او فارغ نگذاشتن...

هشتم آنکه در انتظار محبوب خود صبر بر شدتها و سختیها نماید و آنها را در جنب این امر بزرگ سهل و سبک شمارد در خرائج از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت است که به اصحاب خود فرمود:

ص: 298

میآیند گروهی بعد از شما که هر یک نفر از آنها ثوابش معادل ثواب پنجاه نفر از شماست.

گفتند: یا رسول الله ما با شما بودیم در جنگ بدر و احد و قرآن در تعریف ما نازل شد فرمودند که شما به مشقتهایی که آنها مبتلا میشوند مبتلا نشدید و به اندازه ای که آنها صبر میکنند صبر نمودید.

مؤلف گوید که از برای مؤمن هیچ ابتلا و شدتی عظیم تر از مفارقت و غایب بودن امام او نیست و از همین جهت است افضلیت مؤمنین این زمان از مؤمنین زمانهای قبل....

دهم آنکه چون انتظار و مقام محبت شدید شد، خواب و خوراک شخص کم میشود بلکه کار به جایی میرسد که التفات به هیچ چیز از امور راجعه به خود نمیکند....

یازدهم: آنکه چون انتظار کامل شد شخص از هیچ چیز دنیا لذت نمی برد، بلکه لذت او منحصر است فقط در ذکر محبوب....

گر مرا هیچ نباشد نه به دنیا نه به عقبی

چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید (1)

چه فرجی بالاتر از تحقق این حالات روحی در فرد منتظر؟! نتیجه ای که از بحث درباره مرحله چهارم از لوازم انتظار گرفته میشود این است که اقدام به تربیت منتظران راستین خود بالاترین فرجهها را برای شخص منتظر موجب میگردد که قبل از ظهور امام شامل حال او میگردد این فصل آثار و برکات انتظار در زمان غیبت را با تذکر نکته ای

ص: 299

درباره «معنای «فرج»» به پایان میرسیم آنچه در طول فصل حاضر بیان شد مصادیقی از فرج برای منتظران فرج بود که بیشتر جنبه معنوی داشت اگر بخواهیم از جهات مادی به امر فرج بنگریم، می توانیم بگوییم که انتظار فرج از این جهات هم منشأ فرجهایی برای مؤمنان می باشد ولی هیچگاه نباید انتظار داشت که مشکلات مادی و سختیهای زندگی به خاطر انتظار فرج به کلی از بین برود. این چیزی است که در دنیا هیچگاه اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد راحتیها و خوشیها در دنیا همیشه با ناراحتیها و رنج ها همراه است و آسایش خالص را که سختی و رنج در آن نباشد - خداوند در دنیا برای احدی خلق نکرده و نمی کند دنیا برای هر کس با گرفتاری و بلا قرین است :

دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ⁽¹⁾.

(دنیا) خانه ای است که گرفتاری آن را احاطه کرده است.

و چون دنیا دار جزا، نیست نباید انتظار داشت که انسانهای ظالم و کافر در دنیا به کیفر اعمالشان برسند و مؤمنان پاداش ایمانشان را در دنیا ببینند؛ چنین نیست برعکس مطابق آنچه در احادیث ائمه علیهم السلام آمده است هر کس ایمان بالاتری داشته باشد سختی بیشتری در دنیا ببیند و آن که ایمانش سست تر است گرفتاری اش هم کمتر می باشد و از همین جهت است که انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام بیشترین سختیها را در دنیا متحمل شده اند. امام صادق علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نقل فرمودند:

يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدُ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ، فَمَنْ صَحَّ إِيْمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ، اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَ مَنْ سَخُفَ

ص: 300

هر مؤمنی به اندازه ایمانش و نیکی کردارش گرفتار می‌شود پس هر کس ایمانش درست و کردارش نیکو باشد گرفتاری اش سخت است و هر که ایمانش سست و عملش ناچیز، باشد، گرفتاری اش کم است.

بر این مبنا نباید مؤمنان زمان غیبت انتظار داشته باشند که تافته جدا بافته از دیگران باشند و به خاطر انتظار فرجشان هیچگونه سختی و رنجی در زندگی نبینند چنین توقعی بیجا و برخلاف آیات و روایات است. البته نمی‌خواهیم بگوییم که انتظار فرج امام زمان علیه السلام هیچگونه تأثیری در رفع گرفتاریهای مادی و دنیوی شیعیان ندارد؛ چنین نیست. اما سخن در این است که انتظار فرج همه گرفتاریهای مؤمنان را از میان بر نمیدارد دنیا دار امتحان است و در زمان غیبت هم امتحانات سخت تری برای مؤمنان وجود دارد. اگر سختی و ناراحتی و گرفتاری وجود نداشته باشد دیگر امتحان چه معنا پیدا میکند؟ آنچه برای مؤمن اهمیت دارد حفظ دینش میباشد و او باید برای هر نوع سختی و گرفتاری خود را آماده کند. امام صادق علیه السلام به فضیل بن یسار فرمودند:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ أَصَبَ بَحَّ لَهٗ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، كَانَ ذَلِكَ خَيْرًا لَهُ. وَ لَوْ أَصْبَحَ مَقْطَعًا أَعْضَاؤُهُ، كَانَ ذَلِكَ خَيْرًا لَهُ. يَا فَضَيْلَ بْنَ يَسَارَ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَفْعَلُ بِالْمُؤْمِنِ إِلَّا مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. يَا فَضَيْلَ بْنَ يَسَارَ، لَوْ عَدَلَتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ

ص: 301

عَزَّوَجَلَّ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، مَا سَعَى عَدُوَّهُ مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ(1). همانا اگر آنچه میان مشرق و مغرب است همه (دنیا) از آن مؤمن، باشد برایش خیر است و اگر اعضای بدنش تکه تکه شود هم برایش خیر است. ای فضیل بن یسار، همانا خداوند چیزی جز آنچه خیر مؤمن در آن است برایش پیش نمی‌آورد. ای فضیل بن یسار اگر دنیا نزد خداوند به اندازه بال مگسی ارزش داشت جرعه ای آب از آن به دشمن خود نمی‌داد.

پس نباید انتظار داشت که مؤمنان در زمان غیبت هیچ رنجی را تحمل نکنند و به هیچ گرفتاری مبتلا نشوند.

ص: 302

1- اصول کافی کتاب الایمان والکفر ، باب الرضا بموهبة الایمان والصبر علی کل شیء بعده، ح 5.

اشاره

در ابتدای بخش چهارم توضیح دادیم که همه آثار و برکات انتظار فرج در یک کلمه «فرج» جمع شده است. مصادیق این فرج را در دو مرحله زمان غیبت و ظهور امام (علیه السلام) می توان مطرح کرد که در فصل گذشته اهم آنها را پیش از ظهور بیان کردیم. آنچه در این فصل برای تکمیل مطلب به آن می پردازیم، فرجی است که در زمان ظهور حضرت برای منتظران ایشان حاصل می شود. این بحث، آخرین فصل کتاب را تشکیل می دهد.

توفیق یاری امام (علیه السلام) در هنگام ظهور

بدون شک بالاترین آرزوی یک منتظر واقعی، درک زمان ظهور آن امام عزیز و توفیق یاری کردن ایشان می باشد. این آرزویی است که او یک عمر در انتظارش به سر برده و برای رسیدن آن لحظات، ثانیه شماری می کند. همه دغدغه و نگرانی اش این است که نکند چنین روزی را نبیند. هر شب به امید صبح ظهور سر به بستر می گذارد. و هر

صبح نیز با این امید سر بر می دارد که طلوع خورشید مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را با چشمان نالایق خود شاهد باشد. اما آیا عمرش وصال می دهد که آن لحظات شیرین را درک کند؟ آیا این آرزو را با خود به گور نمی برد؟ اگر ظهور امام (علیه السلام) در زمانی واقع شود که این منتظر فرج زنده باشد، به آرزوی دیرینه خود خواهد رسید. اما اگر زنده نباشد چه؟ خدای متّان به لطف و کرم خویش چنین مؤمنی را از درک این فیض عظیم محروم نخواهد کرد و مطابق وعده های قطعی الهی اگر کسی به وظایف خود در زمان غیبت امام (علیه السلام) به درستی عمل کند و همواره در آرزوی یاری امامش باشد، پس از ظهور، اگر هم از دنیا رفته باشد امکان رجعت به دنیا و نصرت امامش برایش فراهم خواهد شد. او کسی است که در طول عمرش هر روز صبح پس از تجدید عهد با امام خود، همواره از خدای متعال، تحقق چنین وعده ای را درخواست کرده است: **اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادَكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا، فَأُخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَيِّفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي.** (1) خدایا، اگر مرگی که بر بندگانت به صورت قطعی حکم فرموده ای، میان من و او فاصله انداخت، پس مرا از قبرم بیرون آور در حالی که کفن خود را به تن کرده، شمشیرم را از نیام بیرون کشیده، نیزه ام را برهنه ساخته، به دعوت آن که در شهر و بیابان ندا در می دهد، لبیک گوین باشم.

ص: 304

هر منتظری که مرگ خویش را در زمان غیبت نزدیک ببیند، این دعا را با رقت قلب بیشتری می خواند و با همه وجودش آرزوی تحقق آن را می کند. چه بسیار بوده اند منتظران شایسته ای که این آرزو را با خود به گور برده اند و اکنون در انتظار اجابت دعاهای خود- و دیگران در حق آنها- روزشماری و بلکه لحظه شماری می کنند. آری؛ منتظران حضرتش پس از مرگ هم در انتظار ظهور مولایشان هستند و وعده ای که امام صادق (علیه السلام) به ایشان داده اند، حیات بخش آنها در عالم برزخ می باشد. مفضل بن عمر می گوید: در خدمت امام (علیه السلام) سخن از حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اصحاب ما که در انتظار ایشان از دنیا رفته اند، به میان آوردیم، ایشان به ما فرمودند: إِذَا قَامَ أَتَى الْمُؤْمِنَ فِي قَبْرِهِ فَيُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا، إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ. فَإِنْ تَشَاءُ أَنْ تُلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ. وَإِنْ تَشَاءُ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقِم. (1) وقتی (قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور فرمایند، به سراغ مؤمن در قبرش می آیند. پس به او گفته می شود: ای فلانی، مولایت ظهور کرده است. پس اگر می خواهی که در عزت و احترامی که پروردگارت برای تو مهیا فرموده بمانی، بمان. آری؛ پس از ظهور امام (علیه السلام) برای مؤمن منتظر، دعوت نامه ویژه فرستاده می شود که اگر مایل است، برای پیوستن به مولایش به دنیا برگردد. چه وعده ای از این پرشورتر و کدام نوید از این امیدبخش تر؟!

ص: 305

1-2. مکیال المکارم ج 2 ص 143 ح 1218 به نقل از کتاب الغیبه شیخ طوسی.

صاحب کتاب ارزشمند مکیال المکارم وقتی درباره فرج منتظران سخن می گوید، می فرماید: الْمَقْصُودُ مِنَ الْفَرَجِ، النَّصْرَةُ لِلْإِمَامِ (علیه السلام) و الجهادُ بین یدیه. (1) مقصود از فرج، یاری کردن امام (علیه السلام) و جهاد در پیش روی ایشان است. سپس توضیح داده اند که این مقصود با انتظار فرج حاصل می شود. آیا فرجی بزرگتر از این برای یک منتظر واقعی در زمان ظهور امام (علیه السلام) می توان فرض کرد؟! منتظران راستین در طول عمر خود، همه آمادگی های لازم را برای درک این فیض بزرگ کسب کرده اند و حتی شمشیری را هم که می خواهند با آن مولای خود را یاری کنند، در زمان حیات خود تهیه کرده اند. آیا چنین کسانی توفیق یاری امامشان را پیدا نمی کنند؟! خوب است نمونه ای از این افراد را معرفی کنیم که در طول عمر خود یک زندگی سالم و دور از غفلت از امامش را پشت سر گذارد و پیش از مرگ هم، به فضل و رحمت پروردگار، مژده یاری امامش را در زمان ظهور ایشان دریافت نمود. ایشان به شیخ حسن کاظمینی معروف بود و داستان ایشان به سال 1224 هجری قمری یعنی دوست سال پیش مربوط می شود. ما این داستان را از کتاب «العبرى الحسان» تألیف مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی نقل می کنیم که ایشان به چند واسطه از جناب سید محمدتقی فرزند علامه بزرگوار مرحوم سید محمد مهدی بحر العلوم نقل کرده اند:

ص: 306

«شیخ حسن کاظمینی فرمود: در سال 1224 در کاظمین عشق و علاقه من به تشرّف خدمت حضرت ولیّ عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بسیار زیاد شد؛ تا آن حدّ که در روزهای جمعه بعد از غسل جمعه لباس احرام می پوشیدم و شمشیر حائل می کردم و مشغول ذکر می شدم. (این شمشیر بالای مغازه عطّاری ایشان همیشه آویزان بود.) در روز جمعه هیچ خرید و فروشی نمی کردم و منتظر ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودم. تا اینکه در روز جمعه ای مشغول ذکر بودم، دیدم سه نفر از سادات ظاهر شدند و به سوی مغازه من آمدند. دو نفر از ایشان در سنّ کامل بودند و یکی از آنها که وسط آن دو نفر بود، جوانی بیست و چهار ساله به نظر می آمد. صورت مبارک ایشان بسیار نورانی بود، در حدّی که جلب توجه مرا نمودند و من از ذکر تسبیح خود بازماندم و محو جمال ایشان شدم. آرزو می کردم به مغازه من بیایند. خرامان خرامان با نهایت وقار آمدند تا رسیدند به در دکان من. سلام کردم، جواب دادند. فرمودند: آقا شیخ حسن، فلان چیز را داری؟ (اسم یک دواپی را بردند.) آن دوا عقب دگان بود. من با اینکه روزهای جمعه خرید و فروش نمی کردم و به کسی جواب نمی دادم، فوراً عرض کردم: بلی دارم. فرمودند: بیاور. عرض کردم: چشم. و رفتم عقب دگان برای آوردن آن دواپی که ایشان فرمودند و آن را آوردم. وقتی برگشتم دیدم کسی نیست، ولی یک عصا روی میز جلوی دگان بود و آن همان عصایی بود که در دست آن آقای که وسط آن دو نفر بود دیده بودم. عصا را بوسیدم و عقب دگان گذاردم. آنگاه بیرون آمدم و از اشخاصی که آن اطراف بودند پرسیدم که این سه نفر سیّد که در دگان من بودند، کجا رفتند. گفتند: ما کسی را در دگان تو ندیدیم. به

داخل برگشتم در حالی که بسیار متفکر و مهموم بودم که بعد از اینهمه اشتیاق، به ملاقات ایشان فاتر شدم ولی حضرتش را نشناختم. در همین اثناء مریضی را دیدم که مجروح بود و او را در میان پنبه گذاشته بودند و به حرم مطهر حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) برای شفا یافتن می بردند. من آنها را برگرداندم و گفتم: بیایید. من مریض شما را خوب می کنم. مریض را به دگان من آوردند و من او را روی تختی که عقب دگان داشتم و روزها روی آن می خوابیدم، به طرف قبله خوابانیدم و دو رکعت نماز حاجت خواندم و با اینکه یقین داشتم مولایم حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به دگان من تشریف آورده اند، خواستم اطمینان خاطر پیدا کنم ولی باز هم به قلب خود خطور دادم که اگر آن آقا حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده اند، من وقتی آن عصا را روی بدن این مریض می کشم، جراحات بدنش به کلی رفع شود. به این نیت عصا را از سر تا پایش کشیدم، فوراً شفا یافت و جراحات بدنش به کلی برطرف شد و زیر عصا گوشت جدید روید. مریض از جا بلند شد و از خوشحالی یک لیره جلوی دگان من گذاشت. من نپذیرفتم و او گمان می کرد که من چون مقدار پول کم است، قبول نمی کنم. او از دگان بیرون آمد و با خوشحالی می رفت. من او را دنبال کردم و می گفتم که پول نمی خواهم و او گمان می کرد که می گویم کم است. تا اینکه به او رسیدم و پولش را برگرداندم و به دگان برگشتم در حالی که اشک می ریختم چون آن حضرت را زیارت کردم اما نشناختم. وقتی برگشتم دیدم عصا نیست. به خاطر ناراحتی زیاد از نشناختن حضرت و نبودن عصا فریاد زدم. مردم! هرکس مولای من حضرت

ولّی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دوست دارد، بیاید و صدقه سر ایشان هرچه می خواهد از دکان من ببرد!... من بیست و چهار اشرفی جمع کرده بودم. آن را برداشتم و به منزل آمدم. همسر و فرزندان خود را جمع کردم و گفتم: من عازم مشهد مقدّس هستم. هرکس از شما که مایل است با من بیاید. همه آنها به جز پسر بزرگم محمدامین همراه من آمدند. پس به عتبه بوسی حضرت رضا (علیه السلام) مشرّف شدیم و من مقداری از آن اشرفی ها را سرمایه کردم و بر روی سگّوی در صحن مقدّس مشغول به فروش مهر و تسبیح شدم... تا اینکه یک روز به حرم حضرت رضا (علیه السلام) مشرّف شدم، سیّدی را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و بسیار می گریه. دست به شانه او زدم و گفتم: آفاجان، برای چه گریه می کنی؟ گفت: چطور گریه نکنم در حالی که یک درهم خرجی در جیبم نیست. گفتم: فعلاً این پنج قران را بگیر تا کارت بگذرد. سپس برگرد اینجا من قصد معامله با تو را دارم. سیّد گفت: می خواهی چه معامله ای با من بنمایی؟! من که چیزی ندارم! گفتم: من عقیده دارم که هر سیّدی یک خانه در بهشت دارد. آیا خانه ای را که در بهشت داری به من می فروشی؟ گفت: من که خانه ای برای خود سراغ ندارم. اما چون می خواهید بخرید، می فروشم. من چهل و یک اشرفی جمع کرده بودم که برای خانواده خود یک خانه بخرم. همان پول را آوردم تا از سیّد خانه اش را برای آخرت خود بخرم. سیّد رفت و کاغذ و دوات و قلم آورد و چنین نوشت: «در حضور شاهد عادل حضرت رضا (علیه السلام) خانه ای را که این شخص عقیده دارد من در بهشت دارم، به او به مبلغ چهل و یک اشرفی از پولهای دنیا

فروختم و واگذار نمودم.» به سید گفتم: بگو بعت. گفت: من هم گفتم: اشتريت. پول را دادم. سید پول را گرفت و رفت. من هم ورقه را گرفتم و به خانه دخترم برگشتم. گفت: پدر جان چه کردی؟ گفتم: برای شما خانه ای خریدم که آبهای جاری و درخت های سبز و خرّم دارد و انواع میوه در باغ های آن موجود است. آنها خیال کردند که چنین خانه ای در دنیا برایشان خریده ام. خیلی خوشحال شدند. گفتند: ما را ببرید تا این خانه را ببینیم و همسایه های آن را بشناسیم. گفتم: خواهید آمد و خواهید دید. یک حدّ این خانه، خانه حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله وسلم) است. و یک حدّش خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشد. و یک حدّش خانه حضرت امام حسن (علیه السلام) و حدّ دیگرش خانه حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) است. آنها فهمیدند که من چه کار کرده ام. گفتم: خانه ای خریده ام که خرابی و زوال ندارد. مدّتی از این ماجرا گذشت تا اینکه یک روز (روی سگوی در صحن) نشسته بودم که دیدم یک آقای موقّری نزد من تشریف آوردند. من سلام کردم. ایشان جواب دادند و مرا به اسم خطاب کردند و فرمودند: شیخ حسن، مولای تو امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند که چرا اینقدر فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را اذیت می کنی و ایشان را خجالت می دهی؟! چه حاجتی به ایشان داری؟! از آن حضرت چه می خواهی؟! پس من به دامان ایشان چسبیدم و عرض کردم: قربانتان گردم؛ آیا شما خودتان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستید؟ فرمودند: من امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیستم، فرستاده ایشان می باشم. می خواهم بدانم که حاجت تو چیست؟ پس دست مرا گرفتند و به گوشه صحن مطهر بردند و برای اطمینان خاطر من چند نشانی را که کسی اطلاع نداشت، برای من بیان نمودند.

از جمله فرمودند: تو آن نیستی که در کاظمین دگان عطاری داشتی؟ و داستان عصا را که گذشت نقل فرمودند و گفتند: آورنده عصا را شناختی؟ آن مولای تو امام عصر صلوات الله علیه بود. حال حوائج خود را بگو: عرض کردم حاجت های من سه چیز است: اول اینکه می خواهم بدانم با ایمان از دنیا خواهم رفت یا نه. دوم اینکه می خواهم بدانم که از یاوران امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستم و معامله ای که با سید کرده ام درست است یا نه. سوم اینکه می خواهم بدانم چه وقت از دنیا می روم. ایشان بلافاصله خداحافظی کردند و تشریف بردند و به اندازه یک قدم که برداشتند از نظرم پنهان شدند و دیگر ایشان را ندیدم. چند روزی از این ماجرا گذشت و من پیوسته منتظر خبر بودم. روزی هنگام عصر چشم من به جمال ایشان روشن شد. دست مرا گرفتند و یک بار دیگر به گوشه صحن مطهر که خلوت بود بردند و فرمودند: سلام تو را به مولایت ابلاغ کردم. ایشان به تو سلام رساندند و فرمودند که: خاطرت جمع باشد که با ایمان از دنیا خواهی رفت و از یاوران ما هم هستی و اسم تو در شمار یاوران ما ثبت شده است. و معامله ای هم که با سید کردی، در نهایت صحت است. اما وقت مرگ تو، هرگاه که برسد، نشانه اش این است که در بین هفته در عالم خواب خواهی دید که دو ورقه از عالم بالا به سوی تو نازل شود، در یکی از آنها نوشته شده است: لا إله إلا الله محمد رسول الله، و در ورقه دیگر نوشته شده است، علی ولی الله حقاً حقاً. روز جمعه همان هفته هنگام طلوع فجر به رحمت خدا واصل خواهی شد. و به محض گفتن این جمله از نظر من غایب شد و من منتظر وعده بودم. ناقل داستان (سید تقی) گفت: یک روز شیخ حسن را دیدم که

بسیار خوشحال از حرم حضرت رضا (علیه السلام) به طرف منزل بر می گشت. پرسیدم: آقای شیخ حسن، امروز شما را خیلی خوشحال می بینم! گفت: من همین یک هفته بیشتر مهمان شما نیستم. هرطور که می توانید، مهمان نوازی کنید. او در شبهای این هفته اصلاً خواب نداشت، فقط در روز خواب قیلوله می کرد و با اضطراب بیدار می شد و پیوسته در حرم مطهر حضرت رضا (علیه السلام) و در منزل مشغول خواندن این دعا بود. در آن هفته پیوسته روزه بود تا اینکه در روز پنجشنبه آن، حنا بست و پاکیزه ترین لباسهای خود را برداشت و به حمام رفت و کاملاً خود را تمیز کرد. محاسن و دست و پای خود را خضاب نموده و حمامش به طول انجامید. و بعد از مراجعت از حمام به حرم حضرت رضا (علیه السلام) مشرف شد و نزدیک به دو ساعت و نیم از شب جمعه گذشته بود که از حرم بیرون آمد و به سوی منزل رفت. به من فرمود: تمام خانواده و بچه ها را جمع کن. من همه را حاضر نمودم. کمی با آنها صحبت کرد و شوخی نمود و فرمود: مرا حلال کنید مصاحبت من با شما تمام شد. دیگر مرا نخواهید دید و اکنون با شما خداحافظی می کنم. پس خانواده و فرزندش را مرخص نمود و فرمود: همگی را به خدا می سپارم. تمام بچه ها از اتاق بیرون رفتند. بعد به من فرمود: آقا سیدتقی، شما امشب مرا تنها نگذارید. قدری استراحت کنید، اما به شرط اینکه زودتر برخیزید. (سیدتقی می گوید) که من که خوابم نبرد و ایشان کاملاً مشغول دعا خواندن بودند. چون خوابم نبرد، برخاستم و گفتم: شما چرا راحت نیستید؟ اینقدر خیالات نکنید. شما خسته هستید. قدری استراحت

بفرمایید. ایشان به صورت من تبتسمی کرد و فرمود: نزدیک است که راحت بشوم. و اگرچه وصیت کرده ام، باز هم وصیت می کنم به: اشهد أن لا إله إلا الله. و أشهد أن محمداً رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم). و أشهد أن علياً و أولاده المعصومين حجج الله. و اما بدان که مرگ حق است و سؤال نکیر و منکر حق است و أن الله یبعث من فی القبور. و عقیده دارم به اینکه معاد حق است و صراط و میزان حق است. و اما بعد؛ قرض ندارم حتی یک درهم. و یک رکعت از نمازهای واجب من در هیچ حالی قضا نشده. و یک روز روزه ام را قضا نکرده ام. و یک درهم مظالم بندگان به گردن من نیست. و برای شما چیزی باقی نگذاشته ام مگر دو لیره که در جیب جلیقه من است. اینها اجرت کسی است که جنازه مرا غسل می دهد و (کفن و) دفن می کند و نیز خرج مجلس ترحیم مختصری که برای من تشکیل می دهید. و همه شما را به خدا می سپارم. و السلام. از الآن به بعد دیگر با من صحبت نکنید. و آنچه در کفن من است با من دفن کنید. و ورقه ای را که از سید گرفته ام، در کفن من بگذارید. و السلام علی من اتبع الهدی. پس مشغول شد به اذکار خود و به عادت هر شب نماز نافله شب را خواند. پس از فراغت از نماز شب، روی سجاده خود نشست و گویا در انتظار مرگ بود. یک مرتبه دیدم از جا بلند شد و در نهایت خضوع و خشوع کسی را تعارف کرد. شمردم؛ سیزده مرتبه بلند شد و با نهایت ادب تعارف کرد. و یک مرتبه دیدم مثل مرغی که بال بزند خود را به طرف در اتاق پرتاب کرد و از دل فریاد زد: یا مولای یا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)! و صورت خود را چند دقیقه بر آستانه در گذاشت. پس من بلند شدم و زیر بغل او را گرفتم در حالی که گریه می کرد: گفتم: شما را چه

می شود؟! این چه حالتی است که شما دارید؟! گفت: اُسکُت. و به زبان عربی گفت که چهارده نور مبارک همگی در این حجره تشریف دارند. من با خود خیال کردم و گفتم: از بس عاشق چهارده معصوم (علیهم السلام) است به نظرش می آید. فکر نمی کردم که این حال، حال سکر است و آن بزرگواران تشریف دارند. چون حالش خوب بود و هیچگونه درد و مرضی نداشت و هر چه می گفت صحیح و حالش هم پریشان نبود پس چیزی نگذشت که دیدم تبسم کرد و از جا حرکت نمود و سه مرتبه گفت: خوش آمدی ای قابض الارواح! آنوقت صورت خود را در حالی که دستهایش را بر سینه گذاشته بود، در اطراف حجره گردانید و عرض کرد: السلام علیک یا رسول الله! اجازه می فرمایید؟ و بعد عرض کرد: السلام علیک یا امیرالمؤمنین! اجازه می فرمایید؟ و همین طور به تمام چهارده نور مطهر سلام عرض نمود و اجازه طلبید و عرض کرد: دستم به دامتان! آنوقت رو به قبله خوابید و سه مرتبه عرض کرد: یا الله! به این چهارده نور مقدس. بعد قطیفه را روی صورت خود کشید و دستها را پهلویش گذاشت. پس چون قطیفه را کنار زد، دیدم از دنیا رفته است. بچه ها را برای نماز صبح بیدار کردم در حالی که گریه می کردم. از گریه من مطلب را فهمیدند. صبح جنازه ایشان را همراه با تشییع کنندگان زیادی برداشتیم و در غسالخانه غسل دادیم و در دارالسعادة حضرت رضا (علیه السلام) دفن کردیم. (رة). (1) داستان این تشرّف دلنشین، برای منتظران واقعی حضرت

ص: 314

1-4. العبقری الحسان ج 1 قسمت المسک الاذفر ص 124 تا 126، با اندکی تغییر و تلخیص در عبارات.

مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بسیار شیرین و جذاب است. چون آنها را امیدوار می کند که اگر تا قبل از حال احتضار توفیق دیدار محبوب خود را نیابد، لحظات آخر حیات دنیوی، زیباترین اوقات زندگی آنها خواهد بود و ان شاء الله آرزوی لقای دوست را با خود به گور نخواهند برد. هنگام سكرات مرگ، زمانی است که انسان بیشترین نیاز را به امامان خود- به خصوص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)- دارد و اگر در آن وقت، مولا-یش او را تنها نگذارد، بزرگترین لطف ها را در حق او فرموده است. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: من مات لا یعرف امامه، مات میتة جاهلیة. و احوج ما تكون الى ما انت عليه إذا بلغت نفسك هذه - و أهوی بیده إلى حلقه - و انقطع عنک الدنيا تقول: لقد كنت على أمر حسن. (1) کسی از دنیا برود در حالی که امام خود را نمی شناسد، بر مرگ جاهلی از دنیا رفته است. و بیشترین زمانی که به عقیده ات نیازمند هستی وقتی است که جان تو به اینجا برسد- و با دست خود به حلقشان اشاره فرمودند- و از دنیا بریده شوی و در آن هنگام بگویی: عقیده خوبی داشتم. در آن زمان مؤمن می فهمد که اعتقاد به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه منافع و برکاتی دارد. درس بسیار مهمی که از داستان زندگی شیخ حسن کاظمینی می گیریم این است که انسان مؤمن باید به وظایف شرعی و الهی خود در هر حال و شرایطی به طور کامل عمل کند. ایشان در هنگام مرگ با خیال راحت اظهار فرمود که هیچ مظلومه ای از بندگان

ص: 315

خدا بر گردنش نیست. بنابراین از جهت ادای حقّ الناس در طول عمرش کوتاهی نکرده، یا اگر چیزی بر عهده اش بوده، وظیفه خود را قبل از اینکه وقت بگذرد ادا نموده است. در عباداتی مثل نماز و روزه هم هیچ تکلیفی بر عهده ایشان باقی نمانده بود. به جای آنکه در وصیت خود، تقاضای نماز و روزه استیجاری کند، خودش آنچه وظیفه اش بوده در زمان حیات انجام داده بود. در واقع به سفارش مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمل کرده بود که فرمود: **يَابْنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ. (1)** ای پسر آدم (انسان) تو خود وصی اموال خویش باش و هرچه را ترجیح می دهی که پس از تو در مورد آن انجام شود، خودت انجام بده. چرا انسان تا وقتی زنده است و می تواند برای پس از مرگ خود، توشه ای پیش فرستد، در انجام این کار کوتاهی کند و آنگاه در وصیت به بازماندگان، از ایشان درخواست نیابت از او را بکند؟! چه کسی مثل خود انسان برای خودش دلسوزی می کند؟! شیخ حسن کاظمینی در انجام وظایف خود، به امید دلسوزی دیگران، تنبلی و کوتاهی نکرد و دل به هیچکس از آشنایان و بستگان خود نبست، چون با همه وجودش باور کرده بود که مرگ حق است و حسابرسی پروردگار در مورد اعمال انسان حق است و هرکس باید جوابگوی اعمال خود باشد و پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد، فکری برای سعادت آینده اش بکند.

ص: 316

درس مهم دیگری که از این بزرگوار می توان گرفت این است که جمع کردن مال دنیا بیش از حد نیاز و ضرورت، کار عاقلانه ای نیست و جز اینکه بار انسان را در پرواز به سوی ملکوت سنگین کند و او را از سرعت پیدا کردن در این مسیر مانع شود، هیچ اثری ندارد. در اینجا هم به فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) عمل کرد که فرمود: *الدنيا دارٌ من لا دارَ له و لها يجمعُ من لا عقلَ له*. (1) دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و تنها آن که عقل ندارد برای آن جمع می کند. واقعاً چرا انسان بیش از حد نیازش جمع کند؟! و برای چه کسانی جمع کند؟! وقتی بتواند در زمان حیاتش با استفاده صحیح از اموال دنیا، زاد و توشه ای برای سفر آخرتش فراهم کند، چه دلیلی دارد که بیش از حد ضرورت جمع کند و برای بعد از خودش باقی بگذارد؟ آیا ورثه بیش از خود او به فکرش خواهند بود و خیراتی بیش از آنچه خودش می توانست، برای او خواهند فرستاد؟! مرحوم شیخ حسن کاظمینی مخارج مجلس ترحیم مختصر خویش را هم تدارک کرده بود تا در این امر محتاج به فرزندانش هم نشود ولی بیش از آن چیزی روی هم نگذاشته بود. این نحوه زندگی حکایت از عقل سرشار او می کند و به همه منتظران حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پیام می دهد که در همه طول زندگی دل در گرو چیزی جز محبوب خود نداشته باشند و تعلق خاطری که آنها را از انقطاع به سوی او باز می دارد پیدا نکنند تا در هر آن برای پر کشیدن به لقای دوست و جان نثاری به پیشگاهش آماده باشند و هیچ خواسته ای

ص: 317

1-7. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذم الدنيا و الزهد فیها، ح 8.

مهم تر از این مطلوب هیچوقت برایشان مطرح نباشد تا مبدا در هنگام وصال به اندازه لحظاتی آنها را معطل نگه دارد. به هر حال مرحوم شیخ حسن کاظمینی از نادر منتظرانی بود که خود را حقیقتاً برای یاری امام زمانش ساخته بود و از هر جهت آمادگی پیوستن به ایشان را داشت. هیچ مانعی از ناحیه او برای اینکه جزء سربازان حضرت قرار بگیرد، وجود نداشت و به اصطلاح، در آماده باش کامل به سر می برد. این درجه از انتظار است که مؤمن را زیرورو می کند و او را در هر آن، آماده استقبال از امامش می سازد. به چنین کسانی وعده وصال در حیات دنیا و پس از ظهور داده شده است. این عاشق دلباخته قبل از فوتش مژده یاری امامش را- در وقت ظهور- دریافت کرد و با قلبی شادمان از وعده الهی چشم از دنیا فرو بست. گوارایش باد این بشارت بزرگ! آری؛ هستند شیفتگانی که در همین دنیا نوید وصال را دریافت می کنند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) یک بار که سخن از حضرت حجّت بن الحسن المهدی ارواحنا فداه به میان آوردند، خطاب به سلمان محمدی فرمودند: یا سلمان، إِنَّكَ مُدْرِكُهُ و مَنْ كَانَ مِثْلَكَ و مَنْ تَوَلَّاهُ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ. ای سلمان، تو او را درک خواهی کرد و هرکس مانند تو باشد و هرکس آنچنان که حق معرفت (او) است ولایتش را بپذیرد. سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) برای سلمان توضیح دادند که او پس از مرگ، در «رجعت» توفیق درک امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را پیدا خواهد کرد. اینجا

بود که سلمان گفت: ما یبالی سلمانُ متى لقی الموتَ أو المَوتُ لقیه. (1) سلمان باکی باکی ندارد از اینکه او به ملاقات مرگ برود یا مرگ به ملاقات او آید. یک منتظر راستین تا به وصال محبوبش نرسد، آرام ندارد و آنگاه که مرگ خود را نزدیک می بیند، از اینکه به آرزوی خویش - درک ظهور امام (علیه السلام) و یاری ایشان - هنوز نرسیده است، بسیار نگران و غمناک می گردد. در این حالت تنها چیزی که می تواند تسلی بخش خاطر او باشد، همانا مژده وصال و نوید درک محبوبش است که در این صورت آرامش می یابد و دیگر از مرگ هیچ ترسی ندارد، بلکه به استقبال آن هم می رود.

ثواب یاری امام منتظر

زندگی مؤمن از لحاظ معیارهای خداپسندانه باید به نحوی باشد که شبیه سلمان یا حداقل مرحوم شیخ حسن کاظمینی باشد تا امیدوار به این وعده بزرگ الهی باشد. در این صورت اگر این وعده را در زمان حیاتش دریافت نکند، باز هم نباید ناامید شود بلکه باید مطمئن باشد که اجر و پاداشش نزد پروردگار محفوظ است و به فضل الهی امید داشته باشد تا ثواب کسانی را ببرد که ظهور مولایشان را درک کرده، در رکاب ایشان به شهادت می رسند؛ اعم از اینکه در آن هنگام رجعت به دنیا داشته باشد یا خیر. امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ

ص: 319

بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ. فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بَعْدَهُ، كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ. فَجِدُّوا وَ انْتَظِرُوا. هَنِيئاً لَكُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ. (1) هرکس از اینکه جزء یاران حضرت قائم (عجل الله تعالى فرجه الشريف) باشد، شاد و خوشحال می شود، باید منتظر باشد و در حال انتظار اهل ورع و عمل به نیکی های اخلاقی باشد. پس اگر (در چنین حالی) از دنیا برود و حضرت قائم (عجل الله تعالى فرجه الشريف) پس از او ظهور فرمایند، پاداشی همچون پاداش کسانی که ایشان را درک کرده اند، خواهد داشت. پس (حال که چنین است) بکوشید و در انتظار باشید. گوارایتان باد ای گروه مورد رحمت قرار گرفته! در این حدیث شریف، سه بار از انتظار سخن گفته شده است و کسانی که آرزوی یاری امام خود را دارند، باید به اهمیت این وظیفه الهی و آثار و لوازم آن به طور عمیق توجه داشته باشند. همچنین بر «ورع» و «نیکی های اخلاقی» تأکید خاص صورت گرفته که باید الگوی منتظران واقعی قرار گیرد. البته این دو باید با روح انتظار همراه باشند. (لِيَعْمَلَ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ). در این شرایط ثواب درک امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) و یاری ایشان برای مؤمن حاصل است. در بیان دیگری از حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) چنین آمده است: مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِأَمْرِنَا إِلَّا يَمُوتَ فِي وَسْطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) وَ عَسْكَرِهِ. (2) به کسی که در حال انتظار امر (ظهور) ما بمیرد، اینکه در

ص: 320

1-9. غیبت نعمانی باب 11 ح 16.

2-10. اصول کافی، کتاب الحجة، باب أنه من عرف امامه لم يضره...، ح 6.

وسط خیمه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و لشکر ایشان نمیرد، ضرری وارد نمی سازد. بالاترین آرزوی یک منتظر فرج این است که بتواند در لشکر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای پیشبرد هدف ایشان بجنگد و در این راه از بذل جانش هم دریغ نداشته باشد. کسی که این آرزو را دارد، اگر در طول حیاتش توفیق درک آن را پیدا نکند (در میان خیمه و لشکرگاه حضرت از دنیا نرود) در صورت حفظ حال انتظار واقعی، از لحاظ ثوابی که به دست می آورد، ضرری نکرده و چیزی از دست نداده است. بنابراین «انتظار» کیمیایی است که مس وجود مؤمن را به طلای ناب تبدیل می کند و از او انسانی می سازد که در صدر یاران ائمه (علیهم السلام) قرار می گیرد. چه زیباست تعبیر امیرمؤمنان (علیه السلام) در حق منتظر راستین امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنجا که فرمود: **الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُسْحَطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (1)** منتظر امر (ظهور) ما همچون کسی است که در راه خدا در خون خود دست و پا می زند. چه پاداشی از این بالاتر و چه مقامی نزد خداوند ارجمندتر از اینکه مؤمنی در راه خدا جان دهد و در خوش دست و پا بزند؟! مؤمن می تواند به برکت انتظار فرج، به چنین رتبه ای برسد. پس اگر فرد منتظر زمان ظهور را هم درک نکند، از ثواب آن و پاداش یاری کردن و جانفشانی در راه امامش محروم نخواهد شد و این وعده آرامش بخش مؤمنان در زمان پنهانی امامشان است. البته ناگفته نماند که این بشارت هر چند می تواند تسلی بخش

ص: 321

منتظران ظهور مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد، اما هستند شیفتگان و دلباختگانی که به ثواب و پاداش وصال و نصرت محبوبشان اکتفا نمی‌شوند، بلکه خود او را می‌خواهند. اینها اساساً در پی کسب ثواب و اجر نبوده‌اند، لذا هر چند که به آنچه خدایشان برایشان می‌پسندد، کاملاً راضی و خشنود هستند، ولی در عین حال آرزوی همیشگی آنها همان چیزی است که امثال سلمان و شیخ حسن کاظمینی نصیبتشان شد. رزقنا الله بمتّه و کرّمه.

همراهی با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در طلب خون سیدالشهدا (علیه السلام)

یکی از آرزوهای منتظران امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همراهی با ایشان در طلب خون سیدالشهدا (علیه السلام) است. در میان همه مصیبت‌هایی که حضرت مهدی فاطمه (علیها السلام) دیده و چشیده‌اند، شاید هیچیک به اندازه مصیبت شهادت سید مظلومان عالم، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) قلب مبارک ایشان را به درد نیاورده و اشک از چشمان پاک ایشان جاری نکرده باشد. (1) آنقدر این مصیبت برای حضرتش دردناک بوده است که در زیارت ناحیه مقدسه خطاب به جدّ غریبش عرضه می‌دارد: فَلَنْ أُحَرِّتِي الدَّهْرُ و عَاقِنِي عَنْ نَصْرِكَ المَقْدُورُ و لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارِبِكَ مُحَارِباً و لِمَنْ نَصَبَ لَكَ العَدَاوَةَ

ص: 322

1-12. البته فراموش نمی‌کنیم که امام صادق (ع) پس از یادآوری غم و غصّه کربلای سیدالشهدا (ع) اضافه فرمودند که: «مصیبت روز سقیفه و به آتش کشیدن خانه امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و حضرت زهرا (س) و حضرت زینب و امّ کلثوم (س) و فضّه و به شهادت رساندن حضرت محسن (ع) در شکم مادرش حضرت صدیقه (س) با لگد، بزرگتر و سنگین تر و تلخ تر بود، چون ریشه همه مصیبت‌ها و عذابها همان روز بود.» (فاطمه الزهرا (س) بهجة قلب المصطفی (ص) ص 532 به نقل از نواب الدهور علامه میرجهانی ج 3 ص 194).

مُنَاصِباً، فَلَا تُدْبِنُكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَا بُكَيْنَ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَتَلَهْفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ
عُصَّةِ الْاِكْتِيَابِ. (1) اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و سرنوشت مرا از یاری تو بازداشت و نتوانستم با آنان که با تو جنگیدند بجنگم و با
ستیزندگان بستیزم، اینک صبح و شام بر تو شیون می کنم و به جای اشک بر تو خون می گیرم، به خاطر افسوس بر تو و دریغ و سوز بر
مصائبی که بر تو فرود آمد، تا از غم مصیبت و غصه رنج آن بمیرم. انصافاً کسی نمی تواند عمق این مصیبت را در دل پر درد مولایمان
درک کند. خون سیدالشهدا (علیه السلام) آنقدر در پیشگاه خداوند شرافت دارد که آن را به خود ذات مقدّسش منسوب فرموده است:
السلامُ عليك يا ثار الله و ابن ثاره. (2) سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون او. امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارث جدّ
غریب خود و صاحب خون ایشان هستند و در انتظار اذن الهی برای طلب این خون خدا می باشند و شعار یاران ایشان هم «یا لثارات
الحسین (علیه السلام)» است. (3) پس منتظران ایشان هم طلب کنندگان خون سیدالشهدا (علیه السلام) به شمار می آیند و این عمل
(طلب خون امام حسین (علیه السلام)) خود جزء اشرف اعمال مؤمنان به حساب می آید. اگر کسی امام (علیه السلام) را پدر واقعی خود

ص: 323

1-13. بحار الانوار ج 101 ص 320.

2-14. زیارت عاشورا (بحار الانوار، ج 101 ص 294).

3-15. بحار الانوار ج 52 ص 308 ح 82.

بداند (الامام... الوالد الشفیق) خودش را حقیقتاً صاحب خون ایشان می داند و طلب آن خون را هم حقّ مسلّم خود می شمارد. و از همین جهت است که در زیارت سیدالشهدا (علیه السلام) خون حضرت را به خود منسوب می کند و از خداوند می خواهد که: أسأله... أن یرزقنی طلبَ ثاری معَ امامٍ مهّدیّ ظاهرٍ ناطقٍ منکم. (1) از او (خدا) درخواست می کنم... که طلب خون خودم را همراه با امام هدایت یافته (حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) که از میان شما (اهل بیت (علیهم السلام)) آشکار و گویاست، روزی من گرداند. «ظاهر» و «ناطق» بودن حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مربوط به زمان ظهور ایشان است و هر مؤمنی که زیارت پرفیض عاشورا را می خواند، از خدای خود درخواست می کند تا خونخواهی امام حسین (علیه السلام) را به همراه امام زمانش روزی بفرماید و خود را ولیّ دم (صاحب خون) مولای شهید و مظلومش می شمارد و از خون مولایش به «ثاری» (خون من) تعبیر می کند. از این خون پاک و مقدّس در زیارت عاشورا سه بار با سه تعبیر یاد شده است. در ابتدای آن «ثارالله» آمده است، یعنی خون خدا. سپس خطاب به سیدالشهدا (علیه السلام) «ثارک» تعبیر شده، یعنی خون خود امام (علیه السلام). و در مرتبه سوم «ثاری» گفته می شود، یعنی خون زیارت کننده. در هر کدام از این سه تعبیر، عنایت خاصی وجود دارد که سومی در اینجا مورد بحث می باشد. از بالاترین آرزوهای یک منتظر واقعی، طلب این خون مقدّس به

ص: 324

همراه ولی دم واقعی و اصلی آن یعنی وجود مبارک صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. در طول زیارت دو بار این درخواست به پیشگاه الهی عرضه شده است. اگر خداوند این دعا را در حق کسی مستجاب فرماید، سعادت بسیار بزرگی در زمان ظهور مولا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نصیبش می شود و فرج مهمتی در زندگی شامل حالش می گردد. کسی که ارزش این سعادت عظمی را خوب بفمدم، سعی می کند با مداومت بر زیارت عاشواری امام حسین (علیه السلام)، تقاضای خود را به پیشگاه الهی در هر روز تکرار کند و در برآورده شدن آن، الحاح و اصرار ورزد تا از این فیض عظیم محروم نماند. در این صورت همین مداومت داشتن، خود فرج بسیار بزرگی برای مؤمن منتظر در زمان غیبت امام (علیه السلام) خواهد بود. چرا که این زیارت، افضل زیارت‌های سیدالشهدا (علیه السلام) محسوب می شود و مقید به زمان و مکان خاصی هم نیست. [\(1\)](#) بسیاری از علما و فقهای بزرگ شیعه، در کنار مشغله های فراوان علمی و اوقات زیادی که صرف رسیدگی به امور مردم می کردند، به مداومت در خواندن این زیارت مقید بودند و انجام این عمل شریف را به دیگران نیز توصیه می کردند. «آیه الله شیخ مرتضی انصاری (ره) مداوم به زیارت عاشورا بود با صد لعن و صد سلام در حرم آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام)... و اگر کسی مداومت ایشان را ملاحظه می کرد، گمان می کرد که در مسائل علمی کار نمی کند و فقط اهل زیارت است، و از طرفی وقتی کارهای علمی ایشان را مشاهده می کرد، باورش نمی آمد که اهل مداومت به زیارت

ص: 325

1-17. توضیح این مطلب همراه با ادله آن در کتاب «آفتاب در غربت» ص 457 به بعد آمده است.

عاشورا باشد.» (1) فرزند مرحوم آیه الله امینی می نویسد: «علاّ مه امینی با کثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نجف اشرف، مواظبت کامل به خواندن زیارت عاشورا داشتند و سفارش به زیارت عاشورا می نمودند.» ایشان همچنین نوشته اند: «پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم آیه الله العظمی علامه امینی نجفی (پدر بزرگوارم) مؤلف کتاب الغدیر... یعنی سال 1394 هـ - ق شب جمعه ای قبل از اذن فجر وی را در خواب دیدم، او را شاداب و خرسند یافتیم.» ایشان در همان خواب ضمن سخنانی به پسر خویش فرمودند: «پسر جان، در گذشته بارها تو را یادآور ساختم و اکنون به تو توصیه می کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش مکن. مرتّباً زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت دارای آثار و برکات و فواید بسیاری است که موجب نجات و سعادت مندی در دنیا و آخرت تو می باشد.» (2) نمونه ای از آثار شگفت زیارت عاشوار، قضیه ای است که مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری از پدر بزرگوارشان مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس حوزه علمیه قم - نقل کرده اند که فرمودند:

ص: 326

1-18. زیارت عاشورا و آثار شگفت ص 72 و 73.

2-19. همان، ص 39 و 40.

«با مرحوم آقای میرزا علی آقای شیرازی(1) درس خصوصی نزد مرحوم آقای میرزا محمدتقی شیرازی می خواندیم و من به امر مرحوم میرزا(2) به آن درس می رفتم و با آقا میرزا علی آقا مباحثه می کردیم. محل درس در بالاخانه ای بود. مرحوم استاد آقای سید محمد فشارکی(3) که از پایین صدای دوست یعنی آقای میرزا محمدتقی را شنید، آمد بالا. و این جریان موقعی بود که صحبت بود که بیماری و با در سامرا آمده است. ایشان در ضمن مذاکره و صحبت به مرحوم میرزا که رفیق و با هم بحث دونفری داشتند رو کرد و گفت: آقای میرزا، من را مجتهد می دانی؟ ایشان گفتند: آری شما را مجتهد می دانیم. دوباره گفتند: من را عادل می دانی؟ گفتند: بلی شما را عادل می دانیم. دفعه سوم گفتند: حکم مجتهد عادل را نافذ می دانی؟ مرحوم میرزا در جواب گفتند: اطلاق آن محل منع است. ایشان گفتند: من حکم کردم بر تمام رجال و نساء از شیعه سامراء که زیارت عاشورا بخوانند و ثواب آن را هدیه نمایند به روح جناب نرجس خاتون(س) والدة ماجده حضرت حجت (علیها السلام) و ایشان را شفیع نمایند نزد فرزندش حضرت حجت که ایشان شفاعت نمایند عندالله. و من ضامن می شوم که هرکس این عمل را انجام دهد، مبتلا به بیماری و یا نشود. این حکم منتشر شد و همه عمل کردند و هیچکس مبتلا به بیماری

ص: 327

1-20. فرزند مرحوم میرزای بزرگ.

2-21. آية الله العظمی سید محمدحسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ.

3-22. استاد مرحوم شیخ عبدالکریم حائری.

و با از شیعه نشد و علی الظاهر کسی در آن اوان نمرود جز یک پاره دوز شیعی که معلوم نشد آن زیارت را خوانده یا نه و آیا به مرض وبا مرده یا نه. و به قدری مطلب روشن بود که ستیان از خجالت، مردگان خود را شب دفن می کردند و می آمدند و خدمت حضرت هادی و حضرت عسکری (علیه السلام) می گفتند: «إنا نسلم عليك مثل ما يسلم عليك الشيعة. انتهى.» (1) بسیاری از بزرگان برای رفع گرفتاری های مادی و معنوی بهترین راه را مداومت بر چهل روز خواندن زیارت عاشورا می دانند و آثار عجیبی برای این عبادت بزرگ بر می شمارند به عنوان نمونه: «حضرت آیه الله العظمی نجفی می فرمودند: هر وقت روبرو با مشکل بزرگی می شوم و یا گرفتاری سختی به من رو می آورد مدت چهل روز پیوسته متوسل به زیارت عاشورا می شوم. هنوز مدت به آخر نرسیده به طور آشکار اثرات جالب و دلنشین آن بر من معلوم می شود و آن مشکل با لطف خدا و عنایات حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) برطرف می گردد.» (2) بعضی از منتظران شیفته امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواندن چهل زیارت عاشورا را وسیله ای برای درک لقای محبوب خویش قرار می دهند: «مرحوم آیه الله سیدباقر مجتهد سیستانی پدر حضرت آیه الله العظمی سیدعلی سیستانی، برای تشرّف به محضر مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ختم زیارت عاشورا را در چهل جمعه و چهل مسجد آغاز می کند. در یکی از روزهای آخر که مشغول زیارت بوده، ناگهان نوری

ص: 328

1-23. سرّ دلبران ص 88 تا 90.

2-24. زیارت عاشورا و آثار شگفت ص 79.

از خانه ای نزدیک آن مسجد نظر او را جلب می کند. نور از درون آن تالو داشته. به دنبال آن حرکت می کند. خانه کوچک و فقیرانه ای بوده. در را می کوبد و با اجازه وارد می شود. در یکی از اتاق ها حضرت را مشاهده می کند. خدمت می رسد و با اشک ریزان عرض سلام می کند. کنار اتاق جنازه ای را که پارچه سفیدی روی او کشیده بودند مشاهده می کند. حضرت بعد از جواب سلام می فرماید: چرا این گونه دنبال من می گردی و چنین رنج هایی را بر خود وارد می سازی؟! مثل این باشید (و اشاره به جنازه می فرمایند) تا من دنبال شما بیایم. و فرمودند: این بانو در دوران بی حجایی (زمان رضاخان پهلوی) هفت سال از خانه بیرون نیامد مبادا مرد نامحرم او را ببیند.»

(1) وقتی عالم بزرگواری همچون مرحوم سیستانی با اخلاص کامل زحمت خواندن چهل زیارت عاشورا را در چهل جمعه و چهل مسجد مشتاقانه بر خود هموار می کند، با وجود اینکه به حاجت خویش نائل می شود، اما درس بسیار بزرگی هم به ایشان و همه منتظران حضرتش می دهند که اگر کسی به وظایف خود در هر شرایطی به طور کامل و صحیح عمل کند، دیگر لازم نیست رنجی برای وصال محبوب بر خود هموار سازد، بلکه ایشان خود به سراغ او خواهند آمد و به درد فراقش خاتمه می دهند. پس چه خوب است که این بزرگترین وسیله تقرب به سوی پروردگار را در جهت تحقق بزرگترین حاجت همه پیامبران و برگزیدگان الهی - یعنی ظهور موفور السرور حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداه - به کار ببریم که همه خیرات دیگر شعبه هایی از این خبر

ص: 329

کثیر خواهند بود. منتظر راستین امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از توسّل به این وسیله بزرگ و مؤثر در پیشگاه خداوند، هرگز کوتاهی نمی کند. عالم آگاه و متقی مرحوم آية الله آقا نجفی قوچانی که از شاگردان مبرز مرحوم آخوند خراسانی بوده است، در خاطرات زمان طلبگی خود می نویسد: «از وقتی وارد نجف شدیم، چون دو چله زیارت عاشورا را در اصفهان جهت مطالبه مشروعه خوانده بودم و منتج به نتیجه و مقصی المرام(1) شدم، به آن زیارت معتقد بودم. لذا از جمعه اول ورود به نجف، مشغول شدم به زیارت عاشورا فقط برای تعجیل ظهور دولت محمدیه و خروج حجت عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... و در هر جمعه این زیارت را می خواندم، چه در نجف، چه در کربلا و چه در بین راه، که در سال چهل روز جمعه خوانده می شد. اَشْهَدُ اللّٰهَ عَلٰی سَيِّرِ قَلْبِي اَنِّيْ اُحِبُّ حُجَّةَ الْعَصْرِ حُبًّا شَدِيْدًا... و اسأل الله أن يوفّقني لخدمته و يُريني الغزوة الحميدة.»(2) بنابراین زیارت عاشورای امام حسین (علیه السلام) گوهر ارزشمندی است که انسان هر قدر به ارزش آن بیشتر واقف باشد، در جهت تقرب به سوی خدا و اولیای او، استفاده بهتری از آن می برد. یکی از ویژگی های این زیارت شریف تعداد لعن ها و سلام های آن است که هر کدام باید صد بار ادا شوند. اما مطابق حدیثی که از حضرت امام هادی (علیه السلام) نقل شده است، در چگونگی بیان این لعن ها و سلام ها تسهیلی قائل شده اند که افراد می توانند با صرف وقت کم تری از فیض این زیارت بی نظیر بهره مند شوند.

ص: 330

1-26. یعنی حاجت روا.

2-27. سیاحت شرق ص 379 و 380.

مرحوم علامه شیخ عبدالحسین امینی در کتاب ارزشمند «ادب الزائر» با سند متصل از حضرت امام هادی (علیه السلام) چنین نقل کرده است: من قرأ لعن زیارة عاشورا المشهورة مرة واحدة ثم قال: اللهم عنهم جميعاً، تسعاً وتسعين مرة، كان كمن قرأه مائة. و من قرأ سلامها مرة واحدة، ثم قال: السلام على الحسين و على علي بن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين، تسعاً و تسعين مرة، كان كمن قرأه مائة تامة. (1) هرکس لعن زیارت عاشورای معروفه را یک بار کامل بخواند سپس نود و نه بار «اللهم عنهم جميعاً» بگوید، مانند کسی است که لعن کامل را صد بار خوانده است. و هرکس سلام آن را یک بار بخواند، سپس نود و نه بار «السلام على الحسين... اصحاب الحسين» بگوید، مانند کسی است که صد بار آن را کامل خوانده است.

یادی از مصیبت حضرت علی اکبر (علیه السلام)

زیارت عاشورا با ادای سلام هایی به خود سیدالشهدا (علیه السلام) و شهدای گرانقدری که همراه ایشان به شهادت رسیدند، آغاز می شود و در اواخر آن بار دیگر به آن حضرت و همراهان شهید ایشان سلام داده می شود و سپس این سلام ها صد بار تکرار می گردد. و در میان همه شهدا بر دو شهید عالی مقام به طور خاص، سلام داده می شود که یکی

ص: 331

وجود مقدّس سیدالشهدا (علیه السلام) است و دیگری حضرت علیّ بن الحسین (علیه السلام) که علی الظاهر مراد جناب علی اکبر (علیه السلام) فرزند بزرگ تر امام حسین (علیه السلام) است که همراه پدر خود در کربلا به شهادت رسیدند. و سلام دادن به اولاد امام (علیه السلام) بعد از سلام به حضرت علیّ بن الحسین (علیه السلام) از قبیل ذکر عامّ بعد از خاصّ است که دلالت بر شرافت جناب علیّ اکبر (علیه السلام) می کند. در میان شیعیان و ارادتمندان به اهل بیت عصمت و طهارت، توجّهی که شایسته مقام فرزند بزرگتر امام حسین (علیه السلام) باشد، غالباً وجود ندارد. از همین جهت پایان بخش مطالب کتاب را بیان بخشی از مصائب ایشان قرار می دهیم؛ باشد که در دنیا و آخرت از الطاف خاصّه آن بزرگوار بی بهره نمانیم. در یکی از زیارات مأثوره که ابوحمزه ثمالی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، خطاب به حضرت علیّ اکبر (علیه السلام) چنین می خوانیم: **بأبی أنت و أمی من مذبوح و مقتول من غیر جرم! و بأبی أنت و أمی دمک المرنقی به إلی حبیب الله! و بأبی أنت و أمی من مقدّم بین یدئ ابیک یحتسبک و ینکی علیک، مُحرقاً علیک قلبه، یرفّع دمک بِکفّه إلی أعنان السماء لا ترجع منه قطرة، و لا تسکن علیک من ابیک زفرة.** (1) پدر و مادرم به فدای تو سر بریده و کشته شده بی گناه! و پدر و مادرم به فدای خون تو که به سوی حبیب خدا بالا رفت! و پدر و مادرم به فدای تو که پیش روی پدرت مقدّم شدی در حالی که او تو را در راه خدا می داد و با دل آتش گرفته بر تو

ص: 332

می‌گریست، خون تو را با دست خود به اطراف آسمان می‌پاشید در حالی که قطره‌ای از آن بر نمی‌گشت و ناله‌های پدرت بر تو فرو نمی‌نشست. از این عبارات می‌توان فهمید که دل مقدّس سیدالشهدا (علیه السلام) بر حضرت علیّ اکبر (علیه السلام) چنان آتشی گرفته که ناله‌های ایشان در داغ عزیزش فرونشستی نیست. و سرّ این امر شاید در این واقعیت نهفته باشد که فرزند ارشد امام حسین (علیه السلام) به منزله روح و جان پدر بود و جمله‌ای که ایشان بر سر بدنِ بی‌جان فرزند خویش به زبان آوردند، به خوبی این ارتباط را نشان می‌دهد. امام حسین (علیه السلام) خطاب به علیّ اکبر (علیه السلام) پس از شهادتش فرمود: **عَلَى الدنیا بَعْدَكَ الْعَفَاء!** (1) پس از تو خاک بر سر دنیا باد!

چه بیان لطیفی دارد مرحوم شیخ جعفر شوشتری (؟؟) که فرمود: «امام حسین (علیه السلام) در مصیبت فرزندش سه بار مشرف به موت گردید: اول هنگامی که علیّ اکبر (علیه السلام) پیش آمد و اذن میدان خواست. پدر اجابت فرمود و لباس رزم بدو پوشاند و سلاحش داد و بر مرکب سوارش کرد. پس چون روی زیبایش بر کرانه میدان درخشید و دست و پایش بر عنان و رکاب قرار گرفت، زنان خارج شده، گرداگرد او حلقه زدند. عمّه‌ها و خواهرانش عنان و رکاب را گرفته، او را از عزیمت باز داشتند. در این هنگام حال امام (علیه السلام) دگرگون شد به گونه‌ای که مشرف بر مرگ گردید. صدا بلند نمود: او را واگذارید؛ که او غرق رضای خداست و کشته راه خدا. سپس دستش را گرفت و از میانشان

ص: 333

خارج نمود. آنگاه بدو نگریست، نگریستی نومیدانه. دومین باری که امام حسین (علیه السلام) تا مرز احتضار رفت، هنگامی بود که علی (علیه السلام) از میدان بازگشت به همراه جراحات کثیری که او را آزرده بود و خون از گریبان زره جاری بود و گرما و عطش بر او سخت گرفته بود، پس ایستاد و گفت: پدر، تشنگی از پایم در آورد! حسین (علیه السلام) او را بر سینه فشرده و گریست و از شدت حزن اینکه قادر بر سیراب کردنش نبود مشرف بر مرگ گردید. و احتضار سوم هنگامی بود که علی (علیه السلام) از مرکب فرو افتاد و ندا در داد که: پدر، بر تو باد از من سلام! سکینه فرمود: چون پدرم صدای فرزندش را شنید، بدو نگریستم، دیدم او را که مشرف بر مرگ بوده و چشمانش همچون مختصر می چرخید و به اطراف خیمه می نگریست، گویا روحش از بدن مفارقت می کرد. ...» (1)

حضرت علی اکبر (علیه السلام) در میان همه خاندان رسالت از جهت شباهت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ممتاز بود. این مطلب را پدر بزرگوار ایشان وقتی به حضرتش اجازه جنگیدن دادند، چنین بیان فرمودند: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ (صلی الله علیه و آله وسلم) وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَنْظُرُنَا إِلَيْهِ. (2) خداوندا، شاهد باش! هر آینه جوانی به سوی آنها (دشمن) رفت که شبیه ترین مردم در صورت و سیرت و سخن گفتن به پیامبر تو است و ما هرگاه مشتاق دیدن پیامبرت می شدیم به او می نگریستیم.

ص: 334

1-31. علی اکبر (ع) ص 148 و 149.

2-32. اللهوف علی قتلی الطفوف ص 113.

این مطلب فضیلتی بس بزرگ برای آن حضرت به شمار می آید. زیرا خداوند متعال پیامبرش را به خُلقِ عظیم در قرآن ستوده است: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (1) شباهت کامل به این مجسمه خُلقِ عظیم، نشان از عظمت فوق العاده فرزند ارشد سیدالشهدا (علیه السلام) می دهد. نحوه شهادت حضرت علی اکبر (علیه السلام) نیز در روز عاشورا از جهاتی ممتاز بود و آنچه در مورد ایشان اتفاق افتاد، سوز دل پدر بزرگوارش را بسیار عمیق تر و دردناک تر نمود. مرحوم محدث قمی در مورد شهادت ایشان چنین آورده اند: «... مَرَّةً بِنِ مَنقَذٍ چُونِ عَلِيِّ اکبر (علیه السلام) را دید که حمله می کند و رجز می خواند، گفت: گناهان عرب بر من باشد اگر عبور این جوان از نزد من افتاد پدرش را به عزایش نشانم! پس همین طور که جناب علی اکبر (علیه السلام) حمله می کرد به مَرَّةً بِنِ مَنقَذٍ برخورد. مَرَّةً لعین نیزه بر آن جناب زد و او را از پا درآورد... پس سواران دیگر نیز علی (علیه السلام) را به شمشیرهای خویش مجروح کردند تا یکباره توانایی از او برفت. دست در گردن اسب درآورد و عنان رها کرد. اسب او را در لشکر اعداء از این سوی بدان سوی می برد و به هر بیرحمی که عبور می کرد زخمی بر علی (علیه السلام) می زدند تا اینکه بدنش را با تیغ پاره پاره کردند.» (2) و پیش از آنکه روح پاکش از بدن مفارقت کند، پدر را صدا زد: «یا اَبَتاهُ هَذَا رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَةً لَا أُظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا. وَ هُوَ يَقولُ: الْعَجَلَ

ص: 335

1- 33. قلم/ 4.

2- 34. منتهی الآمال ج 1 ص 452 و 453.

العَجَل! فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرِبَهَا السَّاعَةَ. یعنی: اینک جدّ من رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) حاضر است و مرا از جام خویش شربتی سقاییت فرمود که هرگز پس از آن تشنه نخواهم شد. و می فرماید: ای حسین تعجیل کن در آمدن؛ که جام دیگر از برای تو ذخیره کرده ام تا در این ساعت بنوشی. پس حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) بالای سر آن کشته تیغ ستم و جفا آمد. به روایت سید بن طاووس صورت بر صورت او نهاد.

چهر عالمتاب بنهادش به چهرشد جهان تار از قران ماه و مهر

سر نهادش بر سر زانوی نازگفت کای بالیده سرو سرفراز

این بیابان جای خواب ناز نیستکایمن از صیّاد تیرانداز نیست

تو سفر کردی و آسودی ز غممن در این وادی گرفتار آلم»(1)

و در نقل مرحوم سید بن طاووس آمده است: «زینب دختر علی (علیه السلام) (از خیمه) بیرون آمد در حالی که فریاد می زد: یا حبیباه! یابنِ اخاه! (ای دلبندم، ای پسر برادرم) و آمد تا خود را روی بدن علیّ اکبر (علیه السلام) انداخت. پس (امام) حسین (علیه السلام) آمدند و خواهر را بلند کردند و به سوی زنان برگرداندند.» (2) در اینجا بود که سیدالشهدا (علیه السلام) با دست خود خون پاک فرزندش را به سوی آسمان پاشید که قطره ای از آن به زمین نریخت. سپس به جوانان خویش فرمود تا بدن مطهر علیّ اکبر (علیه السلام) را به خیمه آورند. (3) بدین ترتیب بدن قطعه قطعه شده جگرگوشه امام (علیه السلام) به خیمه

ص: 336

1-35. همان.

2-36. ترجمه عبارت الهوف ص 114.

3-37. مقتل الحسین (ع) ص 260.

آورده شد و سپس در روز سیزدهم محرم وقتی بنی اسد برای دفن بدن های شهدا به کربلا آمدند، به امر حضرت زین العابدین (علیه السلام) بدن پاک حضرت علی اکبر (علیه السلام) پایین پای سیدالشهدا (علیه السلام) به خاک سپرده شد. امام صادق (علیه السلام) درباره جَدّ خویش حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) به حمّاد بصری فرمود: **فإنّه غریبٌ بأرضِ غُربَةٍ یبکیه من زاره، و یحزنُ له من لم یزُرْه، و یحترقُ له من لم یشهدْه و یرحمْه من نظرَ الی قبرِ ابنه عندِ رجله.** (1) پس همانا ایشان (امام حسین (علیه السلام)) غریبی در سرزمین غربت هستند که هرکس به زیارت ایشان بیاید، بر حضرتش می گیرد و هرکس ایشان را زیارت نکند، بر آن حضرت غمناک است و هر که بر (مزار) ایشان حاضر نشود، برای حضرتش آتش می گیرد و دل هرکس که قبر پسر ایشان را نزد پای حضرت بنگرد، بر ایشان به رحم می آید. پایین پای سیدالشهدا (علیه السلام) یعنی کنار قبر حضرت علی اکبر (علیه السلام) مکان مقدّسی است که بزرگان اهتمام خاصی نسبت به آن داشته اند و برکات زیادی به جهت علاقه سیدالشهدا (علیه السلام) به فرزند ارشد خویش از آنجا مشاهده شده است. یک نمونه از این توجّهات به مرحوم مغفور حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی مربوط می شود که آن را از خاطرات معظّم له به طور کامل نقل می کنیم. ایشان چنین فرموده اند: «در سال 1339 قمری (یک سال پس از درگذشت پدرشان) در مدرسه قوام نجف اشرف، طلبه بودم. در آن هنگام کتاب حاشیه ملا

ص: 337

عبدالله یزدی را در منطق تدریس می کردم. زندگی ام به سختی و مشقت اداره می شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم. هجوم ناراحتیها و رنجها بر قلبم سنگینی می کرد. این مشکلات و ناراحتیها عبارت بودند از: اخلاق ناپسند برخی از معتمین که به بیوت مراجع رفت و آمد داشتند. از رفت و آمد آنها به منزل مراجع، برای من سوءظنی به همه مردم پیش آمده بود؛ چنانکه با کسی ارتباط برقرار نمی کردم و حتی نماز جماعت را در پشت سر افراد عادل نیز ترک کرده بودم. دیگر آنکه یکی از منسوبین من به شدت از تدریس من جلوگیری می کرد و به استادم نیز گفته بود مرا به درس خود راه ندهد. دیگر آنکه مبتلا به بیماری حصبه شده بودم و بعد از شفا از آن بیماری حالت کندذهنی و نسیان برایم پیش آمده بود. دیگر آنکه بینایی چشمهایم بسیار کم شده بود. دیگر آنکه از تند نوشتن عاجز شده بودم. دیگر آنکه گرفتار فقر شدیدی شده بودم. دیگر آنکه در قلبم احساس نوعی بیماری روحی دائمی می کردم. دیگر آنکه تزلزلی در عقیده ام نسبت به بعضی از امور معنوی تدریجاً روی می داد. دیگر آنکه از خداوند می خواستم که دوستی دنیا را از قلب و جان من دور سازد. دیگر آنکه امید داشتم خداوند سفر حج بیت الله الحرام را نصیبم کند، به شرط آنکه در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از آن دو شهر دفن شوم. دیگر آنکه خداوند توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره آن به من عنایت کند. این مشکلات و آرزوها لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت. از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) افتادم و به کربلا رفتم، در حالی که فقط یک روپیه بیشتر نداشتم و با آن قرص

نان و کوزه ای آب خریده بودم. وقتی وارد کربلا شدم، به جانب نهر حسینی رفتم و غسل کردم و به حرم شریف رفتم و پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه خادم حرم، سید عبدالحسین، صاحب کتاب «بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء»، رفتم. او از دوستان پدرم بود و از او اجازه خواستم که یک شب در حجره وی بمانم، در حالی که ممنوع بود کسی شبها در حرم مطهر باقی بماند، اما ایشان موافقت کرد و من آن شب در حرم ماندم و پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم. فکر کردم که در کدام مکان از حرم شریف بنشینم. معمول این بود که مردم در طرف بالای سر می نشستند، ولی من فکر کردم که امام در حیات ظاهری خود متوجه فرزند خود علی اکبر (علیه السلام) بوده است، قطعاً پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارد. از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت در کنار قبر علی اکبر (علیه السلام) نشستم. اندکی از جلوسم نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه شنیدم. به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در کنار وی بود. در جلوی او نیز رحلی بود و قرآنی بر آن قرار داشت و قرائت می کرد. به نزد وی رفتم و دست ایشان را بوسیدم و از حال وی پرسیدم. با تبسم پاسخ داد که در بهترین حالت و برخوردار از نعمتهای الهی است. پرسیدم: در اینجا چه می کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفریم که در اینجا مشغول تلاوت قرآن مجید هستیم. پرسیدم: آنها کجا هستند؟ فرمود: به خارج حرم رفتند. سپس با اشاره به رحلهای آن سیزده نفر دیگر را معرفی کرد که عبارت بودند از: علامه میرزا

محمد تقی

ص: 339

شیرازی، علامه زین العابدین مرنندی، علامه زین العابدین مازندرانی، و اسامی بقیه را نیز گفت که به خاطر نمازده است. سپس پدرم از من پرسید که: تو برای چه کاری به اینجا آمده ای در حالی که ایام درسی است؟ علت آمدنم را برایش شرح دادم. پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام خویش در میان بگذارم. پرسیدم: امام کجاست؟ گفت: در بالای ضریح است. تعجیل کن. زیرا قصد عیادت زائری را دارد که در بین راه بیمار شده است. بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم، اما برایم ممکن نبود که درست به صورت ایشان نگاه کنم. زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله ای از نور پنهان بود. به حضرت سلام کردم و جوابم را داد، و فرمود: به بالای ضریح بیا. عرض کردم: من شایستگی ندارم که به نزد آن حضرت بروم. بار دیگر امر به بالای ضریح کرد، اما بار دیگر شرم و حیا مانع شد که به نزد آن حضرت بروم. پس به من اجازه داد که در مکانی که ایستاده بودم بمانم. پس به آن حضرت بار دیگر نگاه کردم. در این هنگام امام تبسمی ملیح بر لبانش نقش بست. از من پرسید: چه می خواهی؟ من این شعر فارسی را قرائت کردم:

آنجا که عیان استچه حاجت به بیان است

آن حضرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو مهمان مایی. سپس فرمود: چه چیزی از بندگان خدا دیده ای که به آنها سوءظن پیدا کرده ای؟ با این سؤال در من یک دگرگونی پیدا شد و احساس کردم که دیگر به کسی سوءظنی ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی بسیاری دارم. صبح موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می خواند اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بدگمانی در من نبود. سپس حضرت فرمود: به درس خود بپرداز. زیرا آن کس که مانع تو

ص: 340

می شد، دیگر نمی تواند کاری کند. و چون به نجف اشرف بازگشتم، همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می شد، خودش به دیدنم آمد و گفت: من فکر کرده ام که تو جز تدریس راهی دیگر نداری. آن حضرت مرا شفا داد و بینایم قویتر شد. سپس قلمی را به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس. پس از آن ناراحتی قلبی ام برطرف شد. و برایم دعا کرد که در عقیده ام ثابت قدم بمانم. دیگر حاجاتم نیز برآورده شد؛ غیر از مسأله حج که اصلاً متعرض آن نشد. شاید به دلیل شرطی که در سفر حج گذارده بودم، آن حضرت متعرض آن نشد. با آن حضرت وداع کردم و به نزد پدرم بازگشتم و از پدرم پرسیدم: آیا حاجتی و امری دارید یا خیر؟ پدرم گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن. و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش. و دین اندکی به عبدالرضا بقال بهبهانی دارم که آن را پرداخت کن. من به نجف بازگشتم و دیگر همه آن ناراحتیها و سوءظنها از بین رفته بود. «(1) سیدالشهدا (علیه السلام) را به حق حضرت علی اکبر (علیه السلام) قسم می دهیم که عنایتی به دوستان فرزندشان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرماید تا توفیق سلوک طریق منتظران را پیدا کنند. و خدای را به حق سیدالشهدا (علیه السلام) و فرزندش می خوانیم تا هرچه زودتر چشمان ناقابل ما را به جمال مولایمان روشن بفرماید. اللهم ارزقنی شفاة الحسین يوم الورد و ثبت لی قدم صدق عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بدلوا مهجهم دون الحسین (علیه السلام). آمین رب العالمین

ص: 341

فهرست منابع

1. قرآن کریم
2. آیا ظهور نزدیک است؟
3. احتجاج طبرسی
4. ادب الزائر
5. اصول کافی
6. اقبال الاعمال
7. الارشاد
8. الزام الناصب
9. العبقريّ الحسان
10. الغيبة طوسی
11. الغيبة نعمانی
12. اللهوف
13. المعجم الوسيط
14. امالی طوسی
15. بحار الانوار
16. بصائر الدرجات
17. تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)
18. تفسیر برهان
19. تفسیر علی بن ابراهیم قمی
20. جمال الاسبوع

21. خصال

22. دلائل الامامه

23. راز نيايش منتظران

24. زيارت عاشوار و آثار شگفت

25. سرّ دلبران (خاطرات آية الله حاج شيخ مرتضى حائرى)

26. سياحت شرق

27. شهاب شريعت

28. شيوه هاى يارى قائم آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)

29. صحيفه سجاديه

30. صحيفه المهدي (عليه السلام)

ص: 343

31. علل الشرايع
32. علىّ اكبر (عليه السلام)
33. عيون اخبار الرضا (عليه السلام)
34. غرر و دُرر
35. فضائل الا شهر الثلاثة
36. كامل الزيارات
37. كمال الدين
38. گنجينه دانشمندان
39. مجمع البيان
40. مرآة العقول
41. مصباح كفعمي
42. معاني الاخبار
43. مقتل الحسين (عليه السلام)
44. مكيال المكارم
45. منتخب الاثر
46. منتهى الآمال
47. مهج الدعوات
48. نجم الثاقب
49. نهج البلاغه
50. وسايل الشيعه

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

